



پژوهشی نو در اندیشه نجات بخشی ادیان

مُنَجِّی در ادیان

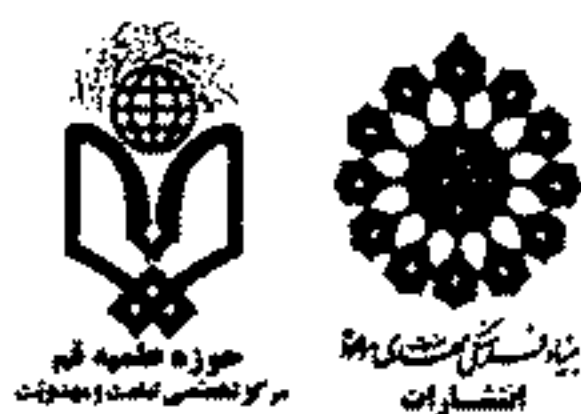
روح الله شاکری زواردهی

مُنَجِّی
Essential
مُنَجِّی
ویشنو
Sosyant
مُنَجِّی
Matureya

منجی در ادیان

پژوهشی نو، در اندیشه نجات بخشی ادیان

روح الله شاکری زواردهی



منجی در ادیان

- مؤلف: روح الله شاکری زواردهی
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام
- ویراستار: علی اصغر کاویانی
- صفحه آرا: رضا فریدی
- نوبت چاپ: چهارم / پاییز ۱۳۹۳
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۵۳-۸
- شمارگان: هزار و پانصد نسخه (تا کنون هشت هزار نسخه)
- مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر
- قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام / خیابان شهنا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ: ۲۶ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱

تلفن: ۳۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) / ۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش) / ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت) / فاکس: ۳۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۴۴۲۷۳

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام / تلفن: ۸۱۹۵۹۰۲۹ / فاکس: ۸۱۹۸۱۳۸۹ / ص. پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

○ www.mahdi313.com

○ www.mahdaviat.ir

○ info@mahdaviat.ir

○ Entesharatbonyad@chmail.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم:

از آنجایی که این نوشتار در ماه مبارک و لیالی قدر و
مصادف با ایام شهادت مولی الموحدین به پایان رسید، این
اثر ناچیز را به ساحت مقدس عصارة فضیلت و تقوا، شهید
عدالت، حضرت امیر المؤمنین، امام علی بن ابی طالب علیه السلام
تقدیم می‌کنم.

سخن ناشر

امامت خورشید زندگی بخشی است که اعتقاد شیعه با آن گره خورده و باعث شده است تا این گروه، راه خویش را در تاریخ اسلام از کج راه‌ها و بیراهه‌ها جدا کند. حیات، بالندگی و بقای شیعه در گرو این حقیقت بزرگ قرآنی و یادگار سترگ پیامبر ﷺ است.

در میان امامان شیعه، امام دوازدهم از ویژگی‌ها و امتیازهای خاصی برخوردار است. او تنها کسی است که همه جهان را از عدل و داد، سرشار خواهد ساخت؛ همان گونه که از ظلم و بیداد پر شده است. مهدویت، به دلیل دارا بودن ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از توانمندترین عوامل رشد جامعه دینی ما است؛ از این رو طرح درست و گسترش این فرهنگ در جامعه، باعث تعالی هرچه بیشتر جامعه و حفظ آن از فرو غلتیدن در ناراستی‌ها، فسادها و تباهی‌ها است.

«مهدویت» در اندیشه اسلام و ادیان آسمانی، اندیشه‌ای فراگیر و پیشینه‌دار و نقطه اوج و کمال تاریخ بشری است. توجه جهان به این موضوع مهم در عصر حاضر و مطرح شدن اندیشه‌های موازی و انحرافی در این زمینه، از سوی قدرت‌های جهانی و اندیشمندان بشری و برداشت‌های غیرکارشناسانه از آن، ضرورت پاسداری از این اندیشه بنیادین اسلام را چند برابر کرده است.

در این راستا بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ﷺ و مرکز آموزشی تخصصی مهدویت، به منظور ترویج و معرفی بیشتر امام زمان ﷺ و شناساندن فرهنگ مهدویت و آشنا ساختن جامعه - خصوصاً نسل نو - با نقش آن امام عزیز در عصر غیبت و حکومت

واحد جهانی و تحکیم پایه‌های امامت و ولایت، تأسیس شده و اهداف مختلفی را پیگیری کرده است.

یکی از برنامه‌های مهم این بنیاد، تألیف و نشر کتاب و نشریه و تدوین آثار فرهنگی، علمی و ادبی درباره شخصیت امام مهدی علیه السلام است اکنون نیز کتاب «منجی در ادیان» در اختیار دوستداران و عاشقان آن امام عارفان و ذخیره پیامبران قرار می‌گیرد.

مجموعه حاضر گامی آغازین در این زمینه به شمار می‌آید؛ امید است فرهیختگان با تلاش‌های جدید و ژرف‌تر، پژوهش‌های کامل‌تر و متنوع‌تری ارائه دهند و اقدامات پر ثمری در ترویج فرهنگ «مهدویت» به عمل آورند.

امید است خوانندگان گرامی با ارائه دیدگاه‌ها و انتقادهای خود، ما را در پربارتر شدن این‌گونه آثار، یاری نمایند.

قم - مرکز تخصصی مهدویت
مجتبی کلباسی

پیش‌گفتار

نجات‌بخشی در آخرالزمان از واژگانی است که در فرهنگ اغلب ادیان بزرگ، بخصوص ادیان ابراهیمی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چون انسان از گذشته دور همواره نسبت به نجات خود دغدغه داشته است؛ این منحصر به نجات اخروی و معاد نبود، بلکه سرانجام سعادت در این دنیا نیز از مسائل جدی او بوده است. این پژوهش درصدد است که تلاش بشر را در همین جهان، برای ایجاد یک آینده امیدوار کننده، توأم با سعادت و خوشبختی، به تصویر در آورد؛ امری را که می‌توان یکی از مهم‌ترین فواید و کارکرد ادیان دانست. اما آیا این نوشتار توانسته این انتظار را برآورده نماید یا نه، سؤالی است جدی که جواب آن را به خوانندگان عزیز، وامی‌گذاریم. برآنیم به دور از هرگونه پیش‌داوری و با استعانت منطقی از منابع مستند و قابل اطمینان ادیان، کتاب‌ها و آموزه‌های مرتبط، به آنها؛ به تحقیق و پژوهش در موضوع «منجی و موعود آینده بشر» بپردازیم.

البته نگارنده مدعی نیست که اثر حاضر بهترین کار است. بدون تردید در این تحقیق، اشکالاتی وجود دارد که از چشم تیزبین اندیشوران خردورز به دور نخواهد بود. بنابراین از همه اساتید، محققین و صاحبان فکر و اندیشه که این اثر را شایسته مطالعه

دانسته‌اند، انتظار می‌رود که نقاط ضعف و قابل ذکر را برای راهنمایی و استفاده نویسندگان متذکر شوند.

اکنون که این نوشتار به چاپ سوم رسیده است لازم می‌دانم از همه کسانی که در سامان رسیدن این تحقیق و نشر آن ما را یاری کردند، سپاسگزاری نمایم؛ بخصوص از مدیر مرکز تخصصی مهدویت، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای کلباسی (زیده‌عزه) و از همه بزرگوارانی که از راهنمایی‌ها و ارشادات‌شان بهرمنند شدیم؛ بویژه از همسرم که تلاش وافر ایشان در فراهم آوردن محیط آرام برای تحقیق، فراموش نشدنی است، سپاسگزاری می‌کنم و از خداوند متعال خواستارم که مشمول ادعیه زاکیه حضرت ولی عصر علیه السلام قرار گیرند، ان شاء الله.

روح‌الله شاکری زواردهی
قم المقدسه

دوشنبه چهارم آذرماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

پیشگفتار	۷
مقدمه	۱۴
نجات	۱۵
دلیل عقلی بر نجات	۲۱
ادیان	۲۴

بخش اول: ادیان ابراهیمی

فصل اول: یهود، ماسیح	۳۵
مفهوم موعود یهود یا ماسیح	۳۶
زمینه پیدایش طرح ماسیح در یهود	۳۷
سیر تحول مفهوم ماسیح قومی نگر به یک اندیشه فراقومی یا فراملی	۳۹
پیامد موعود باوری در یهود	۴۴
ویژگیهای ماسیح	۴۵
کارکردهای اندیشه ماسیح در یهود	۴۶
۱. تشکیل حکومت و استقلال سیاسی	۴۶
۲. داوری نهایی بین همه اقوام و سهل گیری بر بنیاسرائیل	۴۶
۳. نابودی امت های مشرک	۴۷
۴. اعطای قدرت جهانی به بنیاسرائیل	۴۸
۵. زنده کردن مردگان	۴۸
محاسبات ظهور ماسیح و دیدگاههای موجود	۴۸
گونهشناسی یهود	۵۱
موعود در نگاه منابع یهود	۵۱
مدعیان دروغین ماسیح یهود	۵۳
وضعیت جهان در عصر ظهور ماسیح	۵۵

عقیده به ماشیح در میان یهودیان معاصر.....	۵۹
فصل دوم: مسیحیت و رجعت مجدد مسیح.....	۶۷
مفاهیم و کلیات.....	۶۸
مصدق این موعود.....	۷۱
مسیحا در عهد جدید.....	۷۱
چهره اول موعود: موعود یهودی مسیحی.....	۷۳
پیش فرض های نجات بخشی (در موعود چهره اول یهودی - مسیحی).....	۷۷
۱. گناه نخستین.....	۷۷
۲. هبوط.....	۷۸
۳. مرگ.....	۷۸
۴. فدیة.....	۷۸
۵. تجسد.....	۷۹
گونه شناسی موعود.....	۸۰
چهره دوم موعود: موعود مسیحی.....	۸۰
ویژگی های موعود مسیحی.....	۸۱
معنای بازگشت دوباره مسیح (بزرگترین باور است).....	۸۲
اهداف و ثمرات بازگشت مسیح.....	۸۴
۱. پذیرش ایمان داران.....	۸۴
۲. بازگشت دوباره عیسی مسیح علیه السلام برای دادرسی و دادن پاداش.....	۸۴
۳. نجات بنی اسرائیل.....	۸۵
۴. داوری در میان همه امتها.....	۸۵
۵. آزاد ساختن و برکت دادن.....	۸۵
۶. برقراری ملکوت.....	۸۶
پیش گویی هایی مورد ظهور مجدد (رجعت) مسیح.....	۸۶
۱. فراگیر شدن ایمان انجیلی.....	۸۶
۲. باور عمومی ادیان به ماشیح بودن مسیح علیه السلام	۸۷
۳. ارتداد اول.....	۸۷
اما حوادث بعد از ظهور مسیح یا علائم ظهور.....	۸۸
هزاره گرایی در مسیحیت.....	۸۹

تفاوت‌های موجود بین موعود مسیح و موعود یهودی - مسیحی	۹۰
زمان بازگشت موعود مسیحی	۹۱
فصل سوم: اسلام و امام مهدی علیه السلام	۹۵
مقدمه	۹۶
۱. جامعیت دین	۹۶
۲. کمال دین	۹۹
فرق بین تمام و کمال	۹۹
۳. خاتمیت دین	۱۰۲
۴. جاودانگی دین اسلام	۱۰۳
کاربرد نخستین واژه مهدی	۱۰۸
نسب حضرت مهدی علیه السلام	۱۱۰
اوصاف و ویژگی‌های فردی امام مهدی علیه السلام	۱۲۳
اوصاف و ویژگی‌های کلی موعود اسلام در نگاه عامه و خاصه	۱۲۴
جایگاه نجات در اسلام	۱۳۱
الف) قرآن و نجات	۱۳۱
ب) روایات و نجات	۱۵۱
جهان در آستانه ظهور امام مهدی علیه السلام	۱۶۱
الف) وضعیت اجتماعی عصر ظهور	۱۶۲
ب) علایم ظهور	۱۶۳
علایم ظهور	۱۶۴
۱) صیحه یا ندای آسمانی	۱۶۴
۲) خروج سفیانی	۱۶۵
۳) خسف بیداء	۱۶۷
۴) قیام یمانی	۱۶۷
۵) شهادت نفس زکیه	۱۶۸
۶) قیام سید حسنی	۱۶۹
امام مهدی علیه السلام در منابع اسلامی	۱۷۰
الف) قرآن	۱۷۰

ب) روایات ۱۷۲

بخش دوم: ادیان غیر ابراهیمی

فصل اول: زرتشت، سوشیانت ۱۸۱

مقدمه ۱۸۲

واژه سوشیانت ۱۸۳

ادوار تاریخی در نگاه مزدیسنان یا زرتشتیان ۱۸۶

موعود سهگانه زرتشت ۱۹۰

اوضاع جهان پیش از ظهور ۱۹۲

جهان در آستانه آمدن هوشیدر ۱۹۴

جهان در آستانه‌ی آمدن هوشیدر ماه ۱۹۷

جهان در آستانه ظهور سوشیانت ۱۹۹

ویژگیهای موعود زرتشتی ۲۰۲

فرجام جهان در اندیشه زرتشتی ۲۰۳

منابع و متون زرتشتی ۲۰۵

تفاوت موعود و منجی‌خواهی میان زرتشتیان و مسلمانان ۲۱۰

فصل دوم: هندو، کلکی - کلکین ۲۱۳

مقدمه ۲۱۴

واژه کلکی یا کلکین (Kalkin - Kalki) ۲۱۵

ادوار جهانی هندو ۲۱۶

ویژگی کلکی یا کلکین ۲۲۱

ویژگی‌های عصر ظهور ۲۲۳

۱. وضعیت عمومی بشر قبل ظهور کلکی ۲۲۳

۲. در عصر ظهور در دوره چهارم است: ۲۲۴

بشارات ظهور منجی در منابع هندوان ۲۲۵

۴. کتاب «دید» ۲۲۷

۵. کتاب «ریگ ودا» ۲۲۷

۶. کتاب «شاکمونی» ۲۲۸

فصل سوم: بودا، میتریه ۲۲۹

۲۳۰	 مقدمه
۲۳۲	 واژه میتریه و مفهوم آن
۲۳۵	 ادوار تاریخی در نگاه بوداییان
۲۳۷	 ویژگی‌های میتریه
۲۳۸	 جهان در عصر ظهور میتریه
۲۳۸	 الف) جهان قبل از ظهور
۲۴۰	 ب) جهان بعد از ظهور
۲۴۰	 میتریه در منابع و متون بودایی
۲۴۳	 فصل چهارم: موعودهای ادیان دیگر
۲۵۰	 نتیجه
۲۵۳	 منابع و مآخذ

مقدمه

اعتقاد به منجی و مصلح جهانی برای جامعه بشری سرمایه‌ای ارزشمند تلقی می‌شود. زیرا اگر ناامیدی و یأس در فردی زنده شود، سعادت و خوشبختی آن فرد از جهات مختلف در معرض سقوط حتمی قرار خواهد گرفت. فرد مأیوس و ناامید عنصر شکست خورده‌ای است که ممکن است دست به هر کاری بزند که مایه بدبختی خود و دیگران گردد. اگر جامعه انسانی مأیوس شود، نمی‌تواند ارزش‌ها و هنجارهای انسانی مثل عدالت اجتماعی را در میان خود زنده نگه دارد تا در پرتو آن ریشه همه ظلم‌ها و ستم‌ها، جنایات، نگرانی‌ها و اضطراب‌ها را از بیخ و بن برکند. همچنین انسان نمی‌تواند زندگی توأم با خوشبختی و آسایش را برای خود فراهم گرداند و در آن روز ممکن است به یک انتحار عمومی دست بزند. قدرت‌های بزرگ جهانی مدعی‌اند که در تلاش‌اند که صلح، آرامش و عدالت را در جهان ایجاد کنند تا در پرتو آن، زندگی بشر سامان

یابد؛ اما متأسفانه گذشت زمان و تاریخ نشان داد که نه تنها مشکل بشر وامانده از ناکامی‌ها با این شعارها حل نشده و نتوانسته باری را از شانه بشر تیره بخت بردارد، بلکه آمارها نشان می‌دهد که افزایش جرم و جنایت‌ها و تجاوز به حقوق ملت‌ها هر روز بر نگرانی‌های بشر می‌افزاید؛ تا جایی که نزدیک است اجتماع انسانی از رسیدن به یک زندگی سالم بشری و لذت‌بخش و آینده درخشان مأیوس گردد. اینجاست که اعتقاد به نجات در ادیان (منجی‌گرایی) به ویژه مهدویت در اسلام که همان اعتقاد به منجی آخرالزمان است باعث می‌شود پیروان ادیان با امید و اعتقاد به پیروزی نهایی حق بر باطل، به یاری هم‌نوعان مظلوم خود بشتابند و برای برآوردن بزرگ‌ترین آرزوی بشریت، یعنی حکومت دین بر سراسر هستی، دست از تلاش و کوشش بر ندارند تا وعده الهی محقق گردد. به امید آن روز که دست ظالمین کوتاه و مستضعفان و مؤمنان وارث زمین گردند؛ «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».^۱

لازم است قبل از ورود به بحث، واژه‌های «نجات» و «ادیان» به طور اجمال مورد بررسی قرار گیرند.

نجات

آنچه سبب شده تا اندیشه ظهور منجی در ادیان شکل بگیرد، درماندگی، گرفتاری و بحران‌های خانمان براندازی بوده که تمامی

۱. انبیاء/ ۱۰۵.

موجودیت حیات بشر را تهدید می‌کرده است. توده‌های مردم که خود قادر به رفع آن بلایای بزرگ نبودند، برای رهایی‌شان، ظهور نجات دهنده‌ای را انتظار می‌کشیدند.^۱

واژه نجات در لغت به معنای رها شدن و خلاصی یافتن است. همچنین نجات در اصطلاح یعنی رهایی انسان از هر چیزی که مانع زندگی سالم و ایده‌آل می‌شود؛ مثل رهایی از آلودگی‌ها و پلیدی‌ها، رهایی از ستم و خشونت، رهایی از زندان، رهایی از غرق شدن در دریا، نجات از بیماری و رهایی از اندوهی که روان انسان را مغلوب خود کرده است. براساس این تعریف، چندان غیر منتظره نخواهد بود که انسان‌ها در مراحل یا در گرفتاری‌هایی خاص که قادر به حل مشکل خود نیستند، مرگ دریابند.

در قرآن نیز کلمه نجات با همین لفظ برای رسولان آمده است؛ مانند نجات نوح از غرق شدن در آن طوفان بزرگ^۲؛ نجات لوط از شهری که مردمان آن رفتارهایی آلوده به ناپاکی داشتند^۳ و نجات بنی‌اسرائیل از چنگ فرعونیان.^۴

در این مثال‌ها، در برابر نجات یافتگان، قومی یا ملتی که

۱. شعراء/ ۱۶۹.

۲. یونس/ ۷۳: «فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا».

۳. انبیاء ۷۱ و ۷۴ و ۷۵: «وَجَبَّيْنَاهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»؛ «وَلُوطاً أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَجَبَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ»؛ «وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ».

۴. بقره/ ۴۹: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ».

شایستگی زندگی پاک و سالم را نداشته‌اند، منهدم شده‌اند؛ در داستان طوفان نوح همه تکذیب‌کنندگان نابود می‌شوند و در برابر نابودی آنها، نوح و همراهانشان نجات پیدا می‌کنند و خلافت و سرپرستی جهان را به عهده می‌گیرند. در واقعه قوم لوط نیز تمامی اهالی آن شهر در صاعقه‌های عذاب می‌سوزند و در مقابل، لوط و خانواده‌اش نجات پیدا می‌کنند و در سرزمین مبارک جای داده می‌شوند، مگر همسر لوط که تمایل به مردم آن شهر داشت. همچنین در داستان نجات بنی‌اسرائیل از مصر همه سپاهیان فرعون و خود او با تمامی وسایلی که داشتند در نیل غرق شدند.

بنابراین، مفهوم نجات و رهایی در این داستان‌ها با نابودی یک اکثریت و نجات یک اقلیت همراه است. به تعبیری دیگر، آنچه موجب ناگواری و عذاب در زندگی آن اکثریت بوده، نه عوامل طبیعی و نه حوادث غیر مترقبه است، بلکه نتیجه تعارض و تضادی بوده که با پیامبران الهی داشته‌اند. حوادثی مانند طوفان نوح و غرق شدن مردمان، صاعقه‌های آتش و خاکستر شدن اهالی شهر قوم لوط و برهم آمدن نیل و غرق شدن فرعونیان، همه و همه به عنوان دستی قدرتمند از سوی خداوند بوده است که برای نجات صالحان از چنگ نااهلان به کار افتاده است. همین نکته چهره الهی بودن موعود و منجی را می‌رساند که انسان‌های گرفتار، از طرفی خودشان تلاش و حرکت کرده، زمینه را برای ظهور و حضور منجی فراهم کنند و از طرفی دیگر امید و انتظار آن موعود را بکشند؛ «كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ

المؤمنین»^۱

قرآن بشریت را به همین نوع نجات امیدوار ساخته است و این امیدواری را از متن ادیان دیگر نقل می‌کند؛ «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».^۲ روشن است که حکومت به دست صالحان، سراسر نجات است.

در انجیل به نقل از عیسی مسیح در مورد آخرالزمان نیز این پیشگویی‌ها آمده است که ملت‌ها در جنگ و ستیز با هم خواهند بود؛ قحطی، وبا و زلزله واقع خواهد شد؛ مردم از یکدیگر نفرت پیدا خواهند کرد؛ آفتاب تاریک می‌گردد؛ ماه بی‌نور می‌شود و ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند.^۳ آنچه در این پیشگویی آمده بسیار هراس‌انگیزتر از طوفان نوح و داستان قوم لوط است. اما نکته مهم‌تر در این گفتارها آن است که تمامی این حوادث و مصیبت‌های بزرگ مانند درد زایمانی است که بشریت باید آن را از سر بگذراند تا شایستگی ایمان به نجات را پیدا کند. در این گفتارها خدا به طور مستقیم به نجات اقدام نمی‌کند، بلکه عیسی مسیح به عنوان فرستاده خدا به نجات ایمان آورندگان خواهد شتافت.^۴

با آنکه عیسی مسیح آمده بود تا بار گناه انسان را به دوش خود

۱. یونس/۱۰۳.

۲. انبیاء/۱۰۸.

۳. انجیل متی، باب ۲۴.

۴. انجیل متی، آیه ۱ تا ۶.

بگیرد در عین حال بسیاری از مردمان در آن آتش نهایی از بین رفتند. موضوع آتش نهایی و چگونگی انهدام بزرگ در برخی سوره-های مکی قرآن مانند سوره تکویر و زلزال آمده است؛ اما در قرآن هم این انهدام، آغاز یک نجات عظیم برای ایمان‌آوردگان خواهد بود.

انتظار برای یک دگرگونی بنیادی و ناگهانی در برخی ملت‌ها و اقوام پیشین زمینه‌ساز پدید آمدن اعتقاد به هزاره‌ها شد. بسیاری از نسل‌ها که در انتظار آن دگرگونی ناگهانی بودند، چون وقوع آن را در عینیت ندیدند بر این گمانه دل بستند که شاید در یکی از هزاره‌های تاریخ دینی خودشان، آن واقعه بزرگ، صورت عینی به خود گیرد.

چون مفهوم رهایی از مشکلات ابتدایی، فردی و حتی قومی بسیار فراتر و گسترده‌تر شد و چون آتش نهایی، دربرگیرنده تمامی جهان دانسته شده است، از این رو مفهوم رهایی و نجات نیز مفهومی جهانی یافت و به دغدغه‌ای برای تمامی بشریت تبدیل شده است. احتمالاً همین تلقی نسبت به آتش نهایی و آخرالزمان، یکی از مهمترین عواملی بوده است که تصور یک منجی جهانی را در اکثر ادیان گذشته پدیدار نموده است؛ از «سوشیانت» موعود آیین زردتشتی گرفته تا «ماشیح» موعود یهود مسیحا در مسیحیت و «مام مهدی» در نزد مسلمانان شیعه، براین اساس شکل گرفته‌اند.

اگر چه نوعی وحدت موضوعی میان همه ادیان و نحله‌های دینی فوق درباره منجی دیده می‌شود؛ اما از سوی دیگر تعارض‌هایی نیز

در میان آنان وجود دارد. مهم‌ترین این تعارضات آن است که پیروان هر کدام از ادیان - جز نحله‌های عرفانی - منجی را کسی یا شخصیتی از دین خودشان می‌دانند. شاید ریشه این تعارض از آنجا باشد که هر قوم و ملتی صرفاً دین خود را بر حق و ادیان دیگر را باطل می‌پندارند.^۱

با توجه به مطالب گذشته، مراد از نجات و نجات‌بخشی، در همین دنیا و آخرالزمان است؛ هر چند نجات و رسیدن به سعادت دنیایی نتیجه‌اش نجات و سعادت اخروی است.

نجات‌بخشی در این دنیا نیز به طور مطلق مورد نظر نیست، بلکه در سایه یک منجی، موعود و رهبر رهایی‌بخش است؛ رهبری که دارای جایگاه ویژه معنوی است و اصولاً نجات و عاقبت بخیری جوامع انسانی بدون چنین رهبری امکان ندارد؛ رهبری که خودش، برنامه‌اش و راهش الهی باشد.

نجات و نجات‌بخشی در این دنیا به دو صورت قابل تصور است: یکی نجات فردی انسان‌ها و دیگری نجات اجتماعی؛ در صورت اول، ممکن است جامعه، محیط و حکومت در فساد و تباهی به سر برند، ولی افراد معدودی باشند که خود را نجات یافته بدانند.

صورت دوم نیز عبارت از آن است که جامعه انسانی در ساحت‌های گوناگون زندگی مادی و معنوی به نجات و سعادت و

۱. این بحث در کلام جدید و در فلسفه دین محل گفت و گوی صاحبان نظر و اندیشمندان دینی است.

رهایی حقیقی برسند که مقصود ما نیز نجات از این نوع است؛ هر چند مقدمهٔ نجات جمعی و اجتماعی، همان نجات فردی است و مکاتبی که موعود و منجی را در قالب نجات فردی انسان‌ها مطرح می‌کنند نیز مورد بحث است.

دلیل عقلی بر نجات

دلیل عقلی نیز ما را به ضرورت آمدن نجات‌بخش و رسیدن انسان به فضایل و کمالات مطلوب خود در آخرالزمان نوید می‌دهد. علامه طباطبایی عباراتی دارند که قابل توجه می‌باشد:

هر نوعی از انواع مختلف آفرینش از نخستین روز پیدایش متوجه آخرین مقصد کمالی و هدف نوعی خود بوده و با نیروی مناسب وی که بدان مجهز است برای رسیدن به این هدف، بی‌این که کم‌ترین سستی و خستگی از خود بروز دهد مشغول تلاش و تکاپو می‌باشد.

دانهٔ گندمی که شکافته شده و نوک سبزی بیرون می‌دهد، از همان وقت متوجه بوتهٔ گندم کامل است که پر از سنبل‌های افشان می‌باشد، و هستهٔ درختی که شروع به رویدن می‌کند، به سوی درخت کاملی پر از میوه عازم است؛ نطفهٔ حیوانی که می‌خواهد جنین شود، هدفی جز این که از نوع مناسب خود یک حیوان کاملی شود، ندارد. و به همین قیاس است موارد دیگر.

برخورد اسباب و علل مخالف و موافق، اگرچه بسیاری از این موجودات را که چون قافله‌ای پیوسته به سوی مقصد خود متحرکند از وصول به مقصد کمالی مانع می‌شود و در نتیجه

بسیاری از آنها پیش از رسیدن به آرزوی تکوینی خود از میان می‌روند، ولی با این همه هرگز نظام آفرینش از رویهٔ عمومی و دائمی خود دست برد نداشته و پیوسته سرگرم سوق پدیده‌های نو به سوی کمالات‌شان می‌باشد و در نتیجه پیوسته از هر نوع دسته‌ای به کمال و هدف تکوینی خود می‌رسند.

و البته نوع انسانی از این حکم عمومی و نظم همگانی مستثنی نیست. بی‌تردید انسان نوعی از انواع موجودات است که نمی‌تواند به تنهایی زندگی نماید و برای رسیدن به آرمان تکوینی خود ناچار است در حال اجتماع و دسته‌جمعی به سر برده، هدف وجودی خود را به دست آورد. مشاهدهٔ حال جامعه‌های بشری نیز این معنا را تأیید می‌کند. زیرا هر جامعه از جامعه‌های بزرگ و کوچک انسانی، آرزویی جز این ندارند که در حال آرامش و صفا و ارتفاع موانع زندگی کرده و بهرهٔ انسانی را از زندگی خود بردارند. نیز روشن است که جامعهٔ بشری تاکنون نتوانسته به این آرزوی خود جامعهٔ عمل ببوشاند. از طرف دیگر نیز دستگاه آفرینش از رویهٔ خود دست بردار نبوده، و هم از دست ساخته‌های خود عاجز و زبون نخواهد شد.

این نظر عقلی به ما نوید قطعی می‌دهد که عالم بشریت یک روز ایده‌آلی در پیش دارد که سر تا پا سعادت و خوشبختی و کامیابی بوده و در وی همهٔ خواسته‌های فطری انسانی که در نهاد این نوع رسم شده، برآورده خواهد شد.

و نیز می‌دانیم که انسانیت هرگز به یک چنین محیط پاک و نورانی نایل نخواهد شد، مگر در سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی، که در اثر آن، حس خودخواهی و سودپرستی و رذایل

دیگری که موجب به هم خوردن آرامش جامعه و اختلال زندگی فرد می‌باشد از درون مردم رخت بر بسته و جلوه‌های نهاد پاک یک انسان فطری و طبیعی دست نخورده جایگزین آنها شوند.

نتیجه بیان گذشته این است که در مسیر همین زندگی اجتماعی انسانی خودمان، روزی فرا خواهد رسید که سعادت کامل اجتماعی انسان را صددرصد تضمین کند و در آن روز، عموم افراد در سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی، خوشبختی واقعی خود را به دست آورده و در مهر امن و امان مطلق و بی‌مزاحمت هرگونه ناملایمات فکری به سر خواهند برد. قرآن کریم نیز همین نظر عقلی را تأیید نموده است و در چند جا مسژده چنین روزی را به اهل حق و حقیقت می‌دهد.^۱

بنابراین، مقوله نجات و نجات‌بخشی که مبنای مشترک ادیان است، نجات اجتماعی، سیاسی و معنوی انسان‌ها در سایه رهبر آرمانی است و بیشتر ادیان و مکاتب الهی در انتظار چنین ارمغانی هستند و در مواردی نیز برای رسیدن به چنین موهبتی تلاش می‌کنند.

نجات دارای سه رکن می‌شود:

۱. انزجار از وضع موجود جامعه
۲. انتظار برای ورود به وضع مطلوب جامعه به کمک منجی

۱. طباطبایی، محمدحسین، ظهور شیعه، تک جلدی، ص ۶۳؛ به نقل از کتاب موعود در ادیان، نشر مؤسسه فرهنگی آوای خرد (این کتاب در سال‌های گذشته با اقتباس از کتاب‌های شیعه، شیعه در اسلام و رسالت تشیع، علامه طباطبایی چاپ گردیده است).

۳. راه‌های گذر از وضع موجود و ورود به وضع مطلوب تلاش این است که در گام نخست، اندیشه نجات‌بخشی و امید به ظهور موعود و منجی در ادیان مطرح را پی‌جویی کند، پس از تحقق این اصل مشترک، در گام دوم، موعود منجی ادیان را بررسی و هم‌خوانی این اندیشه با آنچه در مهدی‌باوری فرهنگ اسلامی آمده است، انجام می‌شود. در این تطبیق و هم‌خوانی از بررسی شخصیت منجی و موعود، ویژگی‌ها برنامه‌ها و آرمان‌های آن انجام می‌شود.

ادیان

پیش از آن که بحث منجی را پیگیری نماییم، لازم است برای نمونه به چند سؤال پیرامون واژه دین و ادیان پاسخ دهیم:

۱. دین چیست؟

۲. آیا می‌توان از واژه ادیان به صورت جمعی استفاده کرد؟ دیدگاه قرآن در این باره چیست؟

۳. در صورت تقسیم دین به ادیان متعدد، چه نوع تقسیمی بر سایر تقسیم‌ها اولویت دارد؟

سؤالات فوق در میان متکلمان، فلاسفه دین، جامعه‌شناسان و روانشناسان و حتی مورخان، محل بحث و معرکه آرای مختلف است. لذا برای تبیین موضوع، از سؤال اول شروع می‌کنیم:

اما سؤال اول: بنیادی‌ترین پرسشی که در باب دین مطرح می‌شود این است که دین چیست؟

دین در لغت به معانی مختلفی نظیر جزاء، اطاعت، مکافات،

انقیاد، رسم و عادت، حساب‌رسی و تدبیر امور، چیرگی و برتری،
طریقه و آیین، آمده است.^۱

اما در مورد معنای اصطلاحی دین باید گفت که در میان
متفکران و اندیشمندان، یک معنای جامع و کامل که درباره آن
اتفاق کرده باشند، وجود ندارد؛ بلکه با تعاریف مختلف از طرف
متکلمان و فیلسوفان و ... مواجه هستیم و این اختصاص به جهان
اسلام ندارد؛ به طور مثال، بین متکلمان اسلامی با متکلمان مسیحی
و یهودی هم در این باره اختلاف نظر وجود دارد^۲ و دلیل چنین
اختلافی آن است که دین از جهات مختلف تعریف شده؛ گاهی
تعاریف دین، وجودی و ماهیتی است و گاهی تعاریف درون‌دینی و
برون‌دینی است و گاهی لغوی و اصطلاحی و ...

البته این بدان معنا نیست که ما نتوانیم تعریفی را ارائه دهیم، لذا
از میان تعاریف متعدد میان اندیشمندان و حکمای مسلمان، یک
تعریف را ارائه می‌دهیم و آن عبارت است از:

«مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای
اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها از طریق وحی
و عقل در اختیار آنان قرار دارد.»^۳

به عبارت دیگر «مراد از دین، مکتبی است که از مجموعه عقاید،

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان‌العرب*، ج ۵، ص ۳۴۰ و ۳۳۹.

۲. جان هیک، نمونه‌هایی از تعریف دین را که در گرایش‌های مختلف ارائه شده آورده است.
بنگرید: کتاب *فلسفه دین*، ترجمه بهزاد سالکی، صص ۱۶-۱۵.

۳. جوادی آملی، عبدالله، *دین‌شناسی*، ص ۲۷.

اخلاق و قوانین و مقررات اجرایی تشکیل شده است و هدف آن، راهنمایی انسان برای سعادت‌مندی است.»^۱

از تعریف فوق می‌توان استفاده کرد که دین از سه رکن اساسی برخوردار است: اعتقادات، اخلاق و قوانین و مقررات یا همان بایدها و نبایدها. نکته قابل توجه در جامعیت این تعریف آن است که اخلاق را از قوانین و مقررات جدا کرده است. زیرا بحث جدی بین شیعه امامیه و اشاعره این است که آیا اخلاق ثمره دین است یا یک امر فرادینی است؟ اعتقاد شیعیان آن است که اگرچه دین در بسط و گسترش اخلاق نقش جدی دارد، ولی اخلاق یک امر فرادینی است و مؤید این مطلب نیز آموزه‌های روایی ماست که عبارتند از:

الف) امام علی علیه السلام در عبارتی فرمودند: حتی اگر اعتقادی به بهشت و جهنم نداشته باشیم، باز سزاوار آن است که به فضایل اخلاقی آراسته شویم. زیرا این فضایل، خود، مایه توفیق است.^۲

ب) امام حسین علیه السلام در عصر عاشورا فرمود: ای طرفداران ابوسفیان، اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید، لااقل آزاده باشید!^۳ که در همه این موارد فضایل، آزادی، عدالت و... که یک سری امور اخلاقی‌اند مطلوب هستند؛ اگرچه ابوالحسن اشعری متفکر اشاعره و یا ویلیام آکامی اندیشمند و متکلم مسیحی، معتقدند که اخلاق ثمره

۱. جوادی آملی، عبدالله، *انتظار بشر از دین*.

۲. جمعی از نویسندگان، *معارف اسلامی* ۲، ص ۲۷.

۳. مقاتلی نظیر لهوف سید بن طاووس، مقتل خوارزمی و....

و میوه درخت دین است، به عبارت دیگر در نظرآنان حُسن و قبح عقلی نداریم، بلکه فقط حُسن و قبح، شرعی است و این با اعتقاد شیعه امامیه سازگاری ندارد.

سؤال دوم: آیا واژه «ادیان» صحیح است؟ دیدگاه اسلام در این باره چیست؟

۱. در قرآن کریم واژه «ادیان» به کار نرفته است. آن چه در قرآن آمده واژه «دین» است، مثل آیاتی نظیر: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛^۱ «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»؛^۲ «يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»؛^۳ «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛^۴ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۵ و

در همه این موارد، دین در واژه مفرد به کار رفته است. کلمه دین در قرآن بیش از ۹۰ بار تکرار شده است.

۲. امروزه واژه «ادیان» در محاورات علمی بسیار مورد استفاده قرار می گیرد. لذا برخی خواستند بگویند اگرچه این واژه در قرآن به صورت مفرد استعمال شده، ولی این امر برای پیروان قرآن تکلیفی را ایجاد نمی کند که حتماً از واژه دین استفاده کنند و از جمع آن پرهیز نمایند. و استدلال کردند که خود قرآن کریم به تعدد ادیان به نحوی اشاره کرده، مثلاً آن جا که خداوند فرمود: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ

۱. حمد / آیه ۴.

۲. زمر / آیه ۱۱.

۳. انفال / آیه ۳۹.

۴. کافرون / آیه ۶.

۵. آل عمران / آیه ۱۹.

دین»^۱ و یا تعبیر ادیان در برخی روایات ما هم وارد شده است.^۲

۳. اگر کسی این سؤال را مطرح کند که اصولاً «تنوع و تعدد ادیان، قابل تصور است؟» در جواب باید گفت که تنوع و تعدد ادیان، فرض ندارد. زیرا دین برای تربیت انسان است و ثابت شده که انسان، حقیقت واحد است. از این رو، دینی که برای تربیت انسان است، باید واحد باشد.

توضیح آن که انسان شناسی با دین شناسی ارتباط وثیق دارد؛ به گونه‌ای که اگر انسان دقیق شناخته شود، دین نیز به شکل صحیح شناخته می‌شود؛ مثلاً اگر ثابت شود که انسان‌ها در اعصار و قرون، حقایقی گوناگون دارند، پس ادیانی گوناگون نیز خواهند داشت، ولی اگر اثبات شود که انسان دارای فطرت الهی ثابتی است که در طول اعصار و قرون و در اقلیم‌های مختلف تغییری نخواهد کرد، بر این اساس، اصول دین باید همواره ثابت باشد؛ گرچه فروع دین - که از آن به منهاج و شریعت تعبیر می‌شود - متغیر است.^۳

سؤال سوم: آیا می‌توان برای ادیان تقسیماتی فرض کرد؟

مورخان در طول تاریخ برای آن که بتواند دین‌های مختلف را راحت‌تر مورد بحث و گفت‌وگو قرار دهند، آن را به صورت‌های گوناگون طبقه بندی یا تقسیم کردند. اصل تقسیم بندی، امری لازم

۱. کافرون / آیه ۶

۲. توفیقی، حسین، *ادیان بزرگ*، ص ۴.

۳. جوادی آملی، عبد الله، *دین شناسی*، ص ۱۸۹.

و ضروری است، اما این که آن تقسیمات تا چه اندازه با واقعیات سازگاری دارد، امر دیگری است. با مطالعه آثاری درباره ادیان، تقسیمات ذیل را می‌توان مشاهده کرد:

تقسیم ادیان به ابتدایی و پیشرفته و یا تقسیم آن به ادیان مرده و ادیان زنده؛

تقسیم بر اساس آموزه‌ها به الهی و غیر الهی و یا وحیانی و غیر وحیانی، توحیدی و غیر توحیدی؛

گاهی ادیان را بر اساس شخصیت‌ها مورد تقسیم قرار داده‌اند؛ مثل ادیان ابراهیمی؛ و غیر ابراهیمی البته برخی ادیان را بر اساس مناطق مختلف جغرافیایی به ادیان شرقی و غربی تقسیم نمودند؛

برخی نظیر میرچا الیاده دین را به دین مقدس و غیر مقدس تقسیم کرده است. البته این تقسیم جدیدی نیست؛ زیرا پیش از الیاده آقای دورکیم فرانسوی نیز سرشت دین را به نموده‌های مقدس و غیر مقدس تفسیر کرده بود.^۱

برخی دیگر متأسفانه ادیان را بر حسب نژاد مثل سامی و غیر سامی یا آریایی و غیر آریایی و ... تقسیم نمودند.

بدتر از آن، ادیان بر حسب پیروان آن به رنگ‌های سفید، سیاه، سرخ و زرد تقسیم شدند که مورد اخیر این بدترین نوع تقسیمی است که در حوزه مطالعات بین‌الادیانی طرح شد یا وجود دارد.

۱. قائمی‌نیا، علیرضا، *درآمدی بر منشأ دین*، ص ۱۱۶.

دسته‌بندی‌های دیگری نیز در منابع دین‌شناسی وجود دارد.^۱ به نظر نگارنده بهترین تقسیم در این باره تقسیم ادیان به ابراهیمی و غیر ابراهیمی است. گرچه برخی معتقدند این تقسیم دارای اشکالاتی است نظیر این که این ابراهیمی بودن یا نبودن گرچه ملاک و معیاری روشن برای سه دین اسلام، یهودیت و مسیحیت است، ولی سایر ادیان هیچ تصویری از آن ندارند. و یا این که این تقسیم به گونه‌ای است که مورخ از بی‌طرفی خارج می‌شود؛^۲ اما آنچه می‌توان گفت این است که اگر هر یک از تقسیمات را به عنوان مقسم قرار دهیم از سوی مخالفان مورد نقد و اشکال قرار می‌گیرد؛ مثلاً برخی مدعی‌اند تقسیم ادیان به توحیدی و غیر توحیدی، درست نیست. زیرا هیچ دینی در بخش غیر توحیدی قرار نمی‌گیرد و همه ادیان به یک اعتبار، توحیدی هستند. چون هر دینی به هر حال یک مرکز ساحت قدسی دارد که دینداران آن دین به آن اعتقاد دارند و این ساحت قدسی - به حکم فطرت - جز یک ساحت واحد نمی‌تواند باشد.^۳ لذا به نظر می‌رسد تقسیم مورد نظر ما از اشکالات کمتری برخوردار باشد به علاوه ما برای پیگیری بحث‌های خود در آینده ناچاریم یک تقسیم را بپذیریم. لذا ادیان را تقسیم می‌کنیم به ادیان ابراهیمی که شامل یهودیت، مسیحیت و اسلام و فرقه‌های

۱. سلیمانی اردستانی، عبدالحییم، *سیری در ادیان زنده جهان*، ص ۲۸-۲۳، توفیقی حسین، *ادیان پژوهی*، ص ۸-۶، جواد آملی، *انتظار بشر از دین*، ص ۲۴.

۲. سلیمانی اردستانی، پیشین، ص ۲۷.

۳. *مجله هفت آسمان*، شماره ۱۸، مصاحبه با آقای دکتر فتح‌الله مجتبابی، ص ۲۰.

درونی آنها است و ادیان غیر ابراهیمی که شامل سایر ادیان مذکور می‌باشند.

یادآوری

تعبیر ادیان، تسامحی و بنابر روش متداول علم دین‌شناسی است، و‌گرنه از نظر قرآن و اسلام، دین یکی است که در طول تاریخ به تناسب نیاز بشر و اقتضای زمان در چهره شریعت‌ها ظهور پیدا کرده است. آن دین واحد که براساس فطرت انسانی است، همان اسلام است. بنابراین، مراد از ادیان، شریعت‌ها است، منتهی نه فقط شریعت‌های ابراهیمی، بلکه همه ادیان، چه ابراهیمی و توحیدی و چه غیر ابراهیمی و غیر توحیدی. همچنین مراد از ادیان، معنای عام آن است که شامل ادیان غیر الهی مانند مکاتب بشری نیز می‌شود.^۱

پس بررسی مبانی مشترک نجات‌بخشی به گستره جهان انسانی برمی‌گردد؛ چه انسان‌های پیش از اسلام و چه پس از اسلام و چه انسان‌های ساکن در سرزمین‌های عربی و اسلامی و چه انسان‌های ساکن در باختر و خاور.

عقیده ظهور موعود و منجی در تاریخ ادیان، برخاسته از ضرورت نجات‌خواهی بوده است. بنابراین، شایسته است تا پیش از طرح آموزه‌های موعود و منجی‌شناسی ادیان، اندکی درباره نجات‌سخن گفته شود و درباره انتظار به فرجام نیک و نجات در ادیان مهم بحث شود تا روشن شود که اصل نجات‌خواهی و انتظار رهایی، یک اصل و

۱. مشروح تقسیمات، ادیان و مذاهب. ر.ک: سلیمانی اردستانی، سیری در ادیان، ص ۲۸.

امید مشترک همه ادیان بوده است. این نوشتار براساس تقسیم ادیان به ابراهیمی و غیر ابراهیمی، ایده نجات بخشی را مورد بحث و بررسی قرار خواهد داد.

بخش اول:
ادیان ابراهیمی

می‌توان گفت در مطالعات تطبیقی ادیان، همه دین‌های ابراهیمی از سنت ابراهیم علیه السلام یعنی دین حنیف او الهام می‌گیرند. دین‌های یهود و مسیحیت و اسلام از جهاتی با یکدیگر اشتراک دارند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ادیان ابراهیمی همگی معتقد به تئوری پیامبری هستند. یعنی معتقدند خداوند افرادی را انتخاب کرده و برای آنها پیغام‌هایی را به طور مستقیم یا به واسطه یک فرشته ارسال فرموده است. لذا آموزه‌های آنان - صرف نظر از وضعیت فعلی - وحیانی یا توحیدی تلقی می‌شود.

۲. قرآن کریم پیروان ادیان ابراهیمی را «اهل کتاب» می‌خواند. برخورد اصولی قرآن با اهل کتاب، شبیه با برخورد آن با مسلمانان می‌باشد؛ بدین معنا که می‌گوید بعضی از اهل کتاب حقیقتاً پیرو دین حضرت ابراهیم علیه السلام - پدر ادیان ابراهیمی و وجه مشترک به دین یهود، مسیحیت و اسلام - و مؤمن به خداوند و راسخ در علم هستند و بعضی دیگر افراد بی‌ایمان و به دنبال تخیلات خویش هستند.

۳. پیروان ادیان سه‌گانه ابراهیمی، بر پیروزی ایمان بر کفر، حاکمیت حق و علم، عدالت اجتماعی، نجات بشر از ظلم و ستم و وراثت زمین به صالحان، اعتقاد راسخ دارند. در یک کلمه می‌توان گفت فلسفه تاریخ در ادیان ابراهیمی با اعتقاد به ظهور منجی معنی پیدا می‌کند. بر همین اساس، تلاش داریم منجی را از نگاه سه دین بزرگ یهود، مسیحیت و اسلام، به عنوان ادیان ابراهیمی بررسی نماییم.

فصل اول:
يهود، ماشيح

مفهوم موعود یهود یا ماشیح

واژه «ماشیح»^۱ کلمه عبری و معادل واژه فارسی «مسیحا» است. ماشیح به معنای مسح شده یا تدهین شده به روغن مقدس می‌باشد و معرب آن «مسیح» است. این واژه ابتدا لقب پادشاهان قدیم بنی‌اسرائیل بوده، ولی در زمان‌های بعد به کاهنان بزرگ و حتی به برخی پادشاهان غیر بنی‌اسرائیلی نظیر کورش نیز اطلاق شده است. زیرا معتقد بودند او را خدا برگزید و مسح کرد تا نقش رهاننده بنی‌اسرائیل را برعهده گیرد.

در زمان پیامبران بنی‌اسرائیل، آنها در مراسمی مقداری روغن بر سر پادشاهان می‌ریختند و با دست خود آنها را مسح می‌کردند. بر اثر این کار، آن پادشاه، ماشیح خوانده می‌شد و اطاعت او بر همگان واجب می‌گردید.

Messiah یا در تلفظ لاتین مسیحا MASIhg- ha ۱-

آنچه مسلم است این است که واژه ماشیح ابتدا کارکرد موعودی یا منجی‌گرایی نداشت و صرفاً یک لقب برای پادشاهان بنی‌اسرائیل بود ولی بتدریج این واژه از اختصاص شاهان بنی‌اسرائیل بیرون آمده و در نهایت به یک واژه آرمانی و نجات‌بخش برای بنی‌اسرائیل تبدیل شده است. بر اساس متون مقدس یهود، نخستین بار این واژه به «طالوت» اطلاق شده است. چون بنی‌اسرائیل در اوج بدبختی و فلاکت به سر می‌بردند و گرفتار انواع شداید، دزدی و ظلم شده بودند، لذا برای رهایی از این دردها به خدمت سموئیل نبی رسیدند و از او خواستند حاکمی را بر آنها منصوب کند تا آنان از آن وضعیت اسفناک نجات دهد و قدرت حفاظت از آنها و دارایی‌های آنان را داشته باشد. سموئیل نیز طالوت را تدهین یا روغن‌مالی کرد و لفظ ماشیح برای اولین بار بر او اطلاق شد.^۱

این ابتدای طرح ماشیح است، ولی این روند ادامه پیدا می‌کند تا الگوی کامل مسیحایی از دوران حکومت داوود نبی شکل می‌گیرد. داوود تجلی بخش وعده الهی بر قوم برتر یا قوم خدا، به واسطه حکومت پی‌ریزی می‌شود. ماشیح موعود، داوود نیست، بلکه از نسل اوست.

زمینه پیدایش طرح ماشیح در یهود

آنچه باعث طرح دیدگاه ماشیح‌گری در آیین یهود شد و هر چه

۱. سموئیل اول، باب ۲۴، آیه ۶

زمان بر آن گذشت آن را پررنگ تر کرده است، چند عامل می باشد:

عامل اول: پیشینه بسیار تاریک قوم یهود. زیرا تاریخ یهود سرتاسر درد و رنج و تاریکی است؛ به طوری که هیچ نقطه روشنی در آن دیده نمی شود. در مقاطعی آزار و شکنجه و رنج و مشقت یهودیان به اوج خود می رسد و آنها همواره به دنبال یک نقطه روشن می گردند. لذا طرح ماشیح و گئولا (نجات) بود که جرقه های امید را روشن نگاه داشته و باعث شد تا یهودیان بدترین و هولناک ترین مصیبت های تاریخ را تحمل کنند و منتظر روز حاکمیت ماشیح باشند. امید به ظهور ماشیح، هنگام بدبختی های ملی شدت می یافته است؛ یعنی وقتی که ظلم و تعدی یک دولت فاتح، بنی اسرائیل را زیر سلطه خود می گرفت، یهودیان از روی غریزه به دنبال نجات بودند و این زمینه ماشیح را طرح کرده است.

عامل دوم: ماشیح وعده خداوند بر قوم یهود است. زیرا خداوند در جاهای متعدد به بنی اسرائیل وعده می دهد اگر عمل کردید، شما را بر زمین مسلط خواهیم کرد و شما را برتری خواهیم داد؛ به عبارت دیگر، رابطه شان با خداوند بر اساس عهد و پیمان و معاهده است؛ یعنی یهود به این اعتقاد بودند که هرگاه به شرایط الهی عمل کنند، خداوند به وعده خود عمل خواهد کرد و ماشیح خواهد آمد و آنان را نجات خواهد داد. مؤید این مطلب آن است که آنان در بسیاری از اوقات در اوج درد و رنج ها سراغ پیشگویی های کتاب مقدس درباره ماشیح می رفتند.

برای دلداری افراد در روزهای پر از رنج و مشقت و برای تشویق و تشجیع آنها با این که در برابر شدیدترین سختی‌ها که تاب مقاومت داشته باشند و نگذارند یاس و ناامیدی بر آنها چیره گردد، علمای یهود این حقیقت را گوشزد می‌کردند که «دردهای زایمان دوره ماشیح» سخت و شدید خواهند بود؛ یعنی همان‌طور که قبل از تولد طفل، مادر باید درد و رنج زیادی را تحمل کند، به همان‌گونه، ظهور ماشیح نیز با سختی‌ها و مشقت طاقت‌فرسا همراه خواهد بود.

با توجه به این اصل که تاریکی و سیاهی شب، قبل از دمیدن سپیده‌فروزی می‌یابد، علمای یهود این نکته را به مردم یادآوری می‌نمودند که پیش از ظهور ماشیح، آشفته‌گی و فساد در جهان به حد نهایت خواهد رسید و مشکلات و سختی‌های زندگی تقریباً غیر قابل تحمل خواهند شد. پس اگر شما خواهان وعده الهی و آمدن ماشیح هستید، باید برعهد و پیمان خود بمانید و مقاومت کنید.

سیر تحول مفهوم ماشیح قومی‌نگر به یک اندیشه فراقومی یا فراملی

پیش از این گفتیم که سموئیل، طالوت را بر یهود حاکم قرار داد و نام ماشیح را برای او برگزید. قطعاً این اقدام برای نجات یک قوم بود و از این اطلاق، معنای فراملی فهمیده نمی‌شود. منتهی این حکومت وقتی به مراحل کامل خود در عصر داوود عليه السلام و سلیمان عليه السلام رسید، می‌توان آن را مصداق وعده الهی بر بنی‌اسرائیل دانست؛ به

۱. کهن، ابراهام، کتاب خدا، جهان انسان، ماشیح در آموزه‌های یهود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، صص ۲۶۲ - ۲۶۱.

طوری که برای همهٔ عالمان یهود، این ایده مطرح شد که حکومت مسیحایی داوود برای همیشه ادامه خواهد داشت. این را می‌توان در آیات سموئیل اول ملاحظه کرد.^۱ در سراسر مزامیر، دوران داوود و سلیمان عليهما السلام به عنوان دوران طلایی یهود، عصر آرمانی و حکومت ابدی مطرح است.^۲

دیری نپایید که حکومت سلیمان که یک حکومت واحد بود، به دو تکه تبدیل شد. لذا وقتی دوران انحطاط حکومت بنی‌اسرائیل شروع می‌شود، ماشیح بودن داوود و سلیمان، رنگ می‌بازد و از این‌جا می‌گویند این حکومت ماشیح موعود نبوده و ماشیح در آینده خواهد آمد؛ از این زمان به بعد انتظار موعود بیشتر می‌شود. زیرا بدبختی‌ها و رنج یهودیان در این دوران افزایش پیدا می‌کند. می‌توان گفت دو عامل در تبدیل مفهوم ماشیح به اندیشهٔ فراملی نقش داشته است:

الف) وعده به ماشیح در قول رسولانی نظیر عاموس، هوشع و بخصوص اشعیا در طول تاریخ، اعتقاد به ظهور ماشیح در میان بنی‌اسرائیل قطع نشد و همواره افت‌وخیز داشته است. اولین پیشگویی در این مورد، آمدن دوران طلایی هوشع بود.^۳ البته وعدهٔ ظهور شخص خاصی نیست، بلکه فقط وعدهٔ آمدن دوران طلایی برای یهود مطرح می‌شود.

۱. سموئیل، باب ۷، آیات ۱۲-۱۵.

۲. مزامیر، باب ۷۲، آیات ۷-۱۱.

۳. هوشع، باب ۱، آیه ۱۱.

وعده‌های اشعیا منحصر به آمدن دوران طلایی نمی‌شود، بلکه او ضمن تأکید بر این که وعده الهی تحقق پیدا می‌کند و بنی‌اسرائیل گرفتار محنت می‌شوند، تصریح می‌کند که شخصی به نام «عمانوئیل» به عنوان پادشاه تازه خواهد آمد. عمانوئیل یعنی «خدا با ماست». در کلام اشعیا، عالی‌ترین مصداق برای نجات بنی‌اسرائیل همین عمانوئیل است.^۱ اشعیا که ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته، بیش از سایر پیامبران بنی‌اسرائیل به ظهور موعود بنی‌اسرائیل پرداخته است. کتاب او دو بخش اساسی دارد؛ بخش اول، هشدار به بنی‌اسرائیل در خودداری از کارهای قبیح و گناه‌آلود است و بخش دوم نیز به نوید ظهور موعود می‌پردازد.

به عبارت دیگر، اشعیا دو دوره دارد، دوره اول از باب ۱ تا باب ۴۰ را شامل می‌شود و مربوط به دوران قبل از اسارت است و دوره دوم، از باب ۴۰ تا باب ۶۶ را شامل می‌شود که در دوران اسارت بابلی‌ها نگاشته شدند.

قبل از اشعیا به شخص اشاره نمی‌شود و فقط اشاره به دوران آرمانی می‌شود، ولی اشعیا به شخص اشاره می‌کند؛ به عبارت دقیق‌تر، تا قبل از اشعیا اول، مفهوم ماشیح، منجی، قوم مدار و ملی است و اصلاً نگاه جهانی ندارد، ولی بعد از اشعیای دوم مفهوم ماشیح از مفهوم قوم مدار فراتر می‌رود و به صورت جهانی جلوه‌گر می‌شود و از آن به بعد کارکرد ماشیح یک کارکرد جهانی است، نه صرفاً قومی و نژادی.

۱. اشعیا، باب ۷، آیه ۱۴.

پس از اشعیا اندیشه ماشیح به قوت خود باقی ماند و انبیای پس از او نیز وعده آینده بهتر و ظهور ماشیح و حکومت فناپذیری دینی را سر دادند، تا این که نبوت به دانیال علیه السلام رسید. این پیامبر، قوم یهود را در اوج سختی امیدوار کرده است. کتاب دانیال، کتابی رمزگونه است که در آن دانیال رؤیاهای عجیب می بیند که تعبیر آنها را جبرئیل برعهده دارد و خلاصه آن این است که «ملکوت خداوند عادلانه و جاودان خواهد بود و در تاریخ بشر هیچ رویدادی خارج از قدرت خداوند رخ نداده و در آینده هم رخ نخواهد داد و آینده جهان به دست پسر انسان و حکومت الهی اداره خواهد شد. و حکومتش ابدی است.»

دانیال در رویای خود به خوبی آخرالزمان را تشریح می کند و در کنار آن، روز و حکومت موعود را بازگو می نماید. او با زبانی رمز گونه اندیشه موعود آرمانی و آخرالزمانی را توضیح می دهد. اگر چه او هیچ جا نامی از ماشیح نمی برد؛ اما یهودیان، پسر انسان^۲ را بر ماشیح تطبیق می دهند.

اندیشه ماشیح و ظهور او به دانیال ختم نمی شود، بلکه بعد از

۱. دانیال، باب ۸، آیات ۱۳-۱ و یا باب ۸، آیه ۱۵.

۲. پسر انسان در متون مقدس عبری یک واژه کنایه ای برای ماشیح می باشد که منجی یهود می باشد، ولی این واژه در عهد جدید که بیش از ۳۰۰ بار به کار گرفته شده است به معنی این جانب است. به عبارت دیگر کنایه از این است که من بازخواهم گشت. پس پسر انسان در عهد جدید و قدیم، کنایه موعود است؛ در عهده قدیم کنایه از ماشیح است و در عهد جدید کنایه از این است که عیسی علیه السلام دوباره باز خواهد گشت.

دانیال، آخرین پیامبری که به آن پرداخته، «ملاکی» است. در آخرین کتاب عهد عتیق که کتاب ملاکی است به مفهوم مسیحا تأکید می‌شود، ویژگی ملاکی این است که بعد از اسارت توسط بابلی‌ها به این مقوله اشاره و به این اندیشه دو مفهوم اضافه می‌کند: یکی این که می‌گوید عمل به شریعت شرط تحقق آرمان مسیحایی (ماشیح) است و دیگر این که الیاس را به مفهوم مسیحایی اضافه می‌کند.

خلاصه آنکه مفهوم ماشیح در نگاه رسولانی نظیر هوشع، اشعیا، دانیال و ملاکی، آرام آرام سمت و سویی جهانی به خود می‌گیرد؛ از واژه موعود قوم مدار بیرون می‌آید و به یک اندیشه جهانی تبدیل می‌شود.

ب) عامل دیگر بر پررنگی ماشیح، اسارت بابلی یهود است

اسارت یهودیان توسط بابلی‌ها یکی از عوامل مهم در سیر قوم‌گرایی ماشیح و تبدیل آن به یک اندیشه جهانی بوده است. البته این اسارت در چند مقطع صورت گرفت؛ اسارت اول در سال ۵۹۷ قبل از میلاد اتفاق افتاد که حدود ۱۰ هزار نفرشان تبعید شدند و اسارت دوم در سال ۵۸۸ قبل از میلاد، یعنی به فاصله نه سال بعد اتفاق افتاد. شکست اخیر به اندازه‌ای سنگین بود که معابد تخت سلیمان و هر چه داشتند، نابود شدند؛ بسیاری را به بابل تبعید کردند و تنها عده اندکی از این اسارت در امان ماندند.

این اسارت‌ها باعث تحولات، فراوانی برای قوم یهود شد که مهم‌ترین این تحولات همان تأثیر بر آموزه‌های یهود است؛ بخصوص

بر اندیشه منجی‌خواهی و ماشیح، مؤید این مطلب آن است که وقتی در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، کوروش پادشاه ایران، یهودیان را نجات می‌دهد به «کوروش ماشیح» ملقب می‌گردد. این اسارت، انگیزه و نگرش‌شان را به ماشیح هم تغییر داده و هم تشدید کرده است.

پیامد موعود باوری در یهود

۱. امید به تحقق وعده الهی: آنچه یهود را در تمامی فراز و نشیب‌های تاریخی و جنگ و گریزها و اسارت‌ها سر پا نگاه داشت، امید به نجات توسط ماشیح بود. این فکر در سخت‌ترین شرایط نیز از آنها جدا نشد و با تمام وجود به آن دل بستند و لذا عمل شرعی خود را انجام می‌دادند.
۲. صبر و آرامش در برابر مشکلات: اگر این ویژگی نبود، دوام و قرار در نجات‌شان میسر نمی‌شد.
۳. ایجاد نشاط: آنچه که می‌تواند زندگی بشر را از خطر ناامیدی برهاند و بدان امید بخشد موعود باوری است؛ زیرا این باور انرژی متراکمی را برای ثبات، نشاط و شادابی زندگی آینده می‌آفریند.
۴. وحدت قومی: یکی از ثمرات موعود باوری در یهود؛ حفظ قومیت از دوگانگی بود و ماشیح این عامل را ایجاد می‌کرد.
۵. تن دادن به شریعت و رفتار شرعی: همان‌طور که گذشت، یهود در دوران اسارت، اعمال شرعی را به موعود گره زدند و به این اعتقاد رسیدند که پای‌بندی به شریعت، در ظهور موعود ماشیح تأثیر دارد.

ویژگی‌های ماشیح

۱. خاکی بودن بشر

ماشیح انسانی معمولی است؛ به عبارت دیگر، ماشیح از نظر فیزیکی و جسمانی، انسانی خاکی و از اولاد بشر است که به صورت عادی متولد شده است.^۱ ماشیح در متون یهود هیچ‌گاه چهره غیر انسانی به خود نگرفته است. زیرا برخی ادیان، مثل مسیحیت موعودشان را غیر انسانی یا تجلی یافته خداوند می‌دانند، ولی یهود این‌گونه نیست. همه دانشمندان یهود درباره این که ماشیح انسان است، اتفاق نظر دارند. تلمود نیز در هیچ جا به این اعتقاد که ماشیح ممکن است یک ناجی و موجود فوق انسانی باشد اشاره‌ای ندارد.^۲ از نشانه‌های او این است که صداقت و پارسایی او از بدو تولد دائماً در حال افزایش بوده و به خاطر فضیلت و اعمال شایسته‌اش به عالی‌ترین و والاترین درجات تکامل روحانی دست خواهد یافت.

۲. ماشیح از نسل داوود است.^۳ او نهالی است که از تنه درخت نسل یعقوب بیرون آمده است.

۳. قدرت او کیهانی است. یعنی قدرتش فراکیهانی نیست و نمی‌خواهد با اعمال خارق‌العاده کاری انجام دهد، بلکه بناست به طور طبیعی رفتار کند و از امور ماورایی بهره نگیرد و با این حال، شخص

۱. شوخط، ایمانوئل، مقاله «ماشیح موعود یهود» تحقیق آرش آبائی، نقل از موعود، شماره ۲۰ و نشریه بینا سال اول، شماره ۴، مرداد شهریور ۱۳۷۸.

۲. کهن ابراهام، انسان، خدا، جهان ماشیح در آموزه یهود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، ص ۲۵۹.

۳. اشعیا، باب ۱۱، آیات ۱-۹.

مقدس است.

۴. زادهٔ بیت لحم است؛ یعنی از میان خودشان و در مرکز یهودیت قرار دارد و یهودی زاده است.

۵. اشراف زاده است؛ یعنی از خاندان پادشاهان بوده و در یک خانواده پادشاهی به دنیا آمده است.

۶. شهر نشین است؛ یعنی با ادبیات شهرنشینی آشنا است.

کارکردهای اندیشهٔ ماشیح در یهود

۱. تشکیل حکومت و استقلال سیاسی

برجسته‌ترین کارکرد ماشیح در نظر یهودیان تشکیل حکومت و ایجاد استقلال سیاسی است. زیرا یهود همیشه در اندیشهٔ استقلال سیاسی بوده و این موضوع از آرزوهای دیرینه آنها بوده است. این مطلب در تلمود نیز تصریح شده است.^۱

۲. داوری نهایی بین همه اقوام و سهل‌گیری بر بنی اسرائیل

از نظر یهودیان، ماشیح در میان اقوام مختلف داوری نهایی را انجام خواهد داد. البته بین یهودیان داوری خواهد کرد، ولی این داوری را بر قوم یهود سهل می‌گیرد. دایره ظهور و فرمانروایی او شامل همهٔ امم و اقوام انسانی خواهد بود؛ به طوری که تمام صاحبان ارواح از خیر و شر در محضر عدل الهی به محاکمه دعوت خواهند

۱. Berachoth ۴۴b, Erubin ۴۴b, Sanhedrin ۹۹a.

شد.^۱

۳. نابودی امت های مشرک

ماشیح، خوبان و رستگاران را از گناهکاران جدا می سازد. اشرار را در آتش دوزخ فرو می افکند و صالحان و ابرار به بهشت جاودان در جوار برکات خداوندگار قرار خواهند گرفت.^۲

البته به نظر می رسد مرادشان از اقوام مشرک، همان اقوام غیر یهودی باشد این یک مسئله محل بحث و گفت و گو است که آیا یهودی شدن همه اقوام در دین یهود وجود دارد یا خیر. با این که یهودیت مبلغ ندارند و دین بسته ای است، اما از ظواهر گفته اینان بر می آید که همه باید موحد باشند.

آقای جولیس کرینستون در کتاب انتظار مسیحا در آیین یهود می نویسد: در مورد این که «آیا اقوام غیریهودی در عصر مسیحا (ماشیح) به یهودیت خواهند گروید یا نه؟» میان ربانیون یهود اختلاف نظر وجود داشت. برخی معتقد بودند که ایمان آنان پذیرفته نخواهد شد، مانند زمان داوود و سلیمان. زیرا انگیزه آنان در تغییر عقیده، برخورداری از شادی های فراوان آن دوره (ظهور) خواهد بود و نه پذیرش خالصانه اصول یهودیت. دیگران معتقد بودند که آرزوی تمام امت ها برای ورود به یهودیت برآورده خواهد شد، اما به سختی.^۳

۱. ناس، جان بی، تاریخ ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۵۱.

۲. همان.

۳. کرینستون، جولوس، ترجمه حسین توفیقی، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۶۷.

۴- اعطای قدرت جهانی به بنی اسرائیل

این فکر زاییده سالیان دراز در به‌دوری، بدبختی و اسارت است اینان که ابتدا چنین نمی‌اندیشیدند، حال به فکر قدرت جهانی و اندیشه جهانی ماشیح رسیدند. البته به اعتقاد آقای جان بی ناس - صاحب کتاب تاریخ ادیان - اینان تحت تأثیر افکار زرتشتیان به این اندیشه رسیدند، و الا ماهیت بشارت مسیحایی، خاص قوم یهود بوده است.

۵. زنده کردن مردگان

مردگان و اموات از گور برخاسته با زندگان و گروه متقیان و ابرار گرداگرد مسیحا صف واحدی تشکیل می‌دهند.^۱ در این زمینه تطبیق روشنی وجود ندارد زیرا برخی می‌گویند همه بر می‌گردند و برخی معتقدند گروهی از بنی اسرائیل بر می‌گردند و برخی دیگر معتقدند انبیا بنی اسرائیل بر انگیخته خواهند شد تا ماشیح بینشان داوری کند.

محاسبات ظهور ماشیح و دیدگاه‌های موجود

بحث این است که آیا علایمی برای ظهور یا وقت ظهور تعیین شده یا نه؟ در تعیین محاسبه یا نهی از محاسبه ظهور ماشیح، بین اندیشمندان یهودی اختلاف نظر وجود دارد. دسته‌ای نگاه افراطی کردند و به طور دقیق تاریخ مشخص نمودند. دسته دیگر تاریخ تعیین نکردند و صرفاً زمان احتمالی مطرح کردند. دسته سوم کسانی

۱. ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۵۱.

هستند که تعیین دقیق ظهور ماشیح را ممنوع می‌کردند. در این میان اختلاف بین دسته اول و سوم زیاد است؛ به طوری که مقابل یکدیگر قرار دارند.

دسته اول که زمان تعیین می‌کنند، در این باره سه نظریه دارند:

نظریه اول: جهان را به سه ۲ هزار سال (۶ هزار سال) تقسیم می‌کنند و با طی این سه دوره، ماشیح در آغاز هزاره هفتم خواهد آمد و سپس جهان پایان خواهد پذیرفت. این یک دیدگاه قدیمی در میان یهودیان است. این هزاره‌ها با تعداد روزهای آفرینش تناسب دارد. نخستین دو هزاره را «بایر» (به عبری: تهو) می‌دانستند. زیرا وحی در این زمان وجود نداشت. دوهزاره دوم، دوران شریعت (تورا) یا وحی بود و دو هزاره سوم روزگاری است که ظهور مسیحا در آن انتظار می‌رود. (یرموت هماشیح) بعد از این سه دوره در آغاز هزاره هفتم، ماشیح ظهور می‌کند.^۱

نظریه دوم: محاسبات دیگری مربوط به تاریخ ظهور ماشیح در تلمود یافت می‌شود که اغلب آنان تاریخی در حدود پایان قرن پنجم میلادی را نشان می‌دهند؛ مثلاً ایلای نبی به یکی از دانشمندان گفت: «دنیا دست کم هشتاد و پنج یوول (۴۲۵۰ سال، هر یوول ۵۰ سال است) دوام خواهد داشت و در یوول آخرین (ماشیح) فرزند داوود خواهد آمد. آن دانشمند از ایلای پرسید: آیا ماشیح در آغاز آن

۱. کرینستون، جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمه حسین توفیقی، ص ۷۱.

یوول ظهور خواهد کرد، یا در پایان آن؟ ایلیا جواب داد: نمی‌دانم.^۱
 نظریه سوم: کسانی معتقد بودند ماسیح چهارصدسال بعد از
 ویرانی دوم اورشلیم ظهور خواهد کرد؛ ولی چهارصدسال گذشت و
 ماسیح در آن تاریخ ظهور نکرد.^۲

در مقابل این نظریه‌های افراطی در تعیین وقت، کسانی به شدت
 با این ایده مخالفت و آن را تقبیح کردند. زیرا این محاسبات و
 پیش‌گویی‌ها امیدهایی در دل مردم پدید می‌آورد که بعدها به
 حقیقت نپیوسته و باعث یأس و ناامیدی می‌شود. از این نظر کسانی
 که تعیین وقت ظهور کردند مورد لعن و نفرین واقع شدند:

— لعنت بر کسانی باد که تاریخ پایان ذلت اسرائیل و ظهور ماسیح
 را محاسبه می‌کنند زیرا ایشان چنین استدلال می‌نمایند که اگر
 تاریخ پایان ذلت فرا رسید و ماسیح نیامد، هرگز دیگر نخواهد آمد...
 لکن همواره منتظر ظهور او باش!^۳

ربانیون یهود مردم را از چنین محاسباتی برحذر می‌داشتند و
 توصیه می‌کردند که مردم به دنبال کارهای نیک بروند. زیرا آمدن
 ماسیح مشروط به کارهای نیک مردم است.^۴

۱. کهن ابراهام، *گنجینه‌های از آموزه‌های یهود*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، ص ۲۴۵.

۲. این از اندیشه ربی خنیا است (ربی به کسی که مرجعیت دینی یهود را دارد اطلاق می‌شود).

۳. کهن ابراهام، *گنجینه‌ای از آموزه‌های یهود*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، ص ۲۶۵.

۴. کرینستون، جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمه حسین توفیقی، ص ۷۱.

گونه‌شناسی یهود درباره ماشیح

ویژگی‌هایی که می‌توان برای ماشیح برشمرد عبارتند از:
الف) روبه آینده دارد

ب) متشخص است؛ (یعنی شخصیتی که می‌توان برای او اوصافی ذکر کرد).

ج) انسانی و خاکی است

د) نوعی است؛ (بدین معنا که برای همه انسان‌هاست)

ه) قومی است؛ (حداقل ابتدای آن قومی و ملی است، ولی بعد از زمان اشعیا از این کارکرد خارج شد و غیر قومی شد).

و) کارکرد کیهانی دارد؛ (یعنی زمینی است و از امور خارق العاده بهره گرفته است).

ز) کارکرد اجتماعی دارد؛ (یعنی تشکیل حکومت می‌دهد).

ح) موعودشان به شدت زمانمند است؛^۱ (زیرا در تاریخی ظهور می‌کند و در تاریخ دیگر کار را تمام می‌کند).

موعود در نگاه منابع یهود

منبع مهم یهودیان در آموزه‌هایشان، عهد عتیق است که مشتمل بر ۳۹ کتاب است که از نظر موضوع به سه بخش تقسیم می‌شوند: ۱- تورات و بخش تاریخی عهد عتیق که شامل ۱۷ کتاب است که شامل پنج سفر تورات و ۱۲ کتاب دیگر است. ۲- حکمت، مناجات و

۱. موحدیان عطار، مقاله گونه‌شناسی موعود در ادیان، هفت آسمان، شماره ۱۲ و ۱۳.

شعر که مشتمل بر ۵ کتاب است. ۳- پیشگویی‌های انبیا که مشتمل بر ۱۷ کتاب است.

در تورات، بخصوص در اسفار پنج‌گانه، هیچ سخن صریحی دربارهٔ ماشیح و موعود وجود ندارد. برخی خواستند با تأویل برخی آیات آن، این چنین وانمود کنند، ولی به صراحت چیزی در این زمینه وجود ندارد. ولی در بخش‌های دیگر مثل مزامیر داوود و یا در پیشگویی‌های انبیایی مثل عاموس، هوشع، اشعیا، دانیال و ملاکی در این زمینه مطالبی دیده می‌شود؛ بخصوص از اشعیای دوم به بعد این مطلب همان‌گونه که آمد، پررنگ‌تر دیده می‌شود.

در کتب دیگر یهود نظیر *تلمود*^۱ بحث مسیحا یا ماشیح مشاهده می‌شود. نگاه تلمود پیرامون شخص ماشیح روی هم رفته به این قرار است: «انسانی که از نهال خاندان سلطنتی داوود است و قداست او تنها به سبب موهبت‌های طبیعی او است. امت‌های مشرک به دست او نابود خواهند شد و بنی‌اسرائیل به قدرت جهانی خواهند رسید.»

برای مسیحا نام‌هایی نظیر، ابن داوود، داوود، *مناحیم بن حزقیا*، *صمّح*، *شالوم و خدرک*. ذکر شده است و در آگادای تلمود به استقلال سیاسی و یهودی شدن امت‌ها اشاره شده است.

جلوهٔ مهم در مفهوم آگادای عصر مسیحا اندیشهٔ استقلال سیاسی

۱. *تلمود* به کتابی بسیار بزرگ که احادیث و احکام یهود را در بردارد اطلاق می‌شود. کتاب تلمود مشتمل بر دو عنصر است: هلاخا و آگادا که به ترتیب عبارتند از: قانون و افسانه یا بحث حقوق و تفسیر واعظانه.

است. در این زمینه یکی از حکم‌های تلمودی به نام سموئیل، می‌گفت که تنها تفاوت زمان مسیحا با عصر حاضر، آزادی سیاسی خواهد بود.

نفی و نهی از محاسبهٔ زمان ظهور ماشیح

به گفتهٔ «اگادا» دوران حکومت مسیحایی محدود است. او در این زمینه ارقامی را ذکر می‌کند. مطلب دیگری که در تلمود دیده می‌شود وجود مسیحای دروغین در میان مردم یهود است که در این زمینه قضایایی نیز نقل شده است.^۱

مدعیان دروغین ماشیح یهود

شور و التهاب انتظار موعود آخرالزمان در تاریخ پرفراز و نشیب یهودیت موج می‌زند. یهودیان در سراسر تاریخ پررنج خود هرگونه خواری و شکنجه را به این امید برخود هموار می‌کردند که روزی ماشیح بیاید و آنان را از گرداب ذلت و درد و رنج برهاند و برج‌های سروری دهد.

از روزگاران باستان تا عصر حاضر، صدها تن برخاستند و نغمهٔ مسیحیایی ساز کردند و چند صباحی ساده‌دلان بنی‌اسرائیل را مجذوب خود نمودند و در نهایت بلاهای جانکاهی بر دیگر بلاهای آن قوم افزودند؛ مثلاً چند قرن پس از میلاد، یک دل‌باخته پرشور به نام موسی در جزیره «کرت یا گندیا» خود را ماشیح یا مسیحا خواند

۱. کرینستون، جولوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمه حسین توفیقی، ص ۵۳-۷۶.

و تمام جوامع یهودی جزیره را که در آن زمان مرکز مهم یهودیان بود، مجذوب خود ساخت. او مدعی بود که آنها را از دریای مدیترانه عبور داده و به فلسطین می‌برد و در آنجا دولت مسیحایی تشکیل می‌دهد. یهودیان کسب و کار خود را رها کردند و جریان عادی زندگی به امید پراشتهایی مبدل شد؛ مبنی بر این که موسای جدید با خشک کردن دریا از طریق معجزه، آنان را به سرزمین موعود رهبری خواهد کرد. آنان به رسالت و قدرت او چنان ایمان آوردند که همه اموال خود را تقدیم او کردند و آحاد مردم به دنبال او به جانب دریا به راه افتادند. او بر صخره‌ای که بر دریا مشرف بود، ایستاد و به مریدان خود فرمان داد که خویش را به دریا افکنند و مطمئن باشند که دریا برای آنان شکافته خواهد شد. نتیجه این امر را می‌توان به آسانی دریافت؛ جمعی غرق شدند و شماری را دریانوردان نجات دادند.^۱ نقل شده آنان که نجات یافتند، همگی مسیحی شدند.

بالاخره مدعیان مسیحایی در قرون متوالی مشکلات بزرگی برای یهودیان ایجاد کردند و گاهی فرقه‌هایی پدید آوردند که تاکنون باقی است؛ مانند فرقه «دونمه» در ترکیه که از شبتای صبی^۲، نامدارترین مسیحای دروغین (متوفای ۱۶۷۶ م) به یادگار مانده است.

نظیر چنین حادثه‌ای را هنگامی که فردنیاندو ایزابلّا (پس از برانداختن واپسین سلسله فرمانروایان مسلمانان در اندلس به سال

۱. Vol. VII, p(Bohns ed), Historin Ecclesiastica, Socrates.

۲. Sabbtae zebi.

(۱۴۹۲) دستور اخراج یهودیان آن سرزمین را صادر کرد، به وجود آورد. ربانیون یهود معتقد بودند که خداوند برای مهاجرت یهودیان به شمال آفریقا دریا را خواهد شکافت. براین اساس همه رانده‌شدگان در بندر قادس (کنار جبل الطارق اقیانوس اطلس) در انتظار شکافته شدن دریا ماندند، ولی ناامید شدند.^۱

وضعیت جهان در عصر ظهور ماشیح

جهان در عصر ظهور ماشیح، به بهترین وجه توصیف شده است. نیروی باروری طبیعت به میزان شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا فزونی خواهد یافت. اوضاع جهان هنگام ظهور، مانند اوضاع فعلی نخواهد بود. توصیف استادانه و زیبا از تأثیری که دوران ماشیح بر وضع دنیای آینده خواهد گذاشت، در گفتار زیر آمده است. ذات قدوس متبارک، ده چیز را در دوران ماشیح تازه خواهد کرد:

او خود جهان را به نور خویش روشن خواهد کرد چنان‌که مکتوب است؛ بار دیگر آفتاب در روز نور تو، نخواهد بود. و ماه با درخشندگی برای تو، نخواهد تابید. زیرا که یهود نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو، خواهد بود.^۲

خداوند با نور خورشید چه خواهد کرد؟ او آن را با چهل و نه بخش نور روشن خواهد کرد.^۳ چنان‌که آمده است: «روشنایی ماه مثل

۱. بنگرید: تاریخ ویل دورانت، ج ۱۸، ص ۳۶۴.

۲. اشعیا، باب ۶۰ آیه ۱۹.

۳. یعنی نور خورشید را چهل و نه برابر خواهد کرد.

روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان روشنایی روز (هفته یا هفت روز خلقت) خواهد بود.^۱ حتی اگر کسی بیمار باشد، ذات اقدس الهی به خورشید فرمان خواهد داد تا وی را شفا دهد، چنان که گفته شده است: «ولی برای شما که از نام من می‌ترسید، آفتاب عدالت خواهد تابید و در بال‌های وی شفا و درمان خواهد بود.»^۲

خداوند از اورشلیم آب روان جاری خواهد ساخت و هر کسی را که بیماری داشته باشد، به واسطه آن شفا خواهد داد: «و واقع خواهد شد که هر ذی حیات جنبه‌ای در هر جایی که آن نهر داخل شود زنده خواهد گشت (شفا خواهد یافت).»^۳

درختان را وادار می‌کند تا هر ماه میوه آورند و انسان از آن میوه‌ها می‌خورد و شفا می‌یابد و بر لب آن نهر، در این طرف و آن طرف، هر نوع درخت خوراکی خواهد رویید که برگ آن پژمرده نخواهد شد و میوه‌اش تمام نخواهد گشت و هر ماه میوه تازه خواهد آورد. زیرا که آبش از مقدس جاری می‌شود و میوه آن برای خوراک و برای آن به جهت علاج و شفا خواهد بود.^۴

تمام شهرهای ویران شده را از نو آباد خواهند کرد و در جهان جایی ویرانه یافت نخواهد شد. حتی شهرهای «سدوم» و «عمورا»

۱. اشعیا، باب ۳۰، آیه ۲۶.

۲. ملاکی، باب ۴ و آیه ۲ یا باب ۳، آیه ۱۹.

۳. حزقیال، باب ۴۷، آیه ۹.

۴. حزقیال، باب ۴۷، آیه ۱۲.

نیز در زمان ماشیح، آباد خواهند شد؛ یعنی به حالت نخستین خود باز خواهند گشت.^۱

خداوند اورشلیم را با سنگ‌های یاقوت کبود از نو بنا خواهد کرد. چنان‌که آمده است:

«اینک من سنگ‌های تو را از سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را با سنگ‌های یاقوت کبود خواهم نهاد. شیشه‌های پنجره‌هایت را از لعل، دروازه‌هایت را از سنگ‌های یاقوت کبود خواهم نهاد. شیشه‌های پنجره‌هایت را از لعل، دروازه‌هایت را از سنگ‌های یاقوت آتشی و تماسی حدودت را از سنگ‌های گران‌قیمت خواهم ساخت».^۲

و آن سنگ‌های همچون خورشید نور خواهند داد و بت‌پرستان آمده و عزت و جلال بنی‌اسرائیل را خواهند دید و «ملت‌ها به سوی روشنایی تو خواهند آمد».^۳ صلح جاودان در سراسر طبیعت حکمفرما خواهد شد:

«گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و گاو پروار با هم [خواهند زیست] و طفل کوچک آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی

۱. حزقیال، باب ۱۶، آیه ۵۵.

۲. اشعیا، باب ۵۴، آیات ۱۱-۱۲.

۳. اشعیا، باب ۶۵، آیه ۳.

خواهد کرد و کودک از شیر بازداشته شده دست خود را بر
لانه افعی خواهد گذاشت.^۱

خداوند تمامی حیوانات و خزندگان را فرا خوانده و با آنها و با
تمام بنی اسرائیل عهد خواهد بست؛ چنان که گفته شده است:
«در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و پرندگان
آسمان و خزندگان زمین عهد بسته و کمان و شمشیر و جنگ
را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم
خوابانید.»^۲

گریه و شیون و زاری در جهان نخواهد بود و آواز گریه و فغان،
صدای ناله و فریاد دیگر در آن شنیده نخواهد شد.^۳
مرگ دیگر در دنیا وجود نخواهد داشت. چنان که گفته شده است:
«مرگ را تا به ابد نابود خواهد ساخت و خداوند اشک را از
روی هر چهره‌ای پاک می‌کند و عار و ننگ قوم خود را از
روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند چنین گفته
است.»^۴

دیگر ناله و غم و اندوهی نخواهد بود و همه شادمان و خوشحال
خواهند بود:

«و فدیہ شدگان خداوند بازگشته و با ترنم به صهیون خواهند

۱. اشعیا، باب ۱۱، آیات ۶-۷-۸.

۲. هوشع، باب ۲، آیه ۲۰.

۳. اشعیا، باب ۶۵، آیه ۱۹.

۴. اشعیا، باب ۲۵، آیه ۸.

آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمان و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.^۱

آنچه آمد بخشی از وضعیت جهان در عصر ظهور ماشیح در نگاه متون یهودیت می‌باشد.^۲

عقیده به ماشیح در میان یهودیان معاصر

عقیده به منجی و موعود که در متن دین یهود آمده است در میان رهبران عصر حاضر این دین نیز وجود دارد. سخن مهندس آوایی نماینده انجمن کلیمیان ایران در این مورد درخور توجه است:

در اصول سیزده‌گانه ایمان یهود، بعد از توحید، نبوت حضرت موسی علیه السلام، کتاب تورات، رستاخیز و پاداش و مجازات نهایی عالم و... در بند دوازدهم جمله‌ای مختص ماشیح آمده، به این مضمون که «من با ایمان کامل اعتقاد دارم به آمدن و ظهور ماشیح و هر چند که او تأخیر کند، با این حال، هر روز منتظر ظهور او خواهیم بود.» این جمله، جایگاه تفکر منجی در آیین یهود را نشان می‌دهد که جزء اصول ایمانی است؛ علاوه بر این، در نمازهای سه‌گانه یهودیان که هر روز در سه نوبت صبح، عصر و شب ادا می‌شود و دارای بیش از ۱۸ بند هست، یکی از این دعاها نیز مختص درخواست تسریع

۱. اشعیا باب ۳۵، آیه ۱۰ و شموت ربا، باب ۱۵: آیه ۲۱.

۲. کهن ابراهام، گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، ص ۲۶۷-۲۶۹.

ظهور ماشیح است و یک فرد یهودی، هم در اصول ایمان و هم در نمازهای خود، مرتباً با این قضیه اعتقادی درگیر است.

ایده ماشیح طبق عقیده برخی مفسران تورات از همان زمان آفرینش جهان در آیات تورات آمده است. در تاریخ یهود، به طور مشخص، اولین کسی که صحبت از نجات یهود و موعود به میان می‌آورد حضرت یعقوب علیه السلام است که در اولین جلد از کتابهای تورات آمده است. حضرت یعقوب علیه السلام در روزهای پایان عمرش هنگامی که دوازده فرزندش (اصحاب بنی‌اسرائیل) دور او جمع شده بودند می‌فرماید: «ترکه (تازیانه) تادیب الهی از نسل یهود و بنی‌اسرائیل در نخواهد شد تا زمانی که آن منجی ظهور کند و تمام ملت جهان از او پیروی کنند.»

بعد از یعقوب، طرح ایده ماشیح و منجی موعود، به صورت مقطعی در تاریخ یهود دیده می‌شده و به مرور تبدیل به ایده آخرالزمانی شد که البته این به معنای پایان جهان نیست، بلکه شروع مقطع جدیدی از حکومت جهانی و روش زندگی انسان‌هاست. زمانی که بنی‌اسرائیل در مصر بودند در پایان دوران حکومت صدراعظمی حضرت یوسف علیه السلام که بعد از آن بردگی بنی‌اسرائیل شروع می‌شود، باز هم حضرت یوسف علیه السلام طبق روایات یهود، جملات رمزی را به نسل‌های بعدی خود سپرده بود که سینه به سینه بین نسل‌های بنی‌اسرائیل می‌گشت که کسی خواهد آمد و ما را از این فلاکت و بردگی نجات خواهد داد.

می‌گویند اولین ماشیح یا موعود یهود، حضرت موسی علیه السلام بود که آمد و این قوم را نجات داد؛ وقتی بنی‌اسرائیل به رهبری حضرت موسی علیه السلام از بند فرعون مصر آزاد شدند و به سرزمین مقدس بنی‌اسرائیل رفتند. در طول بیش از هزار سال اقامت آنها در آن سرزمین، ظلم و جور به حد نهایت می‌رسید. طبق هدایت‌های انبیای یهود، این قوم عقیده داشتند که منجی خواهد آمد و شمشیرها و نیزه‌ها را به گاو آهن و ابزار کشاورزی تبدیل خواهد کرد و جنگ و ظلم را از بین خواهد برد.

بعد از ویرانی معبد دوم بیت‌المقدس و پراکندگی یهودیان در دو هزار سال پیش، این اعتقاد از حالت مقطعی خود به یک حالت آرمانی تبدیل شد؛ به این معنا که روزی آن منجی خواهد آمد و مناصب و عادات یهودی را بازگردانده و جهان را که از ظلم و جور پر شده، به دوران مورد نظر انبیای یهود باز می‌گرداند.

در مورد شخصیت ماشیح در تلمود و گفتار علمای یهود، زیاد بحث شده و عقیده کلی بر این است که ماشیح شخصی عادی و انسانی مانند سایر انسان‌ها است و در هر دوره‌ای به دنیا می‌آید؛ یعنی در هر دوره، فردی در جامعه وجود دارد که مستعد ایفای نقش ماشیح و منجی است. او بسیار عالم و از معارف زمان خود بهره‌مند است و تمام خصوصیات مورد نظر را داراست و اگر آن دوران شایستگی داشته باشد و خداوند هم مایل باشد، او این نقش را به عهده می‌گیرد، وگرنه در زمان دیگری، فرد دیگری که شرایط در او

جمع است آماده ایفای این نقش خواهد بود.

در طول تاریخ یهود، بسیاری از علما یا صالحان بودند که بعضاً رهبری جامعه را به عهده داشتند که و بعد از مرگ آنها، اکثریت مردم یا علما با تأسف می‌گفتند: اگر شرایط مهیا می‌شد این فرد حتماً ماشیح ما می‌بود. (البته کسانی هم بودند که از این اعتقاد سوء استفاده کردند و به عنوان منجی‌های دروغین در تاریخ یهود ظهور کردند).

در مورد زمان ظهور نیز عقاید بسیاری وجود دارد؛ جمعی از یهودیان با تعیین زمان، وعده ظهور دادند، اما عدم تحقق این وعده‌ها موجب سرخوردگی و بحران در جامعه شد و بعد از آن، علمای یهود تعیین زمان ظهور را منع کردند. اما آنچه از آیات انبیای یهود در کتاب مقدس برمی‌آید، آیه معروفی است که خداوند می‌فرماید: «زمان ظهور او را در زمان خودش تسریع خواهم کرد.» که جمله‌ای تناقض‌ناقص است که هم زمان دارد و هم خداوند آن را تسریع می‌کند. در تفسیر این آیه گفته‌اند: «به هر حال خداوند زمان مشخصی را برای ظهور ماشیح در نظر دارد که قطعاً خواهد آمد، اما همچنان انسان‌ها دخیل هستند. در این‌که اگر شرایط را زودتر مهیا کنند، خداوند ظهور منجی را تسریع می‌کند.»

در مورد نشانه‌های دوران مسیحایی هم اقوال مختلف ذکر شده و گروهی از علما و متفکران یهود، چه در تلمود و چه بعد از آن، نشانه‌های بسیار آرمانی و دور از دسترس انسان را ذکر کرده‌اند؛ مثل

این عبارت: در آن دوران دیگر گناهی نخواهد بود. بنابراین توبه هم معنا نخواهد داشت و انسان از تلاش مادی و کار روزمره هم فارغ می‌شود. چون جهان کاملاً معنوی خواهد بود؛ به عبارت دیگر، آنچه را انسان می‌توانست از بهشت تصور کند، نشانه‌های دوران ظهور ذکر کرده‌اند. اما ابن میمون از بزرگ‌ترین فیلسوفان یهود، این مفهوم را دست یافتنی‌تر مطرح کرد و گفت: «فرقی در جهان قبل و بعد از ظهور نخواهد بود مگر آن که سلطه و قید حکومت‌ها از انسان‌ها برداشته می‌شود و انسان، آزاد و عادی زندگی خواهد کرد.»

حاصل این مطلب را اگر بخواهیم خلاصه بگوییم، جمله‌ای از ارمیای نبی هست که می‌گوید: در آن روز، خداوند یکتا خواهد بود و نامش نیز یکتا. یعنی علاوه بر یکتاپرستی مردم جهان، همه خداپرستان او را به یک شیوه پرستش خواهند کرد.

دکتر پیوئیان، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان میزگرد همایش موعود ادیان، در سخنان خود اظهار می‌دارد: مسئله موعود یا بازگشت مسیح، علاوه بر نقل قول‌هایی که در اناجیل اربعه و در کتاب ۲۱ رساله بعد از آن و نیز کتاب اعمال رسولان وجود دارد، به صورت مشروح و تفصیلی در کتاب «مکاشفه‌های یوحنا پیامبر» در ۲۲ فصل آمده است. او نویسنده انجیل چهارم است و در قسمت رساله‌ها هم سه رساله دارد. یوحنا این رساله را در تبعید نوشته است. رومیان او را بازداشت کرده و به جزیره پتاموس یونان تبعید کردند. یوحنا در آن جزیره به عبادت پرداخت و کل ماجرای

بازگشت مسیح را مکاشفه نمود، در ۲۲ فصل نوشت. او می‌گوید فرشته خدا آمد و گفت بیا و ببین. و من دیدم. سپس داستان را نوشته است.

ظهور مسیح در هفت مرحله ذکر شده که در **مرحله اول**، سه صدا به گوش می‌رسد: صدای فریاد، صدای رئیس فرشتگان آسمان و صدای بلند شیپور که هر سه در تمام عالم شنیده می‌شود. در این مرحله، مسیح در آسمان و ابرها پدیدار می‌شود؛ نخست، که وفات یافته‌اند، قیام خواهند کرد و جسمشان با روحشان متحد شده و به حضور مسیح خواهند رسید و ایمان‌داران زنده نیز انتخاب خواهند شد و نزد مسیح صعود خواهند کرد و نسبت به آنها داوری و مقدار پاداش هر کدام معین خواهد شد. سپس در بزم و سرور نکاح بره شرکت می‌کنند؛ منظور از بره، مسیح است! چون قبلاً برای آمرزش گناهان، بره قربانی می‌شد و از آنجا که مسیح هم برای نجات گناهکاران فدا شد، لذا از او به بره یاد شده است. این نکاح زمینی نیست، بلکه نکاح خداوند با کلیساست؛ یعنی با مجامع ایمان‌داران. **به عبارت دیگر کلیسا به اصل خدایی پیوند می‌خورد.**

مرحله دوم، ظهور ضد مسیح یا مسیح دروغین است. او از شیطان قدرت می‌گیرد و تخت خود را از شیطان دریافت خواهد کرد. او در حکومت دچار کفرگویی وحشتناکی خواهد شد و خود را خدا اعلام خواهد کرد و معجزاتی دارد که مردم را غافل می‌کند. با مقدسات خواهد جنگید و بر کشورها مسلط می‌شود. رمز و علامت و عدد او

۶۶۶ است. ایمان‌داران را خواهد کشت و نبی کاذب در خدمت اوست و مردم را به پرستش تصویر خود وادار می‌کند. او مردی شریر و گناهکار است و شیطان از طریق او پرستش خواهد شد.

هم‌دست دیگر او «روسپس اعظم» است که بر حیوانی قرمز سوار است که هفت سر و دو شاخ دارد که ظاهراً استعاره از روم است. احدی نمی‌تواند جنسی را خرید و فروش کند، مگر آن که علامت او، یعنی ۶۶۶ بر کالا نصب شده باشد.

مرحله سوم، دوره مشکلات و مصایب است که عبارت است از جنگ و شورش ملتی علیه ملت دیگر، زمین لرزه‌ها، کشتارها و خیانت‌ها و طاعون، نابودی گیاهان، مسموم شدن آب، آسیب دیدن آسمان، مرگ دریا، ملخ‌های وحشتناک، مرگ به وسیله دیوها، دمل‌های زشت، مرگ موجودات آبی، گرمای غیرقابل تحمل و

مرحله چهارم، بازگشت مسیح به زمین است که مسیح با تمام ایمان‌داران بر می‌گردد. ضد مسیح لشکری می‌انگیزد که مانع آمدن مسیح شود، اما خداوند از آسمان آتشی فرو می‌ریزد که تمام لشکریان ضد مسیح نابود خواهند شد. در مرحله بعد، مسیح هزار سال بر زمین حکومت می‌کند و در این هزار سال، رحمت، محبت، عدالت، راستی، صلح و سلامتی در سراسر جهان گسترده خواهد شد. در مرحله ششم، پس از هزار سال سلطنت شیطان از بندها رها می‌شود و به سرعت بی‌ایمانان را جمع‌آوری و قصد جنگ می‌کند، ولی در این نبرد موفق نخواهد شد و به دریای آتش افکنده می‌شود.

در مرحله هفتم دنیای جدیدی آفریده خواهد شد و از شیطان و گناهکاران اثری باقی نمی‌ماند. زیرا جهان شرارت‌ها فرو ریخته و نوبت به آغازی دیگر رسیده است.^۱

۱. همایش موعود در ادیان، نقل از *افق حوزه*، ص ۸، سال سوم، شماره ۲۳، آذر ۱۳۸۳ ش.

فصل دوم:

مسیحیت و رجعت مجدد مسیح

در تاریخ یهود، افراد زیادی ظهور کردند که ادعای ماشیح داشتند. طبیعتاً عده‌ای با آنان همراه می‌شدند. اما جامعه یهود با آنان مبارزه می‌کرد. هیچ‌کدام کارشان به اندازه عیسی بن مریم نگرفت؛ بلکه ادعای عیسی چنان گرفت که پیروان او دین تشکیل دادند.

لازم است برای بررسی نجات در این آیین نکاتی چند مورد دقت قرار گیرد:

مفاهیم و کلیات

مسیحیت تنها دینی است که از دل دین دیگری (یهود) بیرون آمد. این ویژگی ممتاز مسیحیت است. مسیحیت یک مذهب از مذاهب مختلف یهود است، ولی بنابه دلایلی آن را جدا و دین مستقل می‌دانیم. پس می‌توان گفت:

۱. مسیحیان به لحاظ تاریخی با یهودیت مشترک هستند؛ یعنی پیشینه تاریخ یهودیت و مسیحیت یکی است و بزرگان تاریخی

یهودیت همان بزرگان مسیحیت هستند.

۲. آنها باورهای مشترک دارند؛ هر چه یهودیت معتقد است، مسیحیت هم اعتقاد دارد.^۱

پس از عیسی بن مریم علیه السلام عده‌ای ادعای ماشیح کرده‌اند، اما هیچ‌کس به اندازه عیسی مطرح نشد و فقط ادعای عیسی علیه السلام به عنوان ماشیح، مطرح شد. پیروان او همین یهودیان بودند. زیرا بر اساس یک باور یهودی، منجی ماشیح شکل گرفت (تا این‌جا مسیحی نداریم، همان یهودیان هستند).

بر اساس آموزه‌های مسیحیت، نه عیسی ادعای دین جدید دارد^۲ و نه جماعتی که اطراف او جمع شدند. همه مدعی بودند که یهودی هستند؛ منتهی همان موعود و منجی که منتظرشان بودند ظهور کرده است.

در عهد عتیق تعبیر کنایی‌ای که درباره موعود (مثل پسر انسان) آمده، کنایه از ماشیح است، ولی در عهد جدید (یعنی من، یا بنده) آنچه که باعث به دار کشیده‌شد عیسی علیه السلام است، ادعای ماشیح بودن ایشان است نه ادعای دین جدید و زایل کردن دین قدیم. زیرا تا ۵۵

۱. در تدوین این فصل از مقاله فاضل ارجمند جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای مهرباب صادق‌نیا در مجله مشرق موعود بهره بردم.

۲. متی، باب ۵ عیسی به صراحت می‌گوید: «من نیامدم تا زائل کنم بلکه آمدم تا کامل کنم. آسمان و زمین زائل خواهند شد، ولی چیزی از احکام تورات زائل نخواهد شد (یعنی دین شما جاودانه خواهد ماند)» و یا انجیل متی، باب ۱۵، آیه ۱۷ آمده: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیا را منسوخ کنم. من آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم.»

الی ۸۰ سال بعد از مصلوب شدن عیسی علیه السلام طرفداران آن حضرت، یک فرقه یهودی به نام «ناصریان» شناخته می‌شدند که به ماشیح بودن عیسی علیه السلام اعتقاد داشتند. به آنها ناصریون یا عیسی ناصری می‌گفتند. لذا مسیحیت را عرفان یهودی می‌دانند؛ یعنی مسیحیت جدایی بین و آشکاری با یهودیت ندارد. کتاب مقدس مسیحیان عهدین است که شامل عهد عتیق و عهد جدید می‌باشد. عهد عتیق همان تورات است که مورد قبول آنهاست و به همین جهات آنها به عهد عتیق استدلال می‌کنند (مؤید یکی بودن پیشینه یهودیت و مسیحیت).

واژه عهدین، واژه کاملاً مسیحی است؛ یعنی خداوند دو بار با انسان عهد بسته است: یک بار عهد بسته تا امتیازات به او بدهد که آن را عهد عتیق گویند و عهد تازه بسته که بر اساس شریعت نیست و تنها پسر خودش را فرستاده... (اینها می‌گویند هر دو عهد را قبول داریم). اگر ماشیح را یک بحث تاریخی در نظر بگیریم، نمی‌توانیم مسیحیت را جداگانه بررسی کنیم. زیرا این دو به لحاظ تاریخی یکی هستند و باید همزمان به سراغ عهد عتیق و عهد جدید رفت. انجیل یعنی بشارت. اناجیل عبارتند از: متی، لوقا، مرقس، یوحنا. (یهودی‌ها هیچ اعتقادی به امتداد بودن آنها ندارند و کتب مقدس مسیحیان مثل عهد جدید را قبول ندارند). یکی از باورهای مشترک بین یهودیت و مسیحیت همان ماشیح است؛ یعنی در اصل انتظار موعود و منجی با یکدیگر مشترک هستند، بدون شک. مسیحیان

این مطلب را از یهودیان گرفتند.^۱ (در حقیقت از خودشان گرفتند.)

مصدق این موعود

منجی و موعود مسیحیان بر خلاف منجی یهودی است. زیرا مصداق موعود آنها عیسی بن مریم علیه السلام است و در این جهت، موعود مسیحی‌ها مانند مسلمانان است که لقب‌اش، نسبش همه معین و مشخص است.

مسیحا در عهد جدید

دو چهره از مسیح در عهد جدید وجود دارد:

چهره اول) مسیح یهودی - مسیحی (تا قبل از مصلوب شدن عیسی).

چهره دوم) مسیح مسیحی (بعد از مصلوب شدن چهره جدید پیدا می‌کند). البته چهره سومی هم برای مسیحا ترسیم شده که این

۱. سؤالی که ممکن است مطرح شود این که چرا مسیحیت را دین تازه می‌گویند؟ یک بحث بین مسیحیان اولیه است که آیا مسیحیان امی (امیون) داریم یا نه؟ یعنی مسیحیانی که بدون اینکه از اول یهودی بشوند داریم یا نه؟ و چیزی شبیه شهادتین، یعنی ختنه دارند. دو نفر پیدا شدند: ۱. پطرس (حواریون خاص مسیحی) یا سنت پیتر (پیتر مقدس) ۲. فرد دیگری به نام پولس پیدا شد که نه مسیح را دیده و نه شاگردش بود و یک یهودی متعصبی بود. پطرس گفت پیشینه یهودی شدن لازم است. پولس می‌گفت: لازم نیست، ختنه لازم نیست. اینها دعوا کردند، و کلیسای اورشلیم به نفع پولس رای داد پولس رهبر یهودی مسیحیان یا رهبر امیون شد. بعد از این حکم؛ ۱. این فرقه به طور کلی از یهودیت جدا شد. (ولذا گفتند این دین پولس است نه مسیحیت و الآن کاتولیک همان ادامه پطرس است) ۲. این فرقه بعدها تبدیل به یک دین جدید شد که شعار جهانی دارد نه در خصوص بنی اسرائیل. عنوان تازه‌ای مطرح کردند چون زبانشان متفاوت است موعود آنها ماشیح، مسیح است یا مسیا و این باور همان است.

چهره، مسیح در نگاه غیر یهودیان و غیر مسیحیان است مثلاً مسلمانان می‌گویند مسیح در نگاه اسلام (قصه بشارت بر آمدن کسی دیگر به نام فارقلیط). چهره سوم به مسیحیتی با تفسیر خاص است که خود مسیحیان آن را قبول ندارند. منجی در نگاه انجیل به عنوان یک منبع مهم یکسان معرفی نشده است. زیرا در نظر متی، لوقا و مرقس، عیسی بشر است، نه اسطوره. ولی در انجیل یوحنا (مسائل پولس) و الهیات آن عیسی خدایی است. پس عیسایی که در سه کتب اول آمده یک انسان است. لذا ماشیح (مسیح) انسان خواهد بود، ولی در انجیل یوحنا عیسی، ماشیح ویزگی خدایی پیدا می‌کند. ادبیات این دو گروه تفاوت فاحشی با یکدیگر دارد؛ لذا نباید دنبال یک تفسیر واحد در آنها بود.

در عهد جدید با دو چهره اساسی موعود روبه رو هستیم:

چهره اول) موعود یهودی - مسیحی که پیشینه یهودی دارد و هم یهودیان و هم مسیحیان آن را قبول دارند.

چهره دوم) موعود مسیحی که فقط مسیحیان آن را قبول دارند.

۱. چهره سوم موعود که مسیحی‌ها اشاره نکردند، ولی ما مسلمانان نسبت می‌دهیم، بحث فارقلیط از انجیل یوحنا است چون این وعده را می‌دهد «که من می‌روم تا قارقلیط باید بیاید، اگر من نروم او نخواهد آمد».

انجیل برنابا به قرن ۱۶ میلادی بر می‌گردد (نخستین انجیل‌های متی، لوقا، یوحنا، بعد مسائل پولس به قبل از طلوع اسلام بر می‌گردد اما این انجیل برنابا مربوط قرن ۱۶ میلادی است) مسیحیان اصلاً به این معتقد نیستند بلکه می‌گویند یک مسلمان مستبصر آن را نوشته شده است، البته این نکته تا چه اندازه صحیح است، نیاز به یک تحقیق جدی دارد که از حوصله‌ی این کتاب خارج است.

چهره اول موعود: موعود یهودی مسیحی

اصل این باور یهودی بوده است، ولی با موعود یهودی اختلاف مصداقی دارند. یهودیان مصداق را عیسی نمی‌دانند، ولی مسیحیان مصداق را عیسی می‌دانند.

آنها بر این عقیده بودند که کارکرد تغییر کرده است. زیرا ابتدا معتقد بودند او که آمده شاهزاده است و حکومت تشکیل می‌دهد، اما دیدند او حکومت تشکیل نداد. لذا کارکرد ماشیح را از آن جدا کردند و گفتند: نجات می‌دهد، اما نه نجاتی که ما فکر می‌کنیم، بلکه انسان را از عواقب گناه اولیه که آدم ابوالبشر مرتکب شده است، نجات می‌دهد.

مسیح دانستن عیسی علیه السلام را جامعه یهودیان به راحتی نپذیرفتند. یعنی این‌طور نبود که عیسی یا دیگران بگویند عیسی ماشیح است و بعد آن را به راحتی بپذیرند. لذا یهودیان، عیسی و آن گروه از یهودیانی که عیسی را ماشیح می‌دانستند، مورد آزار شدید قرار دادند و در حقیقت بر سر دار شدن عیسی کار همین کاهنان یهود است.

در مورد اوصاف منجی بودن عیسی علیه السلام بین یهودیان مخالف و طرفدار عیسی علیه السلام اختلاف نظر جدی بود. یهودیان می‌گفتند: این عیسی با آن اوصاف ماشیح که در کتب اشعیا و ذکریا و دانیال آمده، سازگار نیست. برعکس، یهودیانی که به عیسی ایمان آوردند، تلاش می‌کردند آن اوصاف ماشیح در کتب انبیاء فوق را بر عیسی علیه السلام تطبیق دهند. یکی از اوصاف این بود که ماشیح فرزند

داوود است. در اولین کلمه انجیل متی داریم که عیسی پسر داوود است و این مطلب در اولین انجیل تاریخی آمده است که برگرفته از کتب عهد عتیق است.

در جایی نیست که این تلاش به چشم نخورد. در همه عهد جدید این تطبیق پیدا است. به طور مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. هر چه در اشعیا برای ماشیح آمده،^۱ عیناً در متی^۲ برای توصیف عیسی علیه السلام بکار برده شده است.

۲. هر چه درباره عیسی از ورودش به اورشلیم آوردند، همان مطالبی است که در باب ماشیح ذکر شده است که سوار بر الاغ شد...^۳ همه مفسران معتقدند این تمثیل برای انطباق عیسی علیه السلام که در ذکریا (باب ۹، آیه ۹) آمده است، می‌باشد. پس مسیحیان هم تلاش اجتماعی کردند؛ به طوری که برخی گفتند: فلسفه وضع انجیل به خاطر این بود که اثبات کنند عیسی علیه السلام همان ماشیح است. لذا در تعریف موعود یهودی - مسیحی می‌توان گفت:

چون بخشی از یهودیان بر اساس یک باور یهودی گفته‌اند عیسی همان ماشیح است، آزار و شکنجه دیدند؛ در حالی که حدود چهل سال خود را از جامعه یهودی می‌دانستند. لذا در سال ۷۵-۸۰م تصمیم گرفتند از پیکر یهودی جدا شوند.

۱. اشعیا، باب ۸، آیه ۴.

۲. متی، باب ۸، آیه ۴.

۳. ذکریا، باب ۹، آیه ۹.

علت تفاوت کارکرد ماشیح یهود با کارکرد موعود یهودی - مسیحی

در هیچ جای کلام عیسی علیه السلام از ابتدا تا انتهای آن وعده ایجاد حکومت نیامده است و خودش هم کارکرد اجتماعی ندارد. تعالیم عیسی علیه السلام نگاه دین سیاسی را ندارد. یعنی هیچ یک از تعالیم عیسی چیزی به نام تز سیاسی و رسالتی سیاسی مشاهده نمی‌شود. لذا نمی‌تواند کارکرد اجتماعی، تشکیل حکومت و بحث نجات داشته باشد. با این توصیف، کارکرد موعود یهودی - مسیحی با ماشیح تفاوت دارد: در کلام عیسی بیشتر خودسازی و نگاه فردی مد نظر است و اصلاً کاری به حکومت ندارد. حضرت عیسی علیه السلام تفکر نجات‌بخشی خود را در هیچ‌جا بر تشکیل و تأسیس حکومت اجتماعی و سیاسی و حتی یک نهاد حکومتی بنا نکرده است؛ هر چه گفت با عوام مردم گفت.

پاره‌ای از شاگردان عیسی مسیح گرایش‌های سیاسی داشتند و تلاش کردند از گفتار عیسی علیه السلام کارکرد سیاسی به وجود آورند، ولی هیچ‌گاه کلام عیسی علیه السلام گرایش سیاسی پیدا نکرد و آنها نتوانستند از آموزه‌های دین عیسی علیه السلام در جهت نیل به اهداف سیاسی خودشان سود جویند. بنابراین او با توجه به این نوع نگاه، مصلح اجتماعی نیست.

رسالت این موعود یهودی و مسیحی چه بوده است؟ در نگاه آنها اگر حکومت تشکیل ندهد، پس چه کارکردی دارد؟

این موعود چند وظیفه دارد:

الف) نجات انسان از آثار گناه اولیه: او آمد بشری را که در اثر عواقب گناه اولیه در رنج قرار گرفته است، نجات دهد. این عواقب

عبارت از طبیعت گناه‌آلود آدم ابوالبشر است. او گناه کرد، ولی خودش کیفر نشد، بلکه نسل بعد از او گرفتار شد؛ یعنی طبیعت نسل او گناه‌آلود است و لذا انسانی که به دنیا می‌آید، گناهکار است. حال در یک مقطع تاریخی خدا دلش سوخت و خواست ایشان را از آن گناه نخستین نجات دهد. لذا مسیح را فرستاد تا این انسان را از این طبیعت گناه‌آلود نجات دهد.

انسان در ابتدا که آفریده شد، اشرف مخلوقات بود؛ خداگونه بود، ولی وقتی گناه کرد آن‌قدر تنزل پیدا کرد و پایین آمد که غلام شد و بعد مرگ بر او فرض گردید؛ یعنی تا قبل از غلام شدن، مرگ و فنائی برای انسان نبود. به بیان دیگر تا قبل از گناه آدم، قرار نبود انسان بمیرد، ولی وقتی گناهکار شد، مرگ بر او فرض شده، بعد هم گرفتار شریعت شد. پس اول گناه، بعد غلامی و بعد مرگ آمد و بعدش بلافاصله گرفتار شریعت شد، لذا عیسی آمد تا انسان را از شریعت نجات دهد. زیرا معتقدند شریعت زاییده مرگ است. ما یک مسیح نیاز داریم که ما را از شر شریعت نجات می‌دهد.

ب) رساندن انسان به مقام پسرخواندگی: قرار است انسان را بعد از آن چهار چیز به مقام پسرخواندگی برساند. انسان دیگر غلام نباشد؛ بلکه پسر خدا باشد. مراد از پسرخواندگی (که پیش‌تر در رساله پولس آمده) رسیدن به شرافت مقام است. پسرخوانده خدا شد، یعنی به هدایت درونی و بصیرت نفسانی می‌رسد. پس کار عیسی علیه السلام رساندن انسان به مقام پسرخواندگی است.

ج) رساندن انسان به هدایت ابدی: مقصود از نجات در موعود چهره اول (یهود - مسیحی) همان نجات از جایگاه غلامی و رساندن به مقام پسرخواندگی است. این یک سیر صعودی است که هدایت ابدی انسان در آن قرار دارد.

پیش فرض های نجات بخشی در موعود چهره اول (یهودی - مسیحی)

۱. گناه نخستین

این یک باور یهودی است. یهودیان اعتقاد داشتند که انسان به گناه دنیای خودش آلوده است. در کیفیت این آلودگی تفاسیر متعددی وجود دارد که شامل:

۱. افراطی ترین تفسیر گناه اولیه که توسط یکی از مفسران مسیحی به نام «اریگن» مطرح شد، چنین است: انسان به همان گناه پدر خودش آلوده می شود... (در هیچ کلام عیسی مسیح تأییدی بر این تفسیر وجود ندارد).

۲. تفسیر دیگر (در مقابل تفسیر نخست) انسان به گناه انسان اولیه آلوده نیست، بلکه آدم ابوالبشر به نمایندگی از همه بشر در آزمون الهی شرکت کرد و مردود شد و چون او مردود شد، معلوم می شود که همه انسان ها اگر به جای آدم شرکت می کردند مردود می شدند. پس ضعف آدم ابوالبشر ضعف همه انسان ها است.

۳. اما تفسیری که غالب مسیحیان قبول کردند، این است: آدم وقتی گناه کرد به پایین نزول کرد و نسل او هم گرفتار رتبه پایین تر شده است. او از یک زندگی روحانی به طبیعت جسمانی گرفتار آمد

و نتایج گناه اولیه او نیز به همه افراد بشر سرایت کرده است. به عبارت دیگر او گناهکار نیست، ولی طبیعت انسان‌ها گناه‌آلود است و او را به گناه می‌کشاند. (این دیدگاه معتدل‌تر از قبلی‌ها است.)

۲. هبوط

هبوط در دین اسلام انتقال از مکانی به نام بهشت به سوی زمین و عالم ماده تعریف شده است؛ ولی هبوط در نگاه مسیحیت، نزول رتبه‌ای است و کاری به بهشت و جهنم ندارد. انسان رتبه‌ای به نام خداگونه داشت و بعد از گناه، نزول کرد و به پایین‌ترین رتبه رسید. او در مقام خداگونه و پسرخواندگی نیازی به منجی ندارد، بلکه بعد از سقوط و هبوط به مرتبه پایین، نیازمند موعود می‌شود.

۳. مرگ

انسان وقتی نزول کرد و به مقام غلامی رسید همه آنچه که قبلاً از مقام روحانی داشت را از دست می‌دهد و حالا که گرفتار این دنیا شد، اسیر مرگ می‌شود.

۴. فدیة

انسان وقتی گرفتار گناه غلامی و مرگ شد، خداوند خواست او را از بین ببرد، ولی یک پیامبر به نام نوح آمد و عرض کرد: خدایا آرام باش! خدا گفت: باش. و خداوند به نزول رتبه‌ای راضی شد. نسل او به این نزول گرفتار آمدند و لذا انسان گرفتار شد؛ اما خدا دوباره در زندگی بشر قرار گرفت و گفت: اگر عهد نمایید که به آموزه‌های من عمل کنید، من وعده می‌دهم که شما را قوم برگزیده کنم. لذا خدا ده فرمان داد و اینها

به آن عمل کردند. هر چه بشر به جلو می‌رفت، دید تن دادن به شریعت و عمل به آن سخت است و لذا به استیصال رسیدند. پولس در رسالهٔ هفتم به این استیصال اشاره می‌کند: خدایا اگر گناه می‌کنم، من نافی شریعت تو نیستم، ولی اگر گناه می‌کنم به خاطر آن ویژگی‌ای است که تو در من قرار دادی. و این‌گونه بشر به استیصال می‌رسد.

لذا باید دنبال منجی و موعودی باشیم تا از این استیصال نجات پیدا کنیم و به خاطر همین باید عیسی فدا شود؛ یعنی عیسی مصلوب شد تا فدیة گناه آدم ابوالبشر شود. بناست پسر خودش را برای آنها بفرستد و فدا شود تا گناه را از بین ببرد و غلامی، مرگ و شریعت هم بروند و انسان سر جایگاه اولیة‌اش که همان پسرخواندگی خداست، برگردد (فدا و قربانی شدن عیسی یک باور کاملاً یهودی بوده است).

۵. تجسد

خداوند پسرش را جسد انسانی داد^۱ و بنابر برخی آموزه‌ها خود خداوند تجسد انسانی پیدا کرد^۲ و به زمین آمد تا انسان را نجات دهد. این تجسد با وحی نمی‌سازد و لذا در اناجیل چیزی به نام وحی نداریم. زیرا اگر خدا تجسد پیدا کرده و یا پسرش را تجسد بخشیده به چه کسی وحی کند.

۱. به نقل از اناجیل سه‌گانه، متی، لوقا، مرقس.

۲. به نقل از انجیل یوحنا.

گونه‌شناسی موعود

این موعود متشخص است. در آغاز راه، انسان است، اما بعد حیثیت انسانی را از دست می‌دهد و خدا می‌شود؛ فرا ملی است و مال یک نژاد خاص نیست؛ در سال ۷۵م به بعد فراملی می‌شود.

نجات‌بخشی او ویژگی‌هایی دارد:

- شخصی است: هر شخصی با اتصال به مسیح می‌تواند نجات پیدا کند.
- کیهانی است: کار خارق‌العاده نمی‌کند، بلکه در چهارچوب کیهانی عمل می‌کند.

- فرازمان است: هر کسی در هر زمانی، به مسیح به عنوان ماشیح ایمان بیاورد و این ایمان اطمینان‌بخش باشد، نجات می‌یابد.

- مشروط است: باید به او ایمان آورد. ایمان باید به کیفیت خاص باشد؛ مثلاً ایمان زبانی نباشد، بلکه رهایی‌بخش باشد و...^۱

چهره دوم موعود: موعود مسیحی

این نگاه که مختص مسیحیت است و ربطی به یهودیت ندارد، دارای خصوصیات چند است:

- این موعود بازگشت دوباره عیسی به جهان تفسیر شده است.
بر اساس این باور، ماشیح که همان عیسی بود، پس از آن‌که بر صلیب شد، دوباره به جهان باز خواهد گشت. زیرا وقتی عیسی مصلوب شد، دو تفکر به وجود آمد: یکی آن‌که اشتباه کردیم. چون

۱. موحیدیان عطار، هفت آسمان، مقاله‌ی گونه‌شناسی، شماره ۱۲ و ۱۳.

عیسی آن عزت را به وجود نیاورد. دیگر این که اشتباه نکردیم، بلکه دوباره باز خواهد گشت.

بر اساس این باور عیسی خود به صورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی، در جلال و هیبت پدر، به همراه فرشتگان و همراه با پیروزی و فتح خواهد آمد؛ یعنی خود او می‌آید، نه آن که یهود می‌گویند شخصی از نسل داوود خواهد آمد.

بر خلاف موعود چهره اول، موعود مسیحیت در چهره دوم، دارای حکومت است و برای پادشاهی می‌آید.

ویژگی‌های موعود مسیحی

۱. «عیسی دوباره باز می‌گردد» از مفاهیم کلیدی و پر اهمیت کتب مقدس است و بیش از ۳۰۰ بار به آن اشاره شده است.

۲. در عهد جدید چندین باب کامل به آن اختصاص داده شده است.^۱

۳. رساله‌هایی که صرفاً به بیان اهمیت همین مفهوم همت کرده‌اند، مثل رسالهٔ تسالونیکان اول و دوم.

۴. کتاب مکاشفه یوحنا هم تماماً در رابطه با رویدادهای آخرالزمان است (البته این کتاب با انجیل یوحنا تفاوت دارد).

۵. بسیاری از مفاهیم کلیدی عهد جدید بدون درک مفهوم رجعت مسیح قابل فهم نیستند؛ مثل پادشاه بودن عیسی. اگر

۱. متی باب‌های ۲۴ و ۲۵؛ و مرقس باب ۱۳؛ و لوقا، باب ۲۱.

بازگشت عیسی نباشد، فهم آن مبهم خواهد بود. چون عیسی قبل از مصلوب شدن، پادشاهی و سلطنتی نداشت؛ یا مثل واژه نجات در آینده؛ این که در آینده توسط چه کسی نجات می‌یابید، مبهم خواهد بود و یا مثل پیشگویی‌های که در این زمینه شده که بدون رجعت مسیح قابل فهم نخواهند بود.

۶. برخی از تعالیم کتاب مقدس بدون درک مفهوم رجعت قابل فهم نیست؛ مانند تعمید؛ که آغاز مکلف بودن آنها به غسل تعمید است که ایمان به مسیح بدنبال آن می‌آید و یا مانند عشای ربانی؛ که نان خشک را در شراب قرار داده، خیس می‌کنند و می‌خورند؛ به قولی نان را عیسی و شراب را خون عیسی می‌دانند و با خوردن آن مقداری از جان (روح) عیسی در بدن او حلول می‌کند.

۷. محوری‌ترین موعود باوری مسیحیت همین باور است، نه آنی که از یهودیت گرفته شده است (موعود به چهره دوم نه چهره اول).
۸. موعود چهره دوم، آرمان همه مسیحیان است و امید بزرگ آنان، مظهر تجلی و عظمت خداوندی و نجات‌دهنده آنهاست.

معنای بازگشت دوباره مسیح (بزرگ‌ترین باور است).

در اصل بازگشت اختلافی نیست، ولی در مورد نحوه بازگشت اختلاف نظر وجود دارد:

الف) برخی اناجیل می‌گویند مسیح باز خواهد گشت، منتهی این بازگشت، فرا زمینی است؛ یعنی آسمانی است و این یعنی به زمین بازگشت نخواهد کرد، آن چنان که در تسالونیکان اول آمده است: «زیرا

صدای فرمان الهی و آوای تکان‌دهنده رئیس فرشتگان و نوای شیپور خدا شنیده خواهد شد و ناگاه خود خداوند از آسمان به زمین خواهد آمد. آن‌گاه پیش از همه، مسیحیانی که مرده‌اند، زنده خواهند شد تا خداوند را ملاقات کنند.^۱ و یا در آیه بعد آمد: «سپس ما که هنوز زنده‌ایم و روی زمین باقی هستیم، همراه ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا همگی، خداوند را در هوا ملاقات کنیم و تا ابد با او باشیم.»^۲

(ب) اما برخی از این آیات اصرار دارند که عیسی یک بار دیگر حیات زمینی را تجربه می‌کند.

در *اعمال رسولان* آمده است: همین عیسی که از سوی شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد (به حیات زمینی) «ایشان گفتند ای مردان انجیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان خیره شده‌اید؟ عیسی به آسمان رفت و همان‌گونه که رفت، یک روز نیز باز خواهد گشت».^۳

در این جا درباره بازگشت مسیح دو دسته آیات قرار دارند که با یکدیگر اختلاف ظاهری دارند. این اختلاف در چگونگی و شکل بازگشت است، نه در اصل بازگشت. برخی اصرار دارند که «بازگشت به حیات آسمانی» منظور است و برخی دیگر «بازگشت به حیات زمینی» را در نظر دارند.

۱. تسالونیکان اول، باب ۴، آیه ۱۶.

۲. همان، باب ۴، آیه ۱۷.

۳. اعمال رسولان، باب ۱، آیه ۱۱.

اهداف و ثمرات بازگشت مسیح

۱. پذیرش ایمان داران

یعنی عیسی مسیح وقتی ظهور می‌کند، همانند گذشته، همه مؤمنان دور او جمع می‌شوند. انجیل یوحنا در این باره می‌گوید: «نزد پدر من (خدا) جا بسیار است. من می‌روم تا آن جا را برای شما آماده کنم. وقتی همه چیز آماده شد، باز خواهم گشت و شما را خواهم برد تا جایی که من هستم شما نیز باشید.»^۱

پذیرش ایمان داران در مفاهیم عهد جدید، پررنگ است؛ ولی در رسایل پولس نیز بسیار به آن پرداخته شده است.

۲. بازگشت دوباره عیسی مسیح علیه السلام برای دادرسی و دادن پاداش در انجیل آمده است:

«زیرا من با فرشتگان خود در شکوه جلال پدرم خواهم آمد و هر کس را از روی اعمالش داوری خواهم کرد».^۲

یعنی به او قدرت بخشیده شد که داوری هم بکند و در آن وقت هر کس را مطابق عملش جزا دهد (این هدف دوم می‌تواند زمینی باشد). البته جزا و داوری به معنای محاکمه کردن نیست، بلکه فقط می‌خواهد ببیند مؤمن‌اند یا نه و سنجش استعدادی آنها را بیان کند.^۳

۱. یوحنا، باب ۱۴، آیه ۳.

۲. متی، باب ۱۶، آیه ۲۷.

۳. ر. ک: متی، باب ۲۵، آیات ۳۱ و ۳۲، یوحنا، باب ۵، آیه ۲۳.

۳. نجات بنی اسرائیل

این تداوم ماشیح یهودی است که در مسیحیت تأثیر گذاشته است. نجات به معنی اتحاد و تشکیل حکومت برای بنی اسرائیل است. این مطلب در برخی فرقه‌های مسیحی خیلی نمایان است. د رومیان آمده: «همگی بنی اسرائیل ایمان خواهند یافت...»^۱ (نجات آن دسته از بنی اسرائیل که به عیسی ایمان بیاورند، نه همه بنی اسرائیل).

۴. داوری در میان همه امت‌ها

در انجیل متی آمده: «هنگامی که من، مسیح موعود با شکوه و جلال خود و همراه با تمام فرشتگانم بیایم، آن گاه بر تخت با شکوه خود خواهم نشست. سپس تمام ملت‌های روی زمین در مقابل من خواهند ایستاد و من ایشان را از هم جدا خواهم کرد. همان‌طور که یک چوپان، گوسفندان را از بزها جدا می‌کند. گوسفندها را در طرف راستم قرار می‌دهم و بزها را در طرف چپم.»^۲

۵. آزاد ساختن و برکت دادن

در رومیان آمده: «زمین از تباهی آزاد خواهد شد با آمدن مسیح...»^۳ و در اشعیا نیز آمده است: «زمین و درختان پر برکت و

۱. رومیان، باب ۱۷، آیه ۲۶.

۲. متی، باب ۲۵، آیات ۳۳، ۳۱.

۳. رومیان، باب ۸، آیه ۲۱.

سر سبز می‌شوند...»^۱

۶. برقراری ملکوت

وقتی عیسی می‌آید، ملکوت خدا را برقرار می‌کند؛ مراد از آن حکومتی است که نمایاننده جلال و جبروت خداوند باشد. در سایه چنین حکومتی تعالیم خداوند توسط عیسی علیه السلام در زمین عملی گردد. ملکوت خداوند همان حکومتی است که خداوند به داوود وعده داده بود.

پیش‌گویی‌هایی مورد ظهور مجدد مسیح (رجعت)

زمان آمدن مجدد مسیح در عهد جدید: زمان‌های متعددی را مطرح کردند. البته زمان دقیق را مشخص نکردند، بلکه شرایط آن زمان را مطرح و پیش‌گویی کردند. گرچه شرایط آن زیاد است، اما به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. فراگیر شدن ایمان انجیلی

این تعبیر، معنایش غیر از تعبیر مسیحی شدن همه مردم است. زیرا اینها کاری ندارند که همه مردم در آخرالزمان مسیحی می‌شوند یا نه، بلکه می‌گویند این ایمان فراگیر و غالب می‌شود. این آلاَن محقق شده، یعنی اکثر مردم مسیحی هستند.

شاید مراد این باشد که این ایمان انجیلی در مقابل ایمان غیر انجیلی است؛ یعنی در مقابل شریعت قرار می‌گیرد. زیرا انجیل یعنی

۱. اشعیا، باب ۳۵، آیات ۱-۱۰.

بشارت، پس ایمان انجیلی یعنی فراگیر شدن ایمان به بشارت که مختص مسیحی‌ها است. در باب‌های ۱۳ و ۲۴ متی شرایط رجعت ایشان مطرح شده است.^۱ در پاره‌ای از آیات، زمان ظهور مجدد مسیح علیه السلام را به زمان لوط و نوح^۲ تشبیه کردند و لذا نمی‌توان فراگیر شدن ایمان انجیل را همان معنای قبلی دانست.

۲. باور عمومی ادیان به ماشیح بودن مسیح علیه السلام

یعنی وقتی عیسی مسیح علیه السلام دوباره ظهور می‌کند، زمانی خواهد بود که یهودیان به این باور عمومی رسیده باشند که او همان ماشیح است. در انجیل متی می‌خوانیم: «از آن پس من را نخواهید دید تا زمانی که بگویید که او مبارک به نام خود می‌آید.»^۳

۳. ارتداد اول

«وقتی ارتداد اول اتفاق افتاد، منتظر ظهور مجدد مسیح باشید. پیش از مسیح و همراه با آمدن شخصی شریر، انسان هلاکت یا انسان گناه، این ارتداد اتفاق خواهد افتاد. تسالونیکان دوم: عهد اول واقع نشود، و تا مرد شریر و...»^۴

۱. متی، باب ۲۴، آیه ۱۴ و متی، باب ۱۳، آیات ۳۲ و ۳۱.

۲. لوقا، باب ۱، آیه ۱۸.

۳. متی، باب ۲۳، آیه ۳۹.

۴. تسالونیکان دوم، باب ۳، آیه ۲.

۴. به سخره گرفتن انتظار و منتظران

رساله دوم پطرسی می‌گوید: «در آن زمان اعتقاد به رجعت مجدد مسیح رابه تمسخر خواهند گرفت.»^۱

همه آنچه که آورده شد؛ پیشگویی‌هایی مربوط به زمان قبل از ظهور مسیح بود (توصیف زمانه ماقبل ظهور مسیح).

اما حوادث بعد از ظهور مسیح یا علائم ظهور

از عهد جدید حوادثی در عصر ظهور مسیح اتفاق می‌افتد. در کتاب مکاشفه یوحنا^۲ آمده است: یوحنا اصرار دارد که تمام پیشگویی‌ها در عصر ظهور مسیح عجله محقق خواهد شد تا آنچه که در زبور داوود آمده است، منطبق بشود^۳، که عبارتند از:

۱. آمدن مسیح با مقدسان (قدسیان)
۲. جنگ به نام چاه مجدان یا چار مجدان
۳. بسته شدن شیطان
۴. نشستن مقدسان بر سریر قدرت و عزت (حکومت خواهند کرد)
۵. آزاد شدن شیطان پس از هزار سال، (دوره‌ای شیطان زنده می‌شود. وقتی مسیح می‌آید شیطان را آزاد می‌کند، ولی شیطان دیگر نمی‌تواند کسی را وسوسه کند).
۶. داوری بر تخت سفید (قیامت کبری)؛ مسیح داوری می‌کند که

۱. رساله دوم، پطرسی، باب ۳، آیه ۳ و ۴.

۲. مکاشفه یوحنا، باب ۱۹ آیه ۱۱ و باب ۲ آیه ۱۵.

۳. مزامیر، باب ۲۵ آیه ۸-۳.

چه کسی بهشتی هست و چه کسی جهنمی.

۷. نهایت پایان عالم؛ زیرا این عالم حیات جسمانی‌اش پایان می‌پذیرد و بعد از این دیگر مسیح و پیروانش جاودانه خواهند شد و لذا دوباره به خدا ملحق می‌شویم و به او می‌پیوندیم. ما می‌گوییم بهشت و آنان می‌گویند حیات روحانی و زندگی ابدی.^۱

هزاره‌گرایی در مسیحیت

یکی از مفاهیم کلیدی موعود در مسیحیت، دوره هزاره‌گرایی است. این مفهوم در عهد جدید شش بار آمده است؛ در مکاشفه یوحنا نیز آمده است. هزاره می‌خواهد از وضعیتی حرف بزند که به دفعات در عهد جدید توصیف شده است. در این دوره گرایش به ایمان انجیلی بین مردم زیاد می‌شود و مردم رغبت می‌کنند که عیسی را مسیحا یا ماشیح بخوانند و در مجموع، جهانی پر از ایمان خواهیم داشت.^۲

در مورد هزاره دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

۱. برخی معتقدند این دوره هزاره پیش از آمدن مسیح شروع

۱. این علایم ظهور را چون چند نفر نوشتند مثلاً یوحنا با لوقا و یا با متی فرق دارد، می‌گویند اینها قابل توجه است، مسیحا را هر دو پذیرفتند و فرق بین آنها را هم پذیرفتند و توجه هر یک را هم می‌پذیرند. امروزه دنیای مسیحیت، مسیحیت پولسی غالب است و رساله‌ی پطروس را نمی‌پذیرند. برخی می‌گویند رساله‌ی یعقوب را کنار می‌گذاریم زیرا مخاطب او یهودیان مسیحی است و لذا شریعت را برای آنها اصرار داشتند و رساله پولس را مطرح می‌کنند زیرا در زمان او، مسیحیان امی هستند که شریعت در آن مطرح نیست. البته برخی رفع اختلاف می‌کنند.

۲. معجم‌الایمان المسیحی، ص ۶۰

می‌شود و با آمدن او پایان می‌یابد.^۱ به اینها «گروه هزاره‌گرای قبل» می‌گویند. بعد از این هزاره عیسی ظهور می‌کند.

۲. برخی دیگر معتقدند این هزاره با آمدن مسیح شروع می‌شود و آن را «گروه هزاره‌گرای بعد» می‌نامند؛ یعنی با آمدن مسیح هزاره آغاز می‌شود که گرایش به ایمان انجیلی زیاد خواهد شد و کلیسا رونق خواهد گرفت و جهان پر از ایمان خواهد شد (تقویت بنیان‌های ایمان، باورکردن عیسی به عنوان ماشیح، پذیرش دعوت کلیسا از سوی دیگر امت‌ها، ترویج ایمان انجیلی). این هزاره بعدها باور غالب مسیحیان شد.

تفاوت‌های موجود بین موعود مسیح و موعود یهودی - مسیحی

۱. موعود مسیح اگر چه متشخص است، ولی انسان نیست او بالاتر از انسان، یعنی پسر خدا است. این موعود نقش آفرینی می‌کند در حالی که در موعود مسیحی یهودی، موعود انسان به عنوان خدا است.

۲. موعود مسیحی فراتر از تأثیر درونی بر افراد است؛ بناست حکومتی تشکیل دهد و بر مردم حکومت کند بر خلاف آن، موعود یهودی - مسیحی فردی است و فقط ایمان آوردن به او کافی است؛ داعیه حکومت و داوری بین مردم ندارد.

۳. موعود مسیحی کارکرد فرا ملی و فرا نژادی دارد؛ به خلاف

۱. نظام‌التعلیم فی علم‌اللاهوت القویم، ج ۲، ص ۵۰۸.

موعود یهودی - مسیحی که موعودی نژادی و ملی است؛ البته موعود در هر دو، کیهانی است.

زمان بازگشت موعود مسیحی

زمان بازگشت دوباره او در مجموعه عهد جدید نامعلوم است و حتی گاهی اوقات از بیان زمان نهی شده است.^۱ گاهی با آیاتی روبه‌رو می‌شویم که عیسی به یارانش وعده‌های خیلی نزدیک می‌دهد، مثلاً من زمانی بر می‌گردم که شما زنده هستید. و گاهی از مواقع هم وعده‌ها خیلی دور است، به طوری که انسان فراموش می‌کند موعودی قرار است بیاید.

علی‌رغم این که زمان آمدن نامعلوم است، ولی ظهور مجدد او آشکار و علنی است و همچون گذشته مخفی نیست. زیرا بار اول قرار نبود بین مردم داوری و حکومت نماید، ولی بار دوم هم حکومت است و هم داوری.^۲

یادآوری

تفاوت مسیحیت و یهود از انتظار مسیحا

۱. یهودیان در قرون وسطا عیسی علیه السلام را مردی یهودی مرتد تصور می‌کردند که ایمان خود را از دست داده بود.
۲. محققان یهودی در قرن نوزدهم عیسی علیه السلام را معلم بزرگ

۱. متی، باب ۲۴، آیه ۳۶ و باب ۲۵، آیه ۱۳.

۲. متی، باب ۲۴، آیه ۲۷.

اخلاق دانسته‌اند. آنان بر این امر که آیا او ادعای مسیحا بودن داشته یا خیر، اتفاق نظر نداشته‌اند.

۳. هرچند محققان جدید متفق‌اند که عیسی چنین ادعایی نداشته است، پس این موضوع که آیا عیسی همان مسیحا بود یا خیر، یکی از موضوعات مهم مطرح بین یهودیان و مسیحیان است. بعضی از مردم در زمان حیات و پس از وفات عیسی علیه السلام، منتظر مسیحا بودند.

مسیحیان و یهودیان کتاب مقدس را به نحو متفاوت تفسیر می‌کنند. از نظر مسیحیان، عیسی علیه السلام نظم قدیم امور را بر هم زد و این تلقی را به وجود آورد که هر چیزی که پیش از او اتفاق افتاده است اساساً بر او دلالت دارد. از نظر یهودیان حوادث موجود در کتاب مقدس، اصلاً به عیسی اشاره ندارند، بلکه به فراتر از او یعنی مسیحای آینده اشاره دارند. اختلاف تفسیری بین آنان عمیق است. از نظر یهودیان کتاب مقدس عبری به چیزی اشاره دارد که خواهد آمد، اما از نظر مسیحیان این کتاب برای ظهور مسیح زمینه‌سازی می‌کند و از کسی که پیش‌تر آمده است سخن می‌گوید؛ برای مثال کتاب *ارمیا* را ملاحظه کنید:

«خداوند می‌گوید اینک که با بنی‌اسرائیل پیمانی جدید خواهم بست... نه مانند پیمان‌هایی که با اجداد آنان بسته‌ام وقتی که ایشان را دستگیری نمودم تا از سرزمین مصر خارج کنم.. اما شریعت خود را در میان آنان خواهم نهاد و آن را بر قلب‌های ایشان خواهم نوشت و خدای ایشان خواهم بود

و آنان قوم من»^۱.

از نظر یهودیان، این پیمان جدید در آینده بسته خواهد شد، اما مسیحیان از زمان‌های نخستین این عبارات را برای عیسی علیه السلام به کار می‌برده‌اند. در شعائر اولیه به آیین عشای ربانی (برای مثال، در نامه اول به قرنتیان) نقل می‌شود که عیسی علیه السلام قبل از مرگش جام را برکت داد و گفت: «این جام پیمان جدید با خون من است» (۱۱: ۲۵) بعد در نامه به عبریان، ۸: ۸ - ۱۲، نویسنده از ارمیا نقل قول می‌کند و آشکارا از آن نتایج الهیاتی می‌گیرد:

اگر در عهد جدید، ذکری از پیمان جدید آمده است، این امر مبتنی بر تجربه‌ای از عیسی علیه السلام است و جدای از این تجربه فهمیده نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان از غیر مسیحیان انتظار داشت که این متون را به همین نحو بخوانند.^۲

۱. ارمیا، باب ۳۱، آیه ۳۳-۳۱.

۲. مری جوویور، عیسی و انتظار، ۷۶-۸۰.

فصل سوم:

اسلام و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

دین اسلام تنها دینی است که آموزه‌های و حیانی آن دست‌خوش تغییر، تبدل و تحریف نشده است و کسی هم نتوانسته مثل و مانندی برای آن بیاورد؛ همچنین مطابق نیازهای بشر به روز بوده و هر روز دریچه‌ای جدید به روی انسان گشوده است؛ هیچ‌گاه در بستر زمان رنگ کهنگی به خود نگرفت و همواره بشر وامانده و سرگردان را راهنما بوده و هست.

قرآن کریم و روایات آن به دین اسلام ویژگی‌ها و امتیازاتی بخشید که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱. جامعیت دین

آنچه به اسلام قدرت و توانایی داده تا پا به پای نیازهای جوامع بشری پیش رود و در همه دوران به این نیازها پاسخگو باشد مسئله

۱. «ان کتتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا سورة من مثله».

جامعیت دین است. جامعیت اسلام را می‌توان از راه‌های جامعیت قرآن است و جامعیت منابع دینی مورد مطالعه قرار داد. که نوعاً اندیشمندان مسلمانان به همان راه اول رفتند، زیرا قرآن کریم به عنوان بهترین سند حقانیت اسلام در آیاتی چند به این جامعیت اشاره دارد:

۱. «يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»^۱

۲. «هُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»^۲

۳. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۳

وجه مشترک همه این آیات (تبیاناً لکل شیء) بودن قرآن است؛ اما مراد از آن چیست؟ دیدگاه مفسران در این زمینه متفاوت است:

شیخ طوسی در تبیان^۴ و مرحوم طبرسی در مجمع البیان^۵ مراد از تبیاناً لکل شیء را بیان اموری می‌دانند که مربوط به دین است. زمخشری^۶ هم معتقد است که آیه در ارتباط با امور دینی است، نه

۱. نحل/ ۸۹

۲. انعام/ ۱۱۴

۳. یوسف/ ۱۱۱

۴. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۱۸

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۱۸

۶. زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۶۲۸

چیزهایی که به دین ارتباط ندارند. شارع، امور مربوط به سعادت افراد را بیان کرده است؛ البته برخی از این امور را به صراحت مطرح کرده و برخی را هم به سنت و قواعد کشف احکام ارجاع داده است. **فخر رازی**^۱ هم بر این اعتقاد است که این آیه بیانگر امور دینی است از نظر وی قرآن مشتمل بر همه علوم نیست و اگر هم در برخی آیات از چگونگی خلقت آسمان و زمین و سایر موجودات سخن به میان آمده از باب اشاره و تنبیه بوده است؛ نه آن که قرآن خواسته تا از دانش‌های مختلف بحث و گفت‌وگو کند. جان کلام این که: جامعیت قرآن فقط در زمینه عقاید و مسائل مربوط به احکام است.

علامه طباطبایی رحمه الله بر این نظر است که تمامی آن چه مربوط به هدایت و کمال و سعادت افراد است در قرآن مطرح شده است. لذا در ذیل آیه ۸۹ نحل می‌نویسد:

«این آیه شریفه، قرآن کریم را با صفات برجسته‌اش توصیف می‌کند. یک صفت عمومی آن این است که تبیان برای هر چیزی است و تبیان — به طوری که گفته شده — به معنای بیان است و چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کار و شأنی ندارد، لذا ظاهراً مراد به کل شیء همه آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد، از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواظبی که مردم در اهتداء و راه

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ج ۱۷، ص ۹۷.

یافتنشان به آن محتاجند و قرآن تبیان همه اینهاست.»^۱

تفسیر نمونه هم جامعیت دین و قرآن را در زمینه مسائل مربوط به تربیت و انسان سازی می داند که موجب تکامل فرد و اجتماع می شود.^۲

در روایات هم می توانیم این جامعیت را ببینیم:

۱. امام علی علیه السلام می فرماید اگر دین جامع نباشد، ناقص است؛ «ام انزل الله سبحانه دینا ناقصاً فاستعان بهم علی اتمامه.»^۳

۲. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما من شیء الا و فیه کتاب او سنته.»^۴

۲. کمال دین

یکی از ویژگی های دین اسلام، کمال آن است؛ آن جا که می فرماید:

«الْیَوْمَ یَسِّرَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا.»^۵

فرق بین تمام و کمال

کلمه اکمال و کلمه اتمام معنایی نزدیک به هم دارند. *المیزان* در این زمینه چنین آورده است:

۱. طباطبایی، محمدحسین، ج ۱۲، مترجم، ص ۴۶۸ و ۴۶۹، نشر انتشارات اسلامی، قم.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴.

۵. مائده / ۳.

«راغب می‌گوید کمال هر چیزی عبارت است از این که غرض از آن چیز حاصل بشود و در معنای کلمه تمام، گفته تمام بودن هر چیزی منتهی شدن آن به حدی است که دیگر احتیاج به چیزی خارج از خود نباشد؛ به خلاف ناقص که محتاج به چیزی خارج از ذات خودش است تا او را تمام کند.»

علامه طباطبایی رحمته الله اضافه می‌کند:

«شما می‌توانید از راهی دیگر معنای این دو کلمه را تشخیص دهید و آن این است که بدانید که آثار موجودات دو نوع است، یک نوع از موجودات وقتی اثر خود را می‌بخشند که همه اجزای آن جمع باشد، (مثلاً اگر مانند معجون اجزایی دارد، همه آن اجزاء موجود باشد، که اگر یکی از آن اجزاء نباشد معجون و دارو اثر خود را نمی‌بخشد) و مانند روزه که مرکب است از اموری که اگر یکی از آنها نباشد، روزه روزه نمی‌شود، مثلاً اگر کسی در همه اجزای روز از خوردن و سایر محرّمات امساک بکند ولی در وسط روز در یک ثانیه دست از امساک بردارد و جرعه‌ای آب فرو ببرد، روزه‌اش روزه نیست. از جمع شدن اجزاء اینگونه امور تعبیری می‌کنند به تمامیت و در قرآن کریم می‌فرماید: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»^۱.

همچنین می‌فرماید: «تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»^۲ و نوع دیگر

۱. بقره / ۱۸۷.

۲. انعام / ۱۱۵.

قسمتی از اشیاء هستند که اثر بخشیدن آنها نیازمند به آن نیست که همه اجزای آن جمع باشد، بلکه اثر مجموع اجزا مانند مجموع آثار اجزاء است؛ به گونه‌ای که هر یک جزئی که موجود بشود اثرش هم مترتب می‌شود؛ البته اثری به مقدار خود آن جزء و اگر همه اجزاء جمع شود، همه اثر مطلوب حاصل می‌شود؛ مانند روزه که اگر یک روز روزه بگیری، اثر یک روز را دارد و اگر سی روز روزه بگیری، اثر سی روز را دارد؛ تمامیت را در این قسم «کمال» می‌گویند. در قرآن کریم فرمود: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ.»^۱

و نیز فرموده: «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»^۲ که در این گونه امور، اثر، هم بر بعض مترتب می‌شود و هم بر کل و در گفت‌وگوهای روزانه خود می‌گوییم «امر فلانی تمام و عقل او کامل است» و عکس این را نمی‌گوییم؛ یعنی نمی‌گوییم «عقل فلانی تمام و امر او کامل شد.»^۳ با این توصیف، آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» می‌فهماند که مراد از دین، مجموع معارف و احکام تشریع شده می‌باشد؛ و اینک مطلبی بر آن معارف و احکام اضافه شده است. پس مراد از نعمت، هر چه باشد، امری معنوی و واحد است، گو این که پیشتر ناقص بود؛ یعنی اثری که باید، نداشته است، امروز آن نعمت

۱. بقره/۱۹۶.

۲. بقره/۱۸۵.

۳. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۵، نشر انتشارات اسلامی، صص ۲۸۸، ۲۸۹.

ناقص، تمام شده و از این پس آن معارف و احکام، اثری را که باید داشته باشند، دارا شده‌اند.^۱

۳. خاتمیت دین

یکی از ویژگی‌های دیگر دین اسلام این است که شرایع الهی با بعثت پیامبر اکرم ﷺ به پایان رسیده و دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد. به همین جهت پیامبر اسلام ﷺ را خاتم النبیین می‌گویند:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.»^۲

در روایات هم به خاتمیت تصریح شد؛ از جمله این روایات، «حدیث منزلت» است که پیامبر اکرم ﷺ به مناسبت‌های مختلف از جمله در داستان سرپرستی دختر حمزه سیدالشهداء احد، در داستان سدالابواب روز پیمان برادری، روز تولد امام حسن علیّه و به خصوص در داستان واقعه تبوک خطاب به علی علیّه فرمود: «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي.»^۳

آن حضرت در این روایت تصریح فرمودند بعد از ایشان هرگز پیامبری نخواهد آمد و دین اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام، آخرین پیامبر خواهد بود.

۱. همان، ص ۲۸۹.

۲. احزاب / ۴۰.

۳. احمد حنبل در مسند، جزء ۱، ص ۳۳ و علمای بزرگ اهل سنت مثل نسایی در خصائص علویه، ص ۶ و....

۴. جاودانگی دین اسلام

یکی از مهم‌ترین لوازم خاتمیت دین، جاودانگی آن است. دین جهانی و جاودانی باید از ویژگی‌های خاصی برخوردار باشد؛ از آن جمله، پاسخ‌گویی به تمامی نیازهای انسان‌ها در همه اعصار است. جاودانگی به این معناست که دین اسلام هم برای همه افراد بشر و هم برای همه دوران‌ها است؛ یعنی فقط برای یک قوم و ملت خاص و یا زمان خاصی نیست.

نخست: این که می‌توان جاودانگی و جهانی بودن اسلام را از لابه‌لای آیات و روایات درک کرد. در این جا می‌توان به دو دسته از آیات اشاره می‌کرد:

الف) آیاتی که اسلام را برای هدایت همه مردم می‌داند. در این دسته آیات، تأکید شده که قرآن و پیامبر برای جهانیان نازل و برگزیده شده‌اند؛ «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۱ و آیه «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^۲

ب) آیاتی که همه انسان‌ها را مخاطب خود قرار می‌دهد، نه قوم یا گروه خاص را؛

– «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...»^۳ بگو ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.

۱. تکویر / ۲۷.

۲. فرقان / ۱.

۳. اعراف / ۱۵۸.

– «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ...» ' بگو ای مردم، حق از جانب پروردگار شما آمده است.

دوم: اسلام دو دسته قوانین دارد: یک سری قوانین ثابت که در طول زمان ثابت و لا یتغیرند؛ مانند آن قسمت از مسائل اخلاقی و شئون اجتماعی و قوانین مدنی و جزایی که از اصول فطری و غریز ثابت انسانی مایه می‌گیرد که طبعاً در همه جوامع و اجتماعات بشری یکسان هستند و قوانین مربوط به آن در اسلام ثابت و لا یتغیر می‌باشند.

اما دسته دوم قوانین نیز ثابت و متغیرند که در اسلام برای آنها یک سلسله اصول کلی تعیین شده که با توجه به آنها باید جزئیات آن را طبق نیازمندی هر عصر و جامعه به وسیله فقهای اسلام تعیین نمود. لذا اسلام مطابق نیازهای همان عصر عمل می‌کند. البته این تطبیق بدون قاعده و ضابطه نیست؛ بلکه (همان‌طور که گفته شد) توسط فقها و مراجع عالی و با تکیه بر اجتهاد و استنباط احکام و بر اساس قواعد مشخص صورت می‌گیرد.

سوم: اسلام برای این که مسلمانان در هیچ مسئله‌ای بلا تکلیف و متحیر نمانند، علاوه بر نصوص قرآن و سنت، حکم عقل را امضا کرده است. البته عقل در همه موضوعات و احکام نمی‌تواند وارد شود، بلکه منظور این است که در برخی موارد خاص به وسیله حکم عقل بشر معطل باقی نماند و این عقل در روایات، به عنوان رسول

باطنی مطرح است؛ البته مشروط به این که مغلوب هوی و هوس‌ها نشود.

چهارم: نکته دیگری که جاودانگی اسلام را تأیید می‌کند، انعطاف‌پذیری قوانین اسلام است. اسلام تک‌بعدی نیست و از افراط و تفریط عهدین یهود و مسیحیت مبرا است. اسلام هم به جهات روحی و معنوی بشر توجه کرده است و هم به جهات مادی و جسمانی او و هیچ‌کدام را فدای دیگری نکرد. از طرفی دیگر، اسلام در کنار توجه ظاهری و نمادین به واقعیات زندگی او نیز نظر دارد؛ لذا برای رسیدن به وضع مطلوب، بشر را مورد توجه قرار داده و در همه اعصار حضور دارد؛ در عین حال از سطحی‌نگری و ظاهر‌بینی صرف به امور او اجتناب نموده است.

حال که اسلام با این ویژگی‌های منحصر به فرد، در همه مسائل بزرگ و کوچک انسان، اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پرداخته و چیزی را فروگذار ننموده است؛ چطور می‌تواند نسبت به مسئله مهمی مثل آینده جهان و نجات بشر سکوت اختیار کند. مؤید این مطلب سخنان دو تن از اندیشمندان معاصر است:

۱. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

«و به حکم ضرورت، آینده جهان روزی را در بر خواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا هم زیستی نماید و افراد غرق فضیلت و کمال شوند. البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به

لسان روایات مهدی علیه السلام خواهد بود.^۱

۲. شهید مطهری می‌فرماید:

«در طول تاریخ گذشته و آینده، نیروهای انسان بتدریج بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده و می‌کند و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیکتر می‌شود، تا آن‌جا که در نهایت امر، حکومت عدالت، یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی که در تعبیرات اسلامی از آن به حکومت مهدی علیه السلام تعبیر شده است، مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه، خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود.»^۲

لذا با این مقدمات وارد اصل بحث خواهیم شد. در این فصل، نخست موعود و منجی مورد نظر اسلام معرفی می‌شود و آن‌گاه آموزه نجات از منابع قرآن و سنت بررسی خواهد شد.

واژه مهدی

موعود و منجی اسلام، نزد شیعه و سنی، مهدی علیه السلام نام دارد. مهدی به معنای هدایت شده است. مهدویت نیز از همین ریشه است. مهدی علیه السلام مشهورترین لقب آن حضرت نزد عامه و خاصه است؛ البته گاهی نیز در حالت فاعلی، به معنای هدایت‌کننده به کار

۱. طباطبائی، محمد حسین، *شیعه در اسلام*، ص ۲۲۱، نشر انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ نهم، قم، سال ۱۳۷۳ ش.

۲. مطهری، مرتضی، *قیام و انقلاب مهدی علیه السلام*، ص ۴۱.

می‌رود. محمد بن عجلان از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:
 «و قائم عجل الله فرجه را از آن جهت مهدی گفته‌اند که مردم را به آیینی
 که از دست داده‌اند هدایت می‌کند.»^۱

اما آن‌چه بیشتر در روایات آمده، همان معنای نخست است. امام
 باقر علیه السلام در این باره فرمود: «به درستی که مهدی نامیده شده، به
 جهت این که به امر مخفی هدایت می‌شود. او تورات و سایر
 کتاب‌های الهی را از غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد.»^۲

از امام صادق علیه السلام نیز وقتی پرسیده می‌شود: چرا مهدی نامیده
 شده است؟ فرمود: «لأنه يُهدى الى كل امر خفي»؛ یعنی به جهت این که
 به تمامی امور پنهان هدایت می‌شود.^۳

نکته جالب این که لقب مهدی، بیشتر درباره آن حضرت، بعد از
 ظهور و قیام و لقب قائم، بیشتر درباره آن حضرت، قبل از ظهور و
 قیام استفاده می‌شود.

امام صادق علیه السلام درباره برخی از مطالب مربوط به آن حضرت پس
 از ظهور فرمود: «ثم يامر منادياً فينادي: هذا المهدي»؛ به منادی دستور
 داده خواهد شد، پس ندا در می‌دهد که این مهدی است. به نظر
 می‌رسد این روایت تناسبی ندارد.

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۲.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، ص ۲۳۷، ح ۲۶؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

۳. طوسی، محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، ص ۴۷۱.

۴. همان، ص ۳۱۳، ح ۵.

لقب مهدی اگر چه اختصاص به آخرین امام ندارد و بقیه ائمه علیهم السلام نیز مهدی هستند، ولی تنها از آخرین پیشوا به عنوان مهدی یاد شده است. این لقب از همان ابتدای شکل‌گیری بحث مهدویت بر زبان معصومین علیهم السلام رایج بوده است. در روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [نیز] این لقب به چشم می‌خورد. بنابراین در کتاب‌های اهل سنت نیز فراوان این لقب آمده است.^۱

امام حسین علیه السلام فرمود: «دوازده مهدی از ما است، اول ایشان امیرمؤمنان بود و آخرین ایشان نهمین فرزند از نسل من... است.»^۲ محمد بن عمران گفت: «من از امام ششم شنیدم که فرمود: ما دوازده مهدی باشیم.»^۳

کاربرد نخستین واژه مهدی

همان‌طور که پیشتر آوردیم، واژه مهدی به معنی کسی است که به وسیله خدا هدایت می‌شود. صفت مفعولی ریشه «هدی» به مفهوم «هدایت کردن» است. این اصطلاح دو بار در قرآن در صفت فاعلی با همان ریشه هادی و هدایت کننده به کار رفته است؛ در اولین آن خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ

۱. ر، ک: الصنعانی، المصنف، ج ۱۱، ح ۲۰۷۷۲، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۰، ح ۴۰۸۸، ۴۰۸۷، ۴۰۸۶، ۴۰۸۵، سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، عیون اخبار الرضا، ۲ جلدی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶.

۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴.

مُسْتَقِيم»؛ البته خداوند اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید. و در مورد دوم چنین آمده است: «كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا»؛ یعنی تنها خدای تو برای هدایت و نصرت و یاریت کفایت می‌کند.

اهتدی (او هدایت را برای خود پذیرفت) در قرآن دقیقاً به صورت مجهول انعکاسی به کار رفته است که صیغه مفعولی آن مهتدی می‌باشد، بنابراین انسانی که هدایت الهی می‌یابد به سادگی به این مهم نمی‌رسد، بلکه خود، هدایت ربانی^۳ را یا با فطرت و یا با عقل در می‌یابد و با این دو ابزار می‌تواند علم الهی را کسب کند. در نتیجه، این دو ابزار او را به عبودیت ذات باری (با پیروی از قوانین الهی در روی زمین) رهنمون می‌سازند، اما در عین حال، قوانین الهی را نمی‌توان با این دو مأخذ آگاهی کشف کرد؛ لذا در سراسر تاریخ، خداوند علم و قوانین خود (وحی) را به انسان‌های هدایت‌یافته نشان داده است تا بشریت را به راه راست رهنمون سازند. این انسان‌های هدایت یافته را «پیامبر» می‌نامند. پیامبران واجد ارزش‌های والایی هستند که آنان را قادر می‌سازد تا فرامین و دستورات الهی را به مرحله اجرا در آورند و مردم را به دور از هر خطایی رهبری کنند. از این رو، قرآن آنان را «هداة» (مفرد هادی) می‌نامد. زیرا با یاری خداوند به راه راست هدایت (مهتدون) شده‌اند؛ واژه مهتدی (شخص

۱. حج / ۵۴

۲. فرقان / ۳۱.

۳. ۱۱۲.E. I art. At – Mahdi.

۴. ۶- ۷. Sachedina. Op. cit.

هدایت شده) همان معنی مهتدی را دارد.

نسب حضرت مهدی علیه السلام

مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است؛ اگر اقوال دیگری نیز در این باره وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. برخی نام پدر امام را عبدالله نقل کردند؛ آن گونه که در سنن ابی داوود آمده که پیامبر فرمود:

«لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیہ رجلاً منی (او) من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابی.»^۱

نقد: این گونه روایات نه تنها از نظر تشیع مردود است، بلکه بسیاری از محققین اهل سنت نیز آن را ضعیف شمردند؛ حتی یکی از اساتید دانشگاه الازهر مصر تصریح می‌کند که احادیث با مضمون «نام پدرش، نام پدر من است» جعلی هستند. البته بسیار جای تعجب است که او این جعل را به شیعه امامیه نسبت می‌دهد.^۲ در حالی که برخی از علمای شیعه این حدیث را شرح و تفسیر کردند و دیدگاه آنان را رد کردند.^۳

۲. مهدی از نسل عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ در حالی که

۱. سجستانی، ابی داوود، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. متقی هندی، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۶۰۰ ج ۲، تحقیق علی اکبر غفاری، قم و ابن حماد، نعیم، الفتن، ص ۲۵۸.

۳. سعد، محمدحسن، المهدیه فی الاسلام، ص ۶۹.

۴. مرحوم آیت‌ا. طوسی، مؤلف کتاب الشیعة و الرجعة و صاحب جنات الخلود.

روایات فراوان داریم که تصریح می‌کند مهدی از خاندان ابوطالب و فرزند حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام است.

در حدیثی چنین آمده است: «مهدی از فرزندان عمویم عباس است»،^۱ اما سیوطی این حدیث را ضعیف می‌داند.^۲ بقیه احادیث این چنینی هم رد شده‌اند.^۳ چرا که این سری روایات از نظر سند مشکل دارند و از نظر متن هم با روایات صحیح‌السند که می‌گویند مهدی علیه السلام از اولاد فاطمه علیها السلام است؛ معارضه و مناقضه دارند.

۳. مهدی از نسل امام حسن علیه السلام است؛ در کل کتب اهل سنت، فقط یک روایت داریم که تصریح دارد مهدی از نسل امام حسن علیه السلام است:

ابوداود: حدثت من هارون المغيرة قال: حدثنا عمرو بن ابي قيس عن شعيب بن خالد عن ابي اسحاق قال: قال علي عليه السلام و نظر الى ابنه الحسن فقال: ان ابني هذا سيد كما سماه النبي صلى الله عليه وسلم و سيخرج من صلبه رجل يسمي باسم نبيكم يشبهه في الخلق و لا يشبهه في الذكر قصه: يملأ الارض عدلاً؛^۴ ... این فرزندم آقا است، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بدین عنوان نامیده و در آینده از نسل او مردی به جهان خواهد آمد هم‌نام پیامبران که در خُلق و خوی شبیه اوست، ولی در خلق

۱. السیوطی، الجامع الصغير، ج ۲، ح ۹۲۴۲، دار الفكر، بیروت. ص ۶۷۲

۲. همان.

۳. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۹ و ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۲۴۶.

۴. سجستانی، ابی داود، سنن، ج ۴، ح ۴۲۹، ص ۱۰۸.

(خلقت) شبیه او نیست. آن‌گاه داستان او را شرح داد که وی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

نقد:

اما سند این روایت از دو لحاظ دیگر مشکل دارد؛ اول این‌که کسی که از هارون بن مغیره برای ابو داود نقل کرده، مجهول است. چون او گفت از هارون بن مغیره حدیث کردند، در حالی‌که چه کسی از هارون حدیث نقل کرده، معلوم نیست.

دوم: سند این حدیث منقطع است. زیرا ابواسحاق که حدیث را از زبان علی بن ابی‌طالب روایت کرده، نامش اسحاق سبعی است. وی - چنان‌که منذری در شرح این حدیث بیان کرده^۱ - حتی یک حدیث هم از حضرت علی نشنیده است چون در هنگام شهادت آن حضرت او شش یا هفت سال داشته است. به قول ابن حجر، او در دو سال آخر خلافت عثمان به دنیا آمده است.^۲ پس این حدیث ضعیف است.

سوم: این حدیث غیر از ضعف، با روایات بسیاری که از طرق خود اهل سنت رسیده، معارض است. در آنها تصریح شده که مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام است؛ مانند حدیث حذیفه بن یمان که چنین آمده است:

«رسول خدا برای ما خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن از حوادث

۱. منذری، مختصر، سنن ابن داود، ج ۶، ح ۴۱۲۱، ص ۱۶۲.

۲. ابن حجر، تهذیب، ج ۸، شماره ۱۰۰، ص ۵۶.

آینده خبر داد و افزود: اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند بزرگ آن یک روز را چنان طولانی خواهد ساخت تا آن که مردی از نسل من در آن روز قیام کند که هم اسم من است. آن گاه سلمان برخاست و پرسید: ای رسول ما! او از کدام فرزند تو خواهد بود؟ حضرت فرمود: از این پسر من؛ و با دست خود بر پشت حسین علیه السلام زد.^۱

احتمالات سه گانه گذشته مورد نقد و بررسی قرار گرفت. حال باید احتمال آخر را بررسی کرد که مطلوب ماست و تلاش می کنیم حوزه بحث را بیشتر در نگاه عامه پیگیری نماییم.

۴. مهدی از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

از سلمان فارسی، و ابوسعید خدری، و ابو ایوب انصاری، و ابن عباس و علی هلالی با الفاظ متفاوت از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است:

ای فاطمه به ما اهل البیت شش خصلت داده شده که به هیچ یک از اولین داده نشده و هیچ یک از آخرین هم آن را دریافت نخواهد کرد، مگر ما خاندان... و مهدی این امت که عیسی پشت سر او نماز خواهد خواند، از ماست. سپس بر شانه حسین زد و فرمود: مهدی امت از نسل این خواهد بود.^۲

۱. ابن قیم، جوزی، المنار الضیف، ح ۳۲۹، ص ۱۴۸، و مقدسی شافعی، عقد الدرر، باب اول، ص ۴۵.

۲. گنجی، شافعی، ابو عبدالله، البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۵۰۱ - ۵۰۲، تحقیق: محمد +...

مقدسی شافعی نیز از اهل سنت روایتی را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که می‌گوید:

«مهدی از فرزندان حسین است. آگاه باشید که هر کس به غیر وی بگردد، خداوند وی را لعنت خواهد کرد.»^۱

روایات از این دست بسیارند. می‌توان گفت، شکی در این مسئله نیست و بسیاری از علمای اهل سنت مثل ابن ابی‌الحدید معتزلی به این معتقدند؛ او وقتی به شرح این جمله «و بنا تخرم لا بکم» از نهج‌البلاغه می‌رسد می‌گوید:

این کلام اشاره به مهدی که در آخر الزمان عجل الله فرجه ظهور خواهد کرد، است و بیشتر محدثان معتقدند که وی از فرزندان فاطمه علیها السلام است و اصحاب معتزلی ما آن را انکار نمی‌کنند؛ به نام وی در کتبشان تصریح کردند و بزرگان ایشان به وجود وی اعتراف کردند. قاضی القضاة از کافی الکفاة ابوالقاسم اسماعیل بن عباد، با اسنادی مفصل به حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند ایشان نام مهدی عجل الله فرجه را بردند و او را از فرزندان حسین علیه السلام شمردند و نشانه‌ها و اوصاف وی را شمردند... و این حدیث را عیناً عبدالله بن قتیبه در کتاب غریب الحدیث نقل کرده است.»^۲

...→

هادی امینی و ابن صباغ، *الفصول المهمة*، صص ۲۹۵-۲۹۶.

۱. مقدسی، *عقد الدرر*، باب ۴، ص ۱۳۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲ ذیل خطبه ۱۶.

محمی‌الدین عربی در این باره می‌گوید:

مهدی از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از نسل حضرت فاطمه است. جسدش امام حسین علیه السلام و پدرش امام حسن عسکری علیه السلام است.^۱

از یک طرف این ایده که امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام است تقویت می‌شود. چرا که حضرت زهرا علیها السلام دو پسر داشته است که اگر امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام نبود، بی‌تردید از نسل امام حسین علیه السلام است. اما در مورد این که امام مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، در میان اهل سنت روایاتی وجود دارد که در برخی کتب، دیدگاه آنان ثبت شده است.^۲ به عنوان مثال ابن حجر هیتمی صواعق المحرقة می‌گوید:

«و او (امام حسن عسکری) جز یک فرزند از خود باقی نگذارد که نامش ابوالقاسم محمدالحجّه بود و عمرش هنگام وفات پدرش پنج سال بود، ولی در عین حال خداوند به او حکمت را آموخته بود.»^۳

توضیح

کار موعود و منجی، نجات دادن است و انتظار نجات، وجه

۱. شعرانی، *الایواقیب والجواهر*، ج ۲، ص ۵۳۲، مبحث ۵۶.

۲. مرحوم علی دوانی کتابی را با عنوان «مهدی موعود و دانشمندان عامه» (نشر دارالکتب الاسلامیه چاپ سوم، بهمن ۱۳۶۱) در آن ۱۱۹ نفر از علمای اهل سنت را با ذکر اقوالشان ذکر کرده است که معتقدند امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسن عسکری علیه السلام است.

۳. هیتمی مکی، ابن حجر، *صواعق المحرقة*، ج ۲، ص ۶۰۱.

مشترک ادیان است. همان طوری که به صورت مشروح، موعود دیگر ادیان معرفی شد، لازم است موعود اسلام - که در شخصیت مهدی علیه السلام تجسم یافته است - بیشتر توضیح داده شود تا هم اتفاق مذاهب اسلامی در این موعود مسلم شود و هم چهره این موعود به خوبی ترسیم شود.

همه مذاهب اسلامی علی رغم اختلافاتی که دارند، در کلیات مهدی باوری هم عقیده‌اند؛ مانند: «او دوازدهمین خلیفه رسول خدا است»^۱، «نام او نام پیامبر صلی الله علیه و آله، از فرزندان رسول خدا و از نسل زهرا علیها السلام است»^۲، «در آخر الزمان ظهور می کند، جهان را از عدل و داد پر می کند»^۳، «بر جهان حکومت می کند»^۴، «خیر و برکت همراه

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: الائمه بعدی اثنی عشر، اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله عزوجل علی یده مشارق الارض و مغاربها، مسند احمد بن حنبل، ۹۲/۵؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج بی الی ربی جل جلاله انا فی النداء یا محمدا! و اعطیتک ان اخرج من صلبه احد عشر مهدیا کلهم من ذریکت من البکر البتول و آخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم. شیخ صدوق، کمال الدین.

۲. لا تقوم الساعة حتی یلی رجل من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی ر.ک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۱۳، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۵، طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

۳. لولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملاًها عدلاً کما ملئت جوراً ر.ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۴۹؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۷ المهدی حق و هو من ولد فاطمه، ر.ک: طوسی، الغیبه، ص ۱۱۴، سنن ابی داود، کتاب المهدی، ج ۴، ص ۱۰۷؛ ابن ماجه، سنن، ج ۲، ص ۱۳۶۸.

۴. همان حاشیه شماره ۳، و نیز، فیملأ الارض قسطاً و عدلاً. ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۸، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۵۸.

۵. یرضی بخلافته اهل السماء و اهل الارض. ر.ک: سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۲؛ فیض

او نازل می‌شود»؛ «عیسی بن مریم از آسمان نزول کرده پشت سر او نماز می‌خواند.»^۲

مرحوم سید محمدباقر صدر می‌گوید: «چهارصد حدیث از پیامبر از طریق علمای اهل سنت و مجموع روایات شیعه و سنی حدود دو هزار درباره مهدی علیه السلام رسیده است و مهدویت را چنان مسلم کرده که هیچ جای تردید نمانده است.»^۳

در یک اثر تحقیقی ۶۴ حدیث از منابع اهل سنت آورده شده است که مهدی علیه السلام را از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌دانند و ۱۸ منبع اهل سنت می‌گویند مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام است و ۱۱۲ منبع از آنها که می‌گویند ایشان در سال ۲۵۵ ق متولد شده است البته موارد دیگری که مورد اتفاق دو طرف است نیز وجود دارد.^۴

جز افراد معدودی مانند غزالی که به بحث مهدویت نپرداخته و ابن خلدون که اسناد مهدویت را زیر سوال برده، مشکلی ایجاد

→

القدير، مناوی، ج ۶، ص ۲۷۹. یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض، لا تدع السماء من قطرها شیئاً الا صبته مدراراً و لا تدع الارض من مائها شیئاً الا خرجته. ر.ک: علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴، مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۵؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱. یفرح فی آخرالزمان خلیفه یعطی المال بغير عدد. ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۵، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۴ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴.

۲. منا الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه ر.ک: علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴؛ سیوطی، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۵؛ جامعه الصغير؛ ج ۲، ص ۵۴۶؛ فیض القدير، ۱۷/۶.

۳. صدر، بحث حول المهدی، ص ۴۱.

۴. ر.ک: فقیه ایمانی، اصالت مهدویت در اسلام.

نمی‌کند. چون سبب این رویکرد، بیشتر ترس از برانگیخته شدن احساسات و جریان‌های انقلابی در جامعه اسلامی بوده است، نه تردید در اصل عقیده و نیز موضع انکارگرایانه اشخاص؛ مانند احمد امین مصری که به خاطر تأثیرپذیری از امواج نوگرایانه و مدرنیسم غربی بوده است.^۱

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت‌هایی در این باره وجود دارد نظیر: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمًا لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَ»^۲؛ «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمًا لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَاهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جُورًا»^۳؛ «ابشركم بالمهدي يبعث في امتي على اختلاف من الناس و...»^۴ و ام‌سلمه از پیامبر نقل می‌کند: «المهدي من عترتي من ولد فاطمه»^۵.

محمی‌الدین عربی می‌گوید: «ان لله خليفة يخرج و قد امتلأت الارض جوراً... لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ طَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَ هَذَا الْخَلِيفَةُ مِنْ عَتَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ وَلَدَ فَاطِمَةَ يَؤُوتُ اسْمَهُ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

ابن جوزی می‌گوید: «هو محمد بن الحسن بن علي بن موسى الرضا... و هو آخر الأئمة ابنائنا عبدالعزيز بن محمود بن البزاز عن ابن عمر

۱. موحیدیان عطار، گونه‌شناسی اندیشه مهدویت، ص ۴۸.

۲. ترمذی، صحیح، ج ۲ ص ۴۶.

۳. ابی داوود، صحیح، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴. احمد، مستدرک، ج ۲، ص ۳۷.

۵. ابی داوود، صحیح ج ۲ صص ۲-۷ و صحیح مسلم، سنن ابن ماجه.

۶. ابن عربی، فتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷.

قال: قال رسول الله ﷺ: يخرج في آخر الزمان رجل من ولدي اسمه كاسمي وكنيته كنيته... و هذا حديث مشهور قد اخرج ابوداود والزهري و...»^۱

جوینی می نویسد: «بسنده عن الشيخ ابي اسحاق ابراهيم بن يعقوب الكلابادي النجاري بسنده عن جابر بن عبدالله الانصاري قال: قال رسول الله ﷺ من انكر خروج المهدي فقد كفر... ان خلفاي و اوصيائي و حجج الله على الخلق بعدى اثني عشر اولهم على و آخرهم ولدي المهدي.»^۲

ابن ابی الحديد می گوید: «اصحاب ما (اهل سنت) بر این باورند که او فاطمی و درآینده به دنیا می آید... در آخر الزمان خداوند مردی از فرزندان فاطمه را خواهد آفرید که اکنون موجود نیست؛ زمین را پر از عدل خواهد کرد، چنان که پر از ظلم شده است. از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. نام او (م - ح - م - د) مثل اسم رسول خدا است. او ظهور می کند در وقتی که سفیانی از دودمان بنی امیه بر مردم حکومت می کند. او را می کشد و مسیح از آسمان نازل می شود...»^۳

در سنن ابی ماجه حدیثی است که به خوبی خط سیر امامت را از نظر رسول خدا ترسیم می کند؛ قال رسوالله ﷺ: «نحن ولد عبدالمطلب سعادة اهل الجنة انا و حمزه و علي و جعفر والحسن و الحسين والمهدي.»
محمی الدین عربی نیز همان سخنان ابن ابی الحدید را آورده، اما با این تفاوت که می گوید: «جد او حسن، فرزند علی بن ابی طالب است.»

۱. ابن حوزی، تذکره الخواص، ص ۳۲۵.

۲. جوینی، فوائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۴، حدیث ۵۸۵.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۷ و ۸ شرح خطبه ۹۲، ص ۵۹.

ابن اثیر می‌گوید: «سال ۲۶۰ هجری حسن بن علی، ابو محمد علوی عسکری یکی از امامان دوازده‌گانه شیعه، پدر «محمد» که شیعه او را منتظر می‌داند، از دنیا رفت.»^۱

مسعودی می‌نویسد: «سال ۲۶۰ ابو محمد حسن بن علی، به روزگار معتمد وفات یافت، در حالی که او ۲۹ سال سن داشت و او پدر مهدی منتظر که امام دوازدهم نزد فرقه امامیه است، می‌باشد.»^۲ خیرالدین زرکلی،^۳ ابن خلکان،^۴ ابن عماد حنبلی،^۵ شمس‌الدین ذهبی و^۶ ابن جوزی^۷ همانند مسعودی و ابن اثیر، اصل وجود ولادت حضرت مهدی علیه السلام و این که فرزند امام عسکری علیه السلام است را تأیید و به عنوان یک واقعه تاریخی ثبت کرده‌اند؛ منتهی در صدد نفی امامت، عصمت و دیگر اوصاف او هستند و عقیده به امامت او را مخصوص شیعه می‌دانند.

حدود ۲۲ منبع اهل سنت، مهدی امت را از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام عسکری علیه السلام می‌دانند.^۸ ابن حجر عسقلانی پس از بیان

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۷، ص ۲۷۴.

۲. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۱۲.

۳. زرکلی، *الاعلام*، ج ۶، ص ۸۰.

۴. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۴، ص ۱۷۶.

۵. حنبلی، *تسدرات الذهب*، ج ۲، ص ۲۹۰.

۶. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۳، صص ۱۱۹-۱۲۲.

۷. ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۱۲، ص ۱۵۸.

۸. ر.ک: حسینی میلانی، *مهدی در آینه روایات*، ص ۱۱۹.

دو روایت درباره نماز خواندن عیسی علیه السلام پشت سر امام زمان علیه السلام به نقل از ابوالحسن الخسعی الابدی می نویسد:

«اخبار متواتراند در این که مهدی علیه السلام از این امت است و عیسی علیه السلام نیز پشت سرش نماز می خواند.»^۱

علامه مناوی می نویسد: «روایات مربوط به مهدی علیه السلام فراوان و مشهور است، به حدی که گروه زیادی به نگاشتن کتاب مستقل درباره ایشان مبادرت کرده اند.»^۲

در پایان این گفتار، مطالعه سخنان یکی از پژوهشگران معاصر اهل سنت، راهگشا است. آقای «مولوی آخوند» که امام جمعه ترکمن - صحرای ایران و استاد جامعه الرسول است، در همایش «موعود در ادیان» می گوید:

«با نام خداوند آغاز می کنیم و سپاس می گوئیم که احمد را به همه خلق شرف داد و اهل بیت او را سفینه نجات دانست و از هرگونه رجس و پلیدی دور داشت؛ آنجا که در آیه شریفه فرمود: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت» و آنطور که امام شافعی سرود که هر کس در نماز به شما درود نفرستد نمازش صحیح نیست و این فضل شماست. من در کشورهای سوریه، عربستان و مصر تحصیلاتی داشته ام و تحقیق کردم؛ درباره منجی، بین اهل

۱. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۶ ص ۴۹۳.

۲. مناوی، فیض القدير، ج ۶ ص ۲۷۹.

سنت سه نظریه هست: اول، نظریه عرفان اهل سنت است مثل محی‌الدین عربی، بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و بهاء‌الدین نقشبندی، امام بخساری، عبدالقادر گیلانی و نجم‌الدین کبری. سفرهایی به حدود چهل کشور آفریقایی و کشورهای شوروی سابق داشته‌ام و نظریات اهل سنت پیرامون موعود را نوشته‌ام. لازم است دوستان از کتابخانه‌های بزرگ کشورها بازدید کنند و ببینند نظرات عرفانی اهل سنت چقدر به نظرات شیعه نزدیک است. نظر دیگر هم نظر سلفیون است که خود را اهل حدیث می‌دانند و سایر احادیث را جعلی می‌پندارند و نظرات خشکی نسبت به امام مهدی عج دارند.

طبق نظرات اهل سنت، در ظهور حضرت مهدی عج بین هیچ یک از فرق اسلامی اختلاف نیست و کسانی که منکر آن هستند، انکار آنها از روی بی‌اطلاعی است. روایات زیادی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله درباره ظهور حضرت مهدی عج وارد شده است. ام‌سلمه هم روایت می‌کند که مهدی عج از عسرت پیامبر و از فرزندان فاطمه است. بنده به جرئت می‌گویم که کتاب‌هایی که در کتابخانه‌های مسکو، سمرقند، تاشکند و آفریقا دیدم؛ صدها مورد درباره حضرت مهدی عج بود که نیاز به مطالعه پژوهشگران دارد. محی‌الدین عربی هم روایتی دارد که مهدی عج فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و نامش نام پیامبر صلی الله علیه و آله است و وقایع ظهور را ذکر می‌کند. امام شعرانی هم روایتی دارد که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شده و باقی خواهد

ماند تا با پسر مریم ظهور کند؛ اما سلفی‌ها همه این احادیث را جعلی می‌دانند و تنها به یک حدیث استناد می‌کنند؛ اما نظر سوم در اهل سنت، ذیل آیات قرآنی است که به حضرت مهدی علیه السلام مربوط می‌شود.^۱

نتیجه

تقریر این مقدمه ثابت کرد که اندیشه مهدویت ریشه در باورهای بنیادین دین اسلام و مذاهب آن دارد. عقیده به مهدی امت با این مختصات که فردی از اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از نسل زهرا علیها السلام است و در آخرالزمان می‌آید و حکومت عدل تشکیل می‌دهد از مسلمانات مذاهب اسلامی است.

اوصاف و ویژگی‌های فردی امام مهدی علیه السلام

اوصاف ظاهری حضرت مهدی علیه السلام اگر چه در درجه بالایی از اهمیت قرار ندارد (شناخت ظاهری برای ما معرفت حقیقی به دنبال نمی‌آورد) ولی می‌تواند در جهت رسوا کردن مدعیان دروغین، رد مهدویت نوعی و اثبات مهدویت شخصی و یا رد مهدویت ذهنی و اثبات عینی آن، تأثیرگذار باشد. لذا به طور اجمال به چند صفت آن حضرت اشاره می‌شود:

۱. شباهت به رسول الله صلی الله علیه و آله: «اشبه الناس رسول الله صلی الله علیه و آله خلقاً و خلقاً»^۲

۱. /فق حوزه، شماره ۲۳، ۹ آذر ۱۳۸۳، ص ۸، همایش موعود در ادیان.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، یا مترجم، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. زیبایی ویژه جمال آن حضرت: در این باره تعبیری مانند «شباب حسن الوجه»؛^۱ «شباب من احسن الناس وجهها و اطيبهم رائحة»^۲ و «لم أر وجهاً احسن من وجهه»^۳ و طاووس اهل الجنة»^۴ وجود دارد.

۳. سن حضرت مهدی عجته بین سی تا چهل سالگی می‌نمایاند. «شيخ السن شباب المنظر حتى الناظر اليه ليحسبه ابن اربعين سنة او دونها و ان من علاماته ان لا يهرم بمرور الايام و الليالي حتى ياتيه اجله»^۵ قامت رعنايي دارند: «لا بالطويل الشامخ و لا بالقصير الاصق ممدود الاقامه»^۶ و يا دارد «لم أرقط في... اعتدال قامته»^۷

۵. بسيار نورانی است: «كأن في وجهه الكوكب الدرّ في اللون»^۸ «ابيض مشرب حمرة»^۹ «بوجهه سمرة»^{۱۰}

اوصاف و ویژگی‌های کلی موعود اسلام در نگاه عامه و خاصه تمامی فرق کلامی مسلمانان با وجود اختلاف نظر در پاره‌ای از مسائل فرعی و جنبی، در اصل اعتقاد به مهدویت متفق‌القول‌اند. آنها ظهور فردی را از عترة و دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرالزمان،

۱. طوسی، الغیبه، ص ۲۶۹.

۲. همان، ص ۲۷۱.

۳. طبری، دلائل الامامة، ص ۲۷۰.

۴. فردوس، الاخبار، ج ۴، حدیث ۶۹۴۱ ص ۴۹۷، (به نقل از امام مهدی عند اهل السنة ص ۷۸).

۵. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶، مترجم ج ۱، ص ۵۸۲.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۶۸، مترجم ج ۲، ص ۲۱۲.

۷. طوسی، الغیبه، ص ۲۵۵.

۸. لوائح الانوار البهية، ج ۲، (از نعیم، نقل از الامام المهدی عند اهل السنة، ص ۴۴۲).

۹. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳ مترجم ج ۲، ص ۵۶۰ (ابيض اللون شرب بالمحرة).

۱۰. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۵، مترجم ج ۲، ص ۲۲۴.

بشارت داده‌اند و در این میان سنت نقش اصلی و ویژه بر عهده دارد. زیرا موارد اظهار نظر عقل محدود است، اگرچه برخی فرق کلامی عامه، کلمه عقلی را برنتابیدند. از طرفی قرآن کریم به عنوان قانون اساسی اسلام (همان‌طور که اشاره شد) بیشتر به کلیات و برنامه‌های هدایتی پرداخته و بیان جزئیات را به سنت واگذار کرده است. زیرا مسئولیت تبیین آموزه‌های دینی از رسالت پیامبر ﷺ است. به علاوه فهم دقیق و عالی معارف و حیانی (قرآن) احتیاج به بیان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام دارد؛ لذا فهم کامل معارف مهدوی بدون رجوع به منابع اصلی اسلام، به خصوص سنت نبوی و علوی، امکان ندارد. لذا در این زمینه به کلیات روایات مهدوی در نگاه عامه و خاصه می‌پردازیم:

نکته اول

با وجود حجم گسترده روایات - که به چند هزار روایت می‌رسد - و کثرت منابع روایی مهدوی، ناچاریم روایات را به چهار گروه تقسیم کنیم:

الف) روایات تفسیری: روایاتی که در ذیل آیات قرآن کریم نقل شده و آیه را بر امام مهدی ﷺ تطبیق کرده است (خواه روایت از عامه باشد یا خاصه).

۱. کتاب ارزشمند *منتخب الاثر* از ۱۵۷ کتاب منابع شیعی و سنی، حدود ۶۰۳۶ روایت نقل کرده که در حدود ۶۰ منبع از آن متعلق به اهل سنت و بقیه از آن تشیع است. در خود *منتخب الاثر* در حدود ۹۲۲ حدیث جمع آوری شد، شهید صدر در کتاب «بحث حول المهدی (عجل الله تعالی فرجه)» باز به این کثرت روایت تصریح دارند. صص ۶۲-۶۳

ب) روایات اخباری: روایاتی که از آینده خبر می‌دهد، مانند: نوع غیبت، جهان قبل از ظهور، علایم ظهور، بشارت‌های ظهور، اوصاف ظاهری امام، سیره حضرت، اوصاف یاران حضرت، جریان قیام و سیمای دوران حکومت.

ج) روایات تبیینی: روایاتی که بیان کننده علل غیبت و اهمیت انتظار، وظایف منتظران، حکم بردن نام امام و حکم تعیین وقت ظهور است.

د) روایات تاریخی: روایاتی که ولادت امام، نسب امام و معجزات امام مهدی علیه السلام را نقل می‌کند.

نکته دوم

در نگاه عامه و خاصه بسیاری از روایات مهدوی، هم صحیح هستند و هم متواتر^۱ و این از لا به لای آثار فریقین گویاست: احادیث وارده در سنت نبوی صلی الله علیه و آله به حدی است که تواتر معنوی دارد؛^۲ به طوری که (شهید صدر می‌گوید: من حدود ۴۰۰ روایت را از پیامبر بدون تکرار از عامه شمارش کردم) و هیچ جایی برای انکار منکرین و یا شک شاکیان نمی‌گذارد و با توجه به تواتر روایات

۱. علامه حسن زاده املی در زمینه تواتر می‌فرماید: این اخبار به حد تواتر رسیده‌اند حتی شیخ حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ ق) صاحب کتاب کفایة المطالب، کتابی را بر بیست و پنج باب تالیف کرده است احادیث این کتاب همگی از طریق علمای اهل سنت و راویان آنها نقل شده است و از احادیث شیعه بطور کلی عاری می‌باشد. (علامه حسن زاده املی، امامت، انتشارات قیام، چاپ اول، ۱۳۷۶ ص ۲۳۸).

۲. صدر، سید محمد باقر، بحث حول المهدی، ص ۶۲-۶۳.

مهدوی، احتیاج به بحث سندی و تصحیح روایات نیست. به طور کلی می‌توانیم روایات نبوی را به سه قسم کنیم:

الف) دسته اول: احادیثی که هم از حیث سند و هم از حیث دلالت روشن هستند و هیچ‌گونه ابهامی از این حیث ندارند. این مطلبی است که اکثر علمایی که در حدیث مطالعه کردند به این مسئله تصریح کردند؛ مثل حاکم نیشابوری،^۱ ترمذی،^۲ بیهقی،^۳ ابن اثیر،^۴ قرطبی مالکی،^۵ ناصر الدین البانی^۶ و...

ب) دسته دوم: روایاتی که از حیث سند صحیح نیستند، یعنی ضعف سندی دارند، ولی از حیث دلالت روشن است. این روایات را هم می‌توانیم اخذ نمایم. زیرا ضعف‌شان به واسطه روایات طایفه اول جبران می‌شود. به این دسته روایات، اگر نگوییم اجماع بر عمل به آن وجود دارد، لااقل مشهور به آن عمل کردند.

ج) دسته سوم: روایاتی که در آنها هم روایات صحیح است و هم روایات ضعیف، و لکن مضامین این روایات با روایات متواتر سابق و تضاد دارد. در این‌جا اگر امکان تاویل است باید تاویل ببریم و اگر نیست باید این دسته روایات را کنار گذاشت؛ نظیر روایاتی که اسم امام را احمد ذکر کردند و یا اسم پدرش را عبدالله فرض کرده یا

۱. مستدرک، ج ۴، احادیث (۵۵۸، ۵۵۲، ۴۶۵، ۴۲۹).

۲. سنن، ج ۴، ص ۵۰۵، احادیث (۲۲۳۳، ۲۲۳۲، ۲۲۳۱، ۲۲۳۰).

۳. الاعتقاد والهدایة، ص ۱۲۷.

۴. النهایة، ج ۵، ص ۲۵۴.

۵. التذکرة، ص ۷۰۴.

۶. بحث حول المهدی (عج)، ص ۶۴.

این که امام را از نسل امام حسن علیه السلام می‌داند. اینها احادیث شاذی هستند که مشهور از آنها اعراض می‌کنند.^۱

نکته سوم

احادیثی که اصول ویژگی‌های مشترک عامه و همه علمای خاصه را بیان می‌کنند که عبارتند از:

اصل قضیه مهدویت؛^۲ وجوب اعتقاد به امام مهدی علیه السلام؛^۳ فراگیر بودن دعوت و جهانی بودن آن؛^۴ نزول عیسی و اقتداء به امام زمان علیه السلام؛^۵ خسف پیدا؛^۶ اتفاق بر لقب مهدی عج؛^۷ امداد الهی؛^۸ طلوع خورشید از مغرب؛^۹ مهدی از فرزندان فاطمه علیها السلام؛^{۱۰} مشخصات

۱. صدر، سید صدر الدین، المهدی، ص ۱۸ (به نقل از علی ربانی گلیایگانی، مقاله الامام الثانی عشر المهدی المنتظر، ص ۲).

۲. صدر، شهید سید محمد باقر، بحث حول المهدی علیه السلام، صص ۶۲ - ۶۳ و عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۵، ص ۳۶۲ و قاضی شوکاتی، ابراز الوهم المکنون، ص ۴، و هیتمی، ابن حجر، صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۲۱۱ و فرمانی دمشقی، اخبار الدول و انار الاول، ج ۱، ص ۴۶۳.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۹۰ و الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۳ ابن صدیق، احمد بن محمد ابراز الوهم المکنون، صص ۴۳۳ - ۴۳۶، سفارینی حنبلی، الاذاعه، ص ۱۴۶ و البانی، شیخ ناصر الدین، مجله التمدن الاسلامی، ش ۲۲، ص ۶۴۳.

۴. انبیا/ ۱۰۵ و نور/ ۵۵ و نیشابوری، حاکم، مستدرک، ج ۴، ص ۵۵۸ و مجلسی، بحار، ج ۵۲، ح ۲۱۲ ص ۳۹۰.

۵. بخاری، صحیح، ج ۳، ح ۲۲۶۵، ص ۱۲۷۲ و صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ح ۳۱، ص ۲۴۵.

۶. بخاری، صحیح، ج ۲، ح ۲۰۱۲، ص ۷۴۶ و غیبت نعمانی، ح ۶۷ ص ۲۷۹.

۷. طوسی، غیبت، ص ۴۷۱ و معمر بن راشد، الجامع، ج ۱۱، (مصنف صنعانی) ح ۲۰۷۷۲، ص ۳۲۷.

۸. بخاری، صحیح، ج ۳، ح ۲۷۶۸، ص ۱۰۷۰ و صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ح ۱۶ ص ۶۷۰.

۹. بخاری، صحیح، ج ۵، ح ۶۱۴۱، ص ۲۳۸۶.

۱۰. ابی داوود، سنن، ج ۴، ح ۴۲۴۸، ص ۱۰۷ و طوسی، غیبت، ح ۲۳، ص ۹۲.

ظاهری امام^۱؛ فراوانی نعمت در زمان امام^۲؛ عدالت فراگیر^۳؛ هم نام پیامبر بودن - اگر چه در برخی زمینه با یکدیگر اختلاف نظر دارند -؛ بیعت بین رکن و مقام^۴؛

نکته چهارم

روایات مهدوی از ویژگی‌های خاص برخوردار است.

الف) بسیاری از علمای عامه و خاصه روایات مهدوی را متواتر می‌دانند.^۱

ب) تعداد قابل توجهی از صحابه پیامبر، راوی احادیث مهدوی هستند.^۲

ج) بسیاری از محدثین و حافظین از علمای اهل سنت، احادیث امام

زمان رحمته علیه را در کتب خویش نقل کردند.^۳

د) بعضی از علمای عامه دست به تالیف کتب مستقلی در مورد

امام زمان رحمته علیه زدند^۴ (که بعداً خواهد آمد).

۱. ابی داوود، سنن، ج ۴، ح ۴۲۸۵، ص ۱۰۷، و نعمانی، غیبت، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. ابی ماجه، سنن، ج ۲، ح ۴۰۸۳، ص ۱۳۶۶، و غیبت نعمانی، ج ۲۳، ص ۹۲.

۳. ابی داوود، سنن، ج ۴، ح ۴۲۸۵، ص ۱۰۷، و صدوق، کمال الدین، ج ۲، ح ۱۰، ص ۳۸۳.

۴. ابی داوود، سنن، ج ۴، ح ۴۲۸۲، ص ۱۰۶، و صدوق، کمال الدین، ج ۲، ح ۶، ص ۴۱۱.

۵. احمد، مسند، ج ۲، ح ۷۸۹۷، ص ۲۹۱، و طوسی، غیبت، ص ۴۷۶.

۶. عامه، نظیر، محمد حسین آبری شافعی (م ۳۶۳ هـ ق)، قرطبی مالکی (م ۷۶۱ هـ ق)، ابن قیم (م ۷۵۱ هـ ق)، ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ ق)، سیوطی (م ۹۱۱ هـ ق)، ابن حجر هیتمی (۹۷۴ هـ ق).

۷. برخی تا ۵۵ نفر را ذکر کرد که در راس آن امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، معاذ بن جبل، سلمان، عمر بن خطاب، ابوذر غفاری و. هستند.

۸. نظیر ترمذی، نسائی، ابو داود، ابن ماجه، احمد حنبل، خطیب بغدادی، حاکم نیشابور، ابن عساکر، ابن اثیر، سیوطی، ابن حجر هیتمی، تا ۶۲ نفر شمرده‌اند.

۹. مثل ابو نعیم اصفهانی (مناقب مهدی، نعت المهدی، اربعین حدیثا فی المهدی) حماد بن یعقوب

- ه) برخی از علمای خاصه و عامه کتبی در مورد حضرت (حتی قبل از تولد ایشان) تالیف و روایات آن حضرت را آوردند.^۱
- و) این روایات در کتب معتبر و اصلی عامه و خاصه آمده؛ مثلاً غیر از صحیح بخاری و صحیح مسلم، بقیه صحاح و سنن اهل سنت روایات را آوردند، نظیر: صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، سنن ابی داوود، سنن ترمذی، سنن نسائی.^۲
- ز) اصالت روایات مهدوی به قدری بود که در آثار ادبی، مثل شعر شعرای عرب و عجم به وفور مشاهده می‌شود.^۳
- ح) تأثیر پذیری عرفا از علمای عامه بیشتر از دیگر علمای عامه بوده است و این با توجه به آثار افرادی نظیر محی الدین عربی،^۴ صدر الدین قونوی،^۵ عزیز الدین نسفی،^۶ سعد الدین حموی^۷ و... قابل مشاهده است.

→

- رواجی، اخبار المهدی و جلال الدین سیوطی، الحرف الودری فی اخبار المهدی و علامات المهدی، ملا علی متقی هندی، البرهان فیما جاء فی صاحب الزمان، ابن حجر عسقلانی البرهان فیما جاء فی علامات المهدی المنتظر، حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی البیان فی اخبار صاحب الزمان.
۱. خاصه: کتاب الغیبه للحجة عباس بن هشام ابوالفضل الناشری، کتاب اخبار المهدی: ابو یوسف عباد بن یعقوب الرواجی الکوفی (م ۲۵۰ هـ ق) کتاب القائم الصغیر حسن بن علی بن ابی حمزه البطائی، کتب الغیبه، ابواسحاق 'براهیم بن صالح الانماطی، اما عامه: کتاب الجامع، معمر بن راشد ازدی (م ۱۵۱ هـ ق) المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابی بکر عبدالله بن ابی شبیه الکوفی (۲۳۵ هـ ق) مسند احمد بن حنبل ابو عبدالله شیبانی (م ۲۴۱ هـ ق) (مشروح آن در بحث منابع مهدوی می‌آید).
 ۲. مثل سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۴۲۲، سنن ابی ماجه، ج ۲، حدیث ۴۰۸۶، (البته صحیح بخاری و مسلم، حدیث نزول عیسی را آورده اند).
 ۳. مثل عطار نیشابوری، جلال الدین رومی بلخی، شیخ احمد جامی، کمیت بن زید الاسدی، ابو محمد سفیان بن مصعب العبدی، ابو احمد قاسم بن یوسف العجلی.
 ۴. الفتوحات المکیه، باب ۳۶۶، ج ۲، ص ۳۲۷، ۳۲۸.
 ۵. قونوی، صدر الدین.

ط) بیشترین روایات به مهدویت اختصاص دارد که بدون تکرار، می‌توان گفت قریب ۱۵۰۰ روایت را شامل می‌شود، البته با طرق متفاوت؛ یعنی چند طریق دارند.^۲

ی) روایات شیعی از روندی منطقی، مانند از تولد، غیبت، انتظار، علایم و شرایط ظهور، خود ظهور، مکان و زمان آن و سیمای حکومت و غیره برخوردار است.

جایگاه نجات در اسلام

پس از معرفی موعود و مهدی علیه السلام در اسلام، نوبت به بررسی آموزه و مبنای نجات در دین اسلام می‌رسد که در پرتو آیات و روایات بررسی می‌شود.

الف) قرآن و نجات

قرآن در آیات متعددی آینده‌ای روشن برای بشر و جهان پیش‌بینی کرده است؛ بشر به سوی کمال می‌رود؛ «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»^۱ و بر اساس قاعده بقای اصلح، انسان‌های صالح و جوامع صالح باقی خواهند ماند؛ چنان‌که در طول تاریخ، هر قومی که به نهایت ظلم و ستم‌گری رسیده از بین رفته است. بررسی اقوامی همچون نوح، هود و لوط بر این ادعا شهادت می‌دهد. بنابراین، آینده نهایی بر اساس

....

۱. نسفی، عزیز الدین، *انسان کامل*، ص ۲۱.

۲. حموی، سعد الدین، *مفاتیح الغیب*.

۳. *معجم الاحادیث الامام المهدی*، کوران و همکاران.

۴. مائده / ۴۸.

سنت الهی، از آن مؤمنان و موحدان است. چون در غیر این صورت، خلقت بیهوده بود و تلاش انبیا و اولیا نیز فایده‌ای نداشت. زیرا وقتی تلاش‌های آنها ثمره دارد که به نتیجه نهایی خود برسد. از نظر قرآن، آینده بشریت، تاریک، مبهم و پوچ نیست، بلکه اولاً آینده تاریخ و بشریت روشن و هدفمند است؛ ثانیاً رهبری جهان به دست صالحان است؛ ثالثاً سرانجام جهان از آن صالحان و متقیان است و این طرحی است عقلانی برای رسیدن به نجات. آیات در این زمینه به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دسته اول: آیاتی که حکومت آینده را از آن مستضعفان و مظلومان می‌دانند و آنها را وارث زمین می‌شمرند:

۱-۱) آیه اول

﴿وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَظْغِفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾؛ و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند (بخش‌ها) باختر و خاوری سرزمین (فلسطین) را - که در آن برکت قرار داده بودیم - به میراث عطا کردیم.

مشارق و مغارب ارض، کنایه از کل زمین است. زیرا مشرق و مغرب جمع بسته شده و اطراف زمین را شامل می‌شود.

۱-۲) آیه دوم

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا

ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۱؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته اند، یاری خواسته‌اند. و کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت.

بنابر اشاره صریح این آیه، کسانی که مظلوم واقع شده اند، به زودی بر ظالمان چیره می‌شوند. در ذیل این آیات، روایاتی وجود دارد که یکی از مصادیق بارز غلبه مظلومان را حکومت جهانی حضرت حجت علیه السلام می‌دانند. حاکمیت مستضعفان از مصادیق بارز و شاخصه‌های اصلی اجرای عدالت مطلق در جامعه است و اگر عدالت سنت الهی باشد «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» پس، نتیجه آن هم (حاکمیت مستضعفان و موحدان) از سنت‌های الهی به شمار می‌آید.

۲. دسته دوم: آیاتی که مواردی از پیروزی پیامبران را ذکر

می‌کنند.

۱-۲) آیه اول

«وَإِذْ كُنَّا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲؛ و به یاد آورید هنگامی که در زمین، گروهی اندک و مستضعف بودید، می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند. پس (خدا) به شما پناه داد و

۱. شعراء / ۲۲۷.

۲. انفال / ۲۶.

شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد. باشد که سپاسگزاری کنید.

وعده الهی در مورد مسلمانان محقق شد و آنها بر مشرکان پیروز شدند.

۲-۲) آیاتی که پیروزی نهایی پیامبران را وعده داده

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد؛ تا نور خود را کامل کند؛ هر چند که کافران را خوش نیاید. پیروزی نور خدا یعنی مرام و اهداف انبیا؛ چنان که در آیات قرآن تعبیر به نور شده است.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دینی درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

«این دو آیه دلالت دارند بر این که خدای تعالی خواسته است دین اسلام در عالم بشریت انتشار یابد و نیز از آنجایی که خدای تعالی خواسته است این دین بر سایر ادیان غالب آید، لذا مسلمانان باید بدانند که هر فتنه‌ای به پا شود به مشیت خدا، به نفع ایشان و به ضرر دشمنان ایشان

۱. توبه / ۳۲.

۲. همان / ۳۳.

تمام خواهد شد.»

این غلبه فقط از جهت برهان و منطق نیست، بلکه چون مطلق است، غلبه ظاهری و حکومتی را نیز شامل می‌شود.

۳. دسته سوم: آیاتی که بر پیروزی نهایی حق بر باطل دلالت می‌کند و بیان می‌دارد که سنت خدا در مورد آینده به پیروزی حق تعلق گرفته است.^۱

آیت الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم در مورد سرانجام جهان و پیروزی حق بر باطل می‌فرمایند:

«اصل نظام آفرینش توحید است و الحاد و شرک، زواید آن هستند و اصل می‌ماند و زواید حذف می‌شوند. گرچه شاید ظلم حکومت کند، ولی اصل حق است. جوامع بوستانی هستند که باغبانش خداست ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ...﴾^۲ و خدا علف‌های هرز را وجین می‌کند. لذا می‌فرماید: ﴿وَقَطَعْنَا ذَاِبِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا﴾^۳؛ ﴿فَقَطَعَ ذَاِبِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا...﴾^۴ و ثمره نهایی این بوستان ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۵ است.»

نظام عالم، نظام احسن است و عاری از اعوجاج. گناه و معصیت

۱. آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد که فقط به ذکر برخی آیات بسنده می‌شود، سوره عنکبوت، آیه ۴۱؛ اسراء آیه ۸۱؛ انفال، آیه‌های ۷ و ۸؛ ابراهیم، آیه‌های ۱۳ و ۱۵؛ یونس، آیه‌های ۱۳ و ۱۴؛ شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. نوح / ۱۷.

۳. اعراف / ۷۲.

۴. انعام / ۴۵.

۵. توبه / ۳۳، صف / ۹، فتح / ۲۸.

امری عارضی است. جباران و ظالمان چون نسبت به هم تنازع و تکالب دارند ﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۱ و در یک مسیر نیستند، لذا دوامی ندارند. چون ریشه ندارند؛ مثل علف هرزی که علف هرز بعدی ادامه آن نیست؛ به خلاف انبیا که یکدیگر را تصدیق می‌کنند.

۴. دسته چهارم: آیاتی که بر پیروزی متقین، حزب الله و عباد صالح دلالت دارد:

— آیه اول

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست.

بنابر وعده خداوند در پایان آیه ﴿اللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ انسان هایی که در بالا توصیف شدند، در زمین حاکم می‌گردند. به طور قطع مؤمنان خاصی مورد نظر نیستند، بلکه به قول علامه طباطبایی^۲ توصیف نوع مؤمنان به شمار می‌آید و مراد از تمکین آنان در زمین، آن است که ایشان را نیرومند کند؛ به طوری که هر کاری را که بخواهند، بتوانند انجام دهند و هیچ مانع یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شوند.^۳

۱. مائده / ۶۴

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان*، ج ۱۴، ص ۵۴۷.

- آیه دوم

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
 وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده
 و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این
 سرزمین جانشین (خود) قرار دهد، همان گونه که کسانی را که
 پیش از آن نبودند، جانشین خود قرار داد و آن دینی را که بر ایشان
 پسندیده است، به سودشان مستقر کند و بيمشان را به ایمنی مبدل
 گرداند.

بنابر وعده صریح الهی - که فراوان بر آن تاکید شده - انسان‌های
 مؤمن بر روی زمین حاکم می‌شوند (این بحث به طور مشروح در
 مبنای چهار، از بخش چهارم خواهد آمد) و حکومت جهانی حضرت
 مهدی علیه السلام از مصادیق بارز تحقق این آیه و مصداق کامل آن
 محسوب می‌شود؛ ذیل آیه روایاتی در این زمینه وارد شده است؛
 برای مثال، امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:

«هم والله شيعةنا اهل البيت يفعل الله ذلك بهم علي يدى
 رجل منا و هو مهدى هذه الامة...»^۱؛ به خدا سوگند آنها
 شیعیان ما هستند. خداوند این کار را برای آنها به دست
 مردی از ما انجام می‌دهد که مهدی این امت است.

مرحوم طباطبایی در ذیل این آیه مطالب جالبی دارند که

۱. نور / ۵۵.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، ج ۱۴، ص ۵۳۲.

خلاصه‌اش چنین است: «منظور از خلافت، ارث دادن زمین به ایشان و مسلط کردن آنان بر زمین است: مراد از خلفای قبل از ایشان، مؤمنان امت‌های گذشته است که خدا، کافران و منافقان آنها را هلاک کرد و مؤمنان خالص ایشان را نجات داد؛ مانند: قوم نوح، هود و صالح؛ مراد از تمکین دین، به منصب ظهور رساندن دین در جامعه است؛ چنان‌که هیچ کافری جلوگیری نشود و امرش را سبک نشمارد و اصول معارفش مورد اعتقاد همه باشد؛ مراد از دینی که بر ایشان پسندیده، اسلام است و خلاصه، معنا این می‌شود که خدا جامعه آنان را ایمن می‌سازد تا در آن جز خدا، هیچ چیز دیگری پرستش نشود؛ جامعه‌ای به تمام معنا صالح که ترس از دشمن داخلی و خارجی در آن وجود ندارد. این جامعه طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد، تا کنون در دنیا ایجاد نشده و اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی علیه السلام خواهد بود.»

... آیه سوم:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

در این آیه نکات زیر قابل توجه است:

(الف) صحبت از زمین است، نه منطقه‌ای خاص یا قوم و نژادی

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان*، ج ۱۵، ص ۲۱۵.

۲. انبیاء/ ۱۰۹.

خاص؛

ب) امیدواری به آینده، بر خلاف آن چه در غرب به آن رسیده‌اند که بیشتر بر مبنای تکنولوژی - برآمده از تفکر تجربه‌گرایی - است.

مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه مذکور می‌فرمایند:

خلاصه مفاد آیه این می‌شود که به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته، جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نورزند، در آن زندگی کنند.^۱

این وعده الهی به طور قطع واقع خواهد شد. چون واژه «کتب» در لغت یعنی: «تقریر ماینوی و تثبیت فی الخارج باسباب یناسبه و من ذلک الحکم والقضاء و التقدير و الغير ضرور الايجاب فان فی کل منها تقریراً و تثبیتاً لماینوی و یقصد فکل منها اذا ارید به التثبیت و یلاحظ بهذه الجهة فهو کتابه»؛ تثبیت و تحقق آن چه نیت شده است در خارج با اسباب خاص خود؛ لذا به حکم و قضا و تقدیر و وجوب و ایجاب، کتب گویند چون در هر یک از آنها تثبیت آن چیزی است که در نیت بوده. بنابراین خداوند چیزی را که قطعاً بخواهد در خارج تحقق بدهد با واژه کتب بیان می‌کند و به قرینه «والعاقبة للمتقين» که در ذیل آیه آمده فهمیده می‌شود «من یشاء من عباده» همان متقین هستند که زمین را به ارث می‌برند.

علامه طباطبایی در مورد این آیه شریفه می‌فرمایند:

حاصل این قلیل این است که اگر من (موسی) این نوید را

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۲۱.

می‌دهم، برای این است که فرعون مالک زمین نیست تا آن را به هر کس بخواهد بدهد و از هر کس بخواهد بگیرد، بلکه زمین ملک خدای سبحان است. اوست که به هر کس بخواهد ملک و سلطنت در زمین را می‌دهد و سنت او هم بر این جریان دارد که حسن عاقبت را به کسانی از بندگان خود اختصاص دهد که از او بترسند و از او حساب ببرند.^۱

همچنین در مورد این که «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» را مطلق آورده، می‌فرمایند:

برای این بود که سنت الهی بر این جریان دارد. آری، خدای تعالی نظام عالم را طوری قرار داده که هر نوعی از انواع موجودات به منتهای سیری که خداوند برایش معلوم کرده، برسد و به سعادت مقدر خود نائل گردد.^۲

- آیه چهارم و پنجم:

پیروزی نهایی حزب الله:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»؛^۳ و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولی خود بدانند (پیروز است، چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند.

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛^۴ آری حزب خداست که رستگارانند.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۸، ص ۲۸۷.

۲. همان.

۳. مائده / ۵۶.

۴. مجادله / ۲۲.

این دو آیه، فلاح و غلبه را از آن حزب خدا می‌دانند و این را از سنت‌های الهی به حساب می‌آورند. این رستگاری علاوه بر آخرت، دنیوی هم هست؛ لذا آینده‌ای توأم با امید را به بشر وعده می‌دهد.

مولف *المیزان* در این باره می‌نویسد:

فلاح به معنای پیروزی و رسیدن به مقصد و استیلای برخواسته خویش و معلوم است که فلاح مطلق هم رسیدن به سعادت را و هم رستگاری و نیل به حقیقت را و هم غلبه بر شقاوت و باطل و رفع آن را — هم در دنیا و هم در آخرت — شامل می‌شود. اما در دنیا برای این که مردم رستگارند که مجتمعاتشان صالح و افراد آن مجتمع همه اولیای خدا و صالح باشند و معلوم است که در چنین مجتمع که پایه‌اش بر تقوا و ورع است و شیطان در آن راه ندارد، می‌توان مزه زندگی واقعی را چشید و به عالی‌ترین درجه لذت و برخورداری از حیات نازل شد.^۱

— آیه ششم:

خواری و نابودی طرفداران باطل:

﴿وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾؛ خدا می‌خواست حق (اسلام) را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند.

قطع دابر، کنایه از نابود کردن و منقرض ساختن چیزی است؛ به

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان*، ج ۶ ص ۲۰.

۲. انفال / ۷.

طوری که بعد از آن اثری که متفرع بر آن باشد، باقی نماند.

۵. دسته پنجم:

آیاتی که دلالت بر آن دارند که انسان عبث و بیهوده آفریده نشده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۱؛ و آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم.

بلکه عالم هدف دارد و این هدف باید به ثمر بنشیند و عبودیت که هدف غایی و نهایی عالم است.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲؛ و جن و انس را نیافریدیم، جز برای آن که مرا پرستند.

باید تحقق پیدا کند؛ چون انحراف دائم از مسیر خلقت معقول نیست:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳؛ و آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است به بازی نیافریدیم. آنها را جز به حق نیافریده‌ایم، لیکن بیشترشان نمی‌دانند.

خلقت آسمان و زمین بر حق است؛ از طرفی گفتیم پیروزی نهایی با حق بوده، باطل از بین رفتنی است. پس در آینده و در تمام

۱. انبیاء / ۱۶.

۲. ذاریات / ۵۶.

۳. دخان / آیات ۳۸ و ۳۹.

زمین، حق حاکم می‌شود.

۶. دسته ششم:

آیاتی که بر تمامیت نور خدا در سطح زمین دلالت می‌کند:

– آیه اول:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛
می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که – گر چه کافران را ناخوش افتد – نور خود را کامل خواهد گردانید.
در چندین آیه به این مسئله اشاره شده است؛^۱ به قرینه آیه بعدی که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾؛^۲ فهمیده می‌شود که سنت الهی بر این قرار گرفته که دین حق که همان نور خداست بر روی زمین باقی بماند و فراگیر شود و بر همه ادیان غلبه کند.^۳

امام باقر علیه السلام ذیل آیه می‌فرماید:

ان ذلك يكون عند خروج المهدي فلا يبقى احد الا اقر بمحمد صلى الله عليه وآله؛ و
عده‌ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی علیه السلام صورت می‌پذیرد. در آن روز هیچ کس بر روی زمین نخواهد بود، مگر این که به حقانیت محمد صلى الله عليه وآله اقرار می‌کند.

۱. صف / ۸.

۲. توبه / ۳۲ و ۳۳.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان*، ج ۱۹، ص ۴۳.

۴. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، *مجمع البیان*، ج ۵، ص ۳۸.

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ بدانید که خدا زمین را پس از مرگ آن زنده می‌گرداند. به راستی آیات (خود) را برای شما روشن گرانیده‌ایم؛ باشد که بیندیشید.

اگر احیای زمین را اعم از احیای مادی و معنوی بگیریم، این آیه و امثال آن دلالت بر آن دارند که سرانجام در زمین آبادانی و معنویت حاکم می‌شود. البته اگر روایاتی نظیر ﴿يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا﴾^۱ را ضمیمه کنیم، مطلب روشن‌تر می‌شود.^۲

اگرچه ادیان غیر توحیدی عموماً آینده بشر را تیره و تاریک نمی‌بینند، ولی دین داران با قطعیت بیشتر و اطمینان تمام آینده بشر را روشن می‌بینند؛ به ویژه پیروان دین مبین اسلام که این مسئله را از سنت‌های الهی می‌دانند که جهان سرانجام با همه فراز و فرودهای خود در برابر حق طلبان رام خواهد شد؛ آیات مذکور در قرآن بر این سنت الهی تاکید می‌ورزند. البته بنابر روایات، آینده قبل از ظهور تاریک است، ولی آینده نهایی بشر بسیار روشن و نوید بخش خواهد بود که به دوران نجات بشر تفسیر می‌شود؛ و این

۱. حدید/ ۱۷.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۷۸.

۳. برگرفته از فصلنامه علمی تخصصی، مشرق و موعود، ص ۱۲۴ - ۱۲۰، شماره ۱ سال اول، بهار ۸۶ (البته با دخل و تصرف).

نجات توسط آخرین ذخیره الهی، قطب عالم امکان، امام مهدی علیه السلام صورت خواهد گرفت که به معرفی ایشان پرداختیم.

توضیح

امید به نجات و انتظار بهروزی در قرآن مجید به صورت شعار و صرفاً یک آرمان طرح نشده، بلکه به وجود مستمر رهبر این نجات پرداخته شده است و خط ناجی و موعود پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خوبی ترسیم شده است؛ به خلاف نجات خواهی در متون ادیان دیگر که تنها به کلیات و اصل ضرورت آن پرداخته‌اند.

در قرآن مجید آیاتی فراوانی است که لازمه آنها، وجود مستمر یک انسان الهی و جانشین بر حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تمامی طول تاریخ است که وظیفه نجات نهایی بشر را عهده‌دار است که تعدادی از این آیات را به طور اجمالی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ دلالت و مضمون التزامی این آیه آن

است که عهد و امامت الهی (مقام ناجی و موعود) که به ابراهیم علیه السلام داده شد، پس از او سنتی جاری و همیشگی است که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را برای ذریه خود طلب کرد و خداوند خبر داد که این عهد اختصاص به غیر ظالمین دارد. پس باید همواره چنین شخصیت شایسته‌ای روی زمین باشد.

۲. «انما انت منذر ولكل قوم هاد»^۱ روایات می‌گویند منذر، رسول اکرم ﷺ و هادی قوم صدر اسلام، امام علی علیه السلام بوده‌اند و به حکم عمومیت آیه، دیگر اقوام نیز نیازمند هادی‌اند و هادی امت عصر حاضر، حضرت مهدی عج است.

فخر رازی می‌گوید: «انذار کننده، پیامبر اسلام ﷺ و هدایت کننده، علی علیه السلام است، چون ابن عباس می‌گوید: پیامبر دست مبارک را بر سینه‌اش گذاشت و فرمود: انا المنذر و سپس اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: انت الهادی یا علی بک یهتدون المهتدون من بعدی»^۲.

در تفسیر نور الثقلین ۱۵ روایت در این باره نقل شده است؛ از آن جمله امام صادق علیه السلام فرمود:

«كل امام هادي كل قوم في زمانه؛ كل امام هاد للقرن الذي هو فيه»^۳

۳. «لئلا يكون للناس على الله حرج»^۴ «لئيفلك من هلك عن بينة»^۵ و «و يحيى من حى عن بينة قل لله الحجة البالغة»^۶ اگر یک پیشوای الهی و جانشین رسول الله ﷺ و یک هدایتگر زنده و موعود ناجی در میان

۱. رعد/۷.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ۱۹۱۴.

۳. تفسیر نور الثقلین، ۴۸۲/۲.

۴. نساء / ۱۶۵.

۵. انفال / ۴۲.

۶. انعام / ۱۴۹.

انسان‌ها نباشد، حجة و بيّنة و حجة بالغه تمام نیست؛ سخن امیر مؤمنان، علی علیه السلام بر همین استدلال ناظر است که «اللهم بلى لا يخلو الارض من قائم لله بحجّ اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بيناته»^۱

۴. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۲؛ علامه طباطبایی پس از تحقیق در معنای امام و عهد الهی و وظایف امام، از این آیه، استمرار وجود امام در همه زمان‌ها را نتیجه می‌گیرد که مبنای مهدی‌باوری است: «فالامام هو الذي يسوق الناس الى الله سبحانه يوم تبلى السرائر كما انه يسوقهم اليه في ظاهر هذه الحياة الدنيا و باطنها و الاية مع ذلك تفيد ان الامام لا يخلو عنه زمان من الازمنة و عصر من الاعصار لمكان قوله تعالى «كل اناس»^۳ و يستفاد ان الارض و فيها الناس لا تخلو عن امام حق»^۴

همچنین در ذیل آیه ۷۱ سورة اسراء می‌فرماید:

«المستفاد من ظاهر الاية ان هذه الدعوة نعم الناس جميعاً من الاولين و الاخرين... فالمتعین ان يكون المراد بامام كل أناس... او امام الحق خاصه و هو الذي يجتبيه الله سبحانه في كل زمان لهدايه اهله بأمره نبياً كان كابراهيم و محمد او غير نبى»^۵

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. اسراء / ۷۱.

۳. طباطبایی، تفسیر المیزان، ۳۷۶/۱.

۴. همان.

۵. همان، ۱۶۶/۱۳.

الآخر.^۱

صریح آیه شریفه می‌فرماید که از اولی الامر خود پیروی کنید. این دستور مطلق است و مانند دیگر خطاب‌های قرآنی مربوط به همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود. لازمه این دستور دائمی، وجود ولی امر در هر زمانی است، وگرنه دستور، فاقد موضوع می‌شود. طبق این آیه، همه مؤمنان مکلف هستند پس از خدا و رسولش به ولی امر خود مراجعه کنند. پس باید همواره به وجود یک ولی امر معتقد بود؛ همان‌طوری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان ولی امر، رسالت نجات مردم را از جهالت و ناامنی عهده‌دار بود، ولی امر جانشین او نیز این‌گونه خواهد بود.

پرسش اصلی این است که این ولی امر کیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا همین حاکمان موجود و حاکمان گذشته نمی‌توانند مراد از این اولی الامر باشند؟

دقت در مضمون این آیه شریفه و دیگر آیات مربوط و نیز احادیث و سخن دانشمندان دینی مسلم می‌سازد که مراد از ولی امر کسی است که دارای اوصاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله (به ویژه عصمت و علم عالی) باشد.

بیان استدلال

۱. دستور مطلق مبنی بر پیروی از اولی الامر، دلیل بر عصمت و

خطا نکردن او است. خداوند حکیم و علیم است؛ هیچ گاه بندگان را به خطا و گناه فرمان نمی‌دهد. اگر ولی امر از کسانی باشد که مانند افراد عادی و حاکمان معمولی مرتکب خطا، گناه و اغرا به جهل باشد، در نتیجه، مؤمنان در اثر پیروی از او به خطا و گناه آلوده می‌شوند؛ و این با حکمت خدا منافات دارد و نباید خدا دستور مطلق پیروی از آنها را بدهد؛ و حال که خداوند چنین دستوری داده است. لذا معلوم می‌شود چنین ولی امری باید معصوم و عالم به جمیع جهات رهبری و هدایت باشد.

خداوند حکیم دستور اطاعت از پدر و مادر را هم داده است، اما چون پدر و مادرها معمولاً معصوم نیستند. خداوند دستور اطاعت مطلق صادر نکرده است، بلکه برای پیروی و طاعت از آنها حد و مرز قایل شده است:

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۱

۲. دستور پیروی از اولی الامر در ردیف دستور پیروی از خدا و رسولش قرار گرفته است و این اثبات می‌کند که ولی امر از انسان‌های عادی معمولی نیست، بلکه انسانی است الهی و دارای صفات ویژه که در کنار خدا و رسولش قرار گرفته است.

توضیح

جای هیچ تردید نیست که خدای حکیم، علیم و رحیم در

۱. عنکبوت / ۸؛ لقمان / ۱۴.

دستورات و فرامینش فوق عصمت و در نهایت تنزه و سبوحیت است؛ از طرفی خداوند اطاعت از رسولش را عین اطاعت از خود قرار داده است: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱؛ در این آیه حتی «اطیعوا» نیز تکرار نشده است.

اطاعت از رسول خدا ﷺ در ردیف و عین اطاعت از خدا است. در آیه مورد بحث، اطاعت از ولی امر، عین اطاعت از رسول اکرم ﷺ قرار گرفته است (اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) که معلوم می‌شود شخص اولی الامر، انسانی الهی، همچون رسول اکرم ﷺ شخصیتی یگانه است.

با این دو استدلال اثبات شد که حاکمان معمولی مانند خلفای بنی امیه و بنی عباس و دیگران، صلاحیت ولی امر بودن را ندارند. لذا باید یک ولی امر الهی در هر زمانی موجود باشد تا انسان‌ها در عمل به دستور خدا به او مراجعه کنند.

جان استدلال گذشته در کلام فخرالدین رازی موجود است. او با همین شیوه عصمت و نزاهت ولی امر را اثبات کرده است؛ هر چند در اثر یک خطا، مصداق ولی امر را اجماع معرفی کرده است.^۲ المنار هم همین راه را رفته است.^۳

با توجه به احادیث گذشته که مورد پذیرش فریقین بود، خلیفه

۱. آل عمران آیه ۱۳۲.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ۱۱۳/۴ ذیل آیه مذکور.

۳. المنار، ج ۱۸۱/۵.

اسلام تا قیامت باید از قریش باشد و مسلم است که مهدی علیه السلام از قریش است. در جهان امروز تنها کسی که برای او خلافت رسول خدا ادعا شده حضرت مهدی علیه السلام است و او تجسم نجات و موعود مسلمانان است.

ب) روایات و نجات

در میان متون روایی، روایاتی است که به موعودباوری و مهدیباوری و امید به نجات نظر دارند. در این قسمت طی سه بحث به روایاتی پرداخته می‌شود که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است. این روایات دارای مضمون و مفهومی‌اند که تنها با عقیده به موعود و منجی نهایی و مهدویت سازگارند و بستر این باور محسوب می‌شوند.

در روایات از حقایقی خبر داده شده است و تکالیفی از مسلمانان خواسته شده است که لازمه آنها مهدیباوری است و اعتقاد به مهدویت بر مضامین این گونه روایات بنا شده است. این روایات از حیث متن و مضمون در حد تواتر و در منابع متعدد و معتبر شیعه و سنی نقل شده‌اند. مطالعه اجمالی این روایات ثابت می‌کند که مهدیباوری ریشه‌ای محکم در فرهنگ اسلامی دارد. در این باره می‌توان به برخی روایات اشاره کرد:

الف) حدیث ثقلین

این حدیث اگرچه تفاوت الفاظ دارد، ولی از حیث معنا و مفاد، واحد است. لذا حدیث ثقلین تواتر معنوی دارد؛

قال رسول الله ﷺ: اني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي اهل بيني ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً و لن يفترقا حتى يردا على الحوض.
در نقل اهل سنت آمده: قال رسول الله ﷺ: انا تارك فيكم ثقلين، اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه، ثم قال و اهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي، اذكركم الله في اهل بيتي.^۱

در مجموع، نکات زیر از این حدیث قابل برداشت است:

۱. این روایت سنداً تواتر معنوی دارد.^۲
۲. مراد از «عترت» و «اهل بيتي»، حضرت زهرا عليها السلام و دوازده امام عليهم السلام است.^۳

۳. قرآن و عترت هرگاه با هم باشند، ناجی بشر و پناهگاه آنان خواهند بود و تمسک به یکی از آن دو کفایت نمی‌کند.^۴

(ب) حدیث من مات

از روایات صحیح، قطعی و مورد پذیرش شیعه و سنی در دست است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية».^۵ (البته با اختلاف الفاظ) این یک دستور عمومی و همیشگی برای همه مسلمانان و بلکه همه انسان‌هاست. این دستور و

۱. صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

۲. بحرانی، غایة لمرام، صص ۲۱۷، ۲۳۴ (۳۹ طریق از اهل سنت و ۸۲ طریق از شیعه).

۳. ابن اثیر، النهاية، ج ۳، ص ۱۷۷.

۴. کلمه «لن يفترقا حتى يردا على الحوض» و «ثقل اكبر و اصغر».

۵. مسند ابی داود، ص ۲۵۹، مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۶، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۵۷؛ الذخیره

مرتضی، ص ۴۵۹؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹ و

تکلیف همگانی و همیشگی اقتضا می‌کند که باید در هر زمانی یک امام باشد تا حکم و تکلیف، بدون موضوع نباشد. همه انسان‌ها و مسلمانان عصر حاضر نیز مخاطب این تکلیف هستند. پس حتماً امامی موجود است.

ج) حدیث سفینه

قال رسول الله ﷺ: «الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق.»^۱

در این روایت، نجات امت پیامبر در گرو توجه و تمسک به اهل بیت پیامبر ﷺ خوانده شد. زیرا اهل بیت پیامبر تشبیه به کشتی نوح شدند؛ یعنی همان‌طور که هر کس با کشتی نوح نبی ﷺ همراه شد، نجات یافت، و الا غرق شد، اگر بعد از رحلت پیامبر امت پیامبر با اهل بیت او همراه نشوند گرفتار هلاکت و نابودی خواهند شد؛ یعنی نجات آنان فقط در گرو توجه به اهل بیت پیامبر ﷺ و تمسک به آنان خواهد بود.

و در روایات دیگری مثل حدیث امان، متذکر شدند که نجات در اسلام در گرو پیروی از اهل بیت پیامبر ﷺ و قرآن کریم است و مصداق اتم و اکس اهل بیت پیامبر در عصر حاضر، وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. لذا با توجه به تعدد روایات، فقط روایت «خلفایی اثنی عشر» را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد:

۱. حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱.

د) حدیث خلفایی اثنی عشر

در متون معتبر روایی شیعه و سنی، روایاتی وارد شده است که خبر از آمدن دوازده امام و خلیفه یا جانشین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهد که به نام اثنی عشر خلیفه مشهور است. مسلماً از شئون و وظایف مهم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجات مردمان از حیرت، جهالت و فساد بود؛ خلیفه حقیقی او نیز دارای چنین شئون و وظایفی است. از آن جا که عقیده به «اثنی عشر» مسلم بوده است،^۱ عده‌ای از دانشمندان غیر شیعی به دنبال مصداق و تطبیق این حدیث با خلفای بنی‌امیه و بنی عباس رفته‌اند، ولی توفیقی نیافته‌اند. بی‌تردید، بهترین و تنهاترین محمل و مصداق، ائمه اثنی عشر مورد پذیرش شیعه است؛ چنان که برخی از دانشمندان غیر شیعی هم بر حقانیت این تطبیق اعتراف دارند.

حال که آمدن دوازده خلیفه، مسلم است و یازده خلیفه آن آمده‌اند و در حالی که سعادت و نجات بشری از اهداف مهم آنان بوده است، خلیفه دوازدهم کیست و کجاست؟ پاسخ این است که او هنوز نیامده است و همان مهدی موعود علیه السلام است.

شماری از دانشمندان اهل سنت به صراحت مهدی علیه السلام را یکی از خلفای دوازده گانه مورد نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر شمرده‌اند، مانند:

۱. جهت اطلاع از مشروح اسناد و طرق این حدیث از منابع اهل سنت ر.ک: قرشی، *اتفاق در مهدی موعود*، صص ۱۵-۱۳.

ابی داوود سجستانی^۱، جلال‌الدین سیوطی^۲، ابن کثیر^۳، شیخ سلیمان قندوزی و غیره.^۴

متن حدیث اثنی عشر خلیفه در منابع معتبر

رسول اکرم ﷺ به امام علی علیه السلام فرمود: «الائمة بعدی اثنای عشر، اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله عزوجل علی یدیہ مشارق الارض و مغاربها»^۵

تعبیر به مشارق و مغارب زمین، یعنی دستاوردها و ثمرات بعثت، جهانی است و موعود و منجی در صدد جهانی سازی نجات، رهایی و سعادت است که رسول اکرم ﷺ آورد.

جابر بن سمره، صحابی رسول خدا ﷺ از آن حضرت نقل می کند که فرمود: «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش^۶ یكون لهذه الامه اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش»^۷

بخاری، همان مضمون را نقل می کند و اضافه می کند که سمره، ناقل حدیث، می گوید: آخر حدیث را نشنیدم و پدرم گفت که پیامبر

۱. سنن ابی داوود، کتاب المهدی.

۲. تاریخ الخلفاء، ۲۰.

۳. تفسیر ابن کثیر، ۳۲/۲، ذیل مائده ۱۲؛ و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً.

۴. بنگرید ینابیع الموده، ۱۰۵۸/۳، باب ۷۷.

۵. شیخ صدوق، کمال الدین، ۲۸۲/۱؛ و، امالی؛ حدیث ۹، ص ۱۱۱.

۶. قرشی، اتفاق در مهدی موعود، صص ۱۵ - ۱۳.

۷. صحیح مسلم، کتاب اماره باب ۱، الناس تبع القریش؛ مسند احمد؛ ۹۹/۵.

فرمود: «همگی از قریشند.»^۱

– یكون بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش.^۲

تطبیق حدیث قطعی اثنی عشر خلیفه بر امامان اهل بیت علیهم السلام پیشتر بیان شد که شماری از دانشمندان اهل سنت پذیرفته‌اند که مقصود از این حدیث همان امامان دوازده‌گانه اهل بیت علیهم السلام هستند. دلیل این امر نیز واضح است. چون ویژگی‌های این حدیث تنها با عقیده امامیه سازگاری دارد:

– تعداد ۱۲ نفر؛ (اثنی عشر خلیفه)

– همه از قریش؛ (کلهم من قریش)

– خلیفه همه امت اسلامی؛ (یكون لهذه الامة «او یكون علیهم»)

– همواره یکی از آنها در جهان باشد؛ (لا یزال الدین القائم حتی تقوم

الساعة)

بر اساس احادیث دیگر در منابع اهل سنت، خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز حضرت مهدی علیه السلام را یکی از همان خلفای دوازده‌گانه معرفی کرده‌اند:

جوینی و قندوزی حنفی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به روشنی مصداق خلفای اثنی عشر را معرفی می‌کند: «ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثنی عشر؛ اولهم اخی و آخرهم

۱. صحیح بخاری، کتاب الاحکام.

۲. مسند، احمد بن حنبل، ۹۲/۵.

ولدی، قیل یا رسول الله و من اخوک؟ قال علی بن ابی طالب، قیل و من ولدک؟ قال: المهدی الذی یملا الارض قسطاً و عدلاً...»^۱

این دو دانشمند اهل سنت، حدود شش حدیث دیگر با اسناد گوناگون نقل کرده‌اند که به خوبی مصداق اثنی‌عشر خلیفه را علی علیه السلام و یازده فرزند حضرت زهرا علیها السلام معرفی می‌کند.^۲

خوارزمی حنفی از سلمان فارسی نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دخلت علی النبی و اذا الحسین علی فخذہ و هو یقبل عینیہ و یلثم فاه و یقول: انک سید ابن سید ابو سادہ انک امام ابن امام ابو ائمه انک حجة ابن حجة تسعه من صلبک تاسعهم قائمهم».^۳

چند تن از دانشمندان اهل سنت حدیثی را نقل می‌کنند که به خوبی خط سیر خلافت را در علی علیه السلام و اولاد او ترسیم می‌کند: «قال علی علیه السلام: قلت یا رسول الله امنا آل محمد، المهدی؟ او من غیرنا؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: لا، بل منا یختم الله به الدین کما فتح بنا».^۴

شمس‌الدین ابن طولون حنفی (۹۵۵ ق) از دانشمندان بلند منزلت نزد جامعه دمشق، کتابی مستقل به نام «الائمہ الاثنی عشر» نگاشته است که درباره هر کدام از دوازده امام، از منابع اهل سنت

۱. جویی، *فرائد السمطين*، ۳۱۲/۲، حدیث ۵۶۲؛ قندوزی حنفی، *ینایع الموده* باب ۹۴، ص ۴۸۷.

۲. همان، *فرائد السمطين*، ۳۱۳/۲، حدیث ۵۶۴ و *ینایع الموده*، باب ۵۶، (موده عاشره)، ص ۲۵۸ و باب ۷۸ ص ۴۴۷ و باب ۴۹ ص ۴۹۳.

۳. خوارزمی، *مقتل الحسین*، فصل سابع، ۱۴۶/۱؛ حسینی ترمذی، *مناقب مرتضوی*، باب دوم، ص ۱۳۹.

۴. ابن حجر، *صواعق*، باب خصوصیاتهم، ۳۲۵؛ مناوی، *کنوزالحقایق*، حاشیه جامع الصغیر، ج ۱۲۸/۲؛ باب المیم.

مطلب آورده است.^۱ او حضرت مهدی علیه السلام را چنین معرفی می‌کند: «وثانی عشرهم ابنه محمد بن الحسن و هو ابوالقاسم محمد بن الحسن بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم»^۲

اشعار احمد جامی ژنده پیل (م ۵۳۶) عطار نیشابوری حنفی (م ۶۱۸) محی‌الدین ابن عربی (م ۶۳۸) مولانا جلال‌الدین بلخی (۶۷۲)؛ فضل بن روزبهان شافعی (۹۲۷) و مولانا خالد نقشبندی شهرزوری (م ۱۱۹۷) بسیار خواندنی هستند. این شاعران که هر یک از دانشمندان نامدار عصر خویش بوده‌اند، اسامی دوازده امام را با القاب و توصیفات به نظم درآورده‌اند که همه از حدیث معروف اثنی‌عشر خلیفه الهام گرفته‌اند.^۳

این امر جای تردید نمی‌گذارد که اشخاصی چون معاویه، یزید، ولید، متوکل و امثال آنها - که هیچ یک از دانشمندان اسلامی در فسق، ظلم و فساد آنان شکی ندارند - مصداق آن نیستند؛ خصوصاً در برخی روایات آمده است که دوازده نفر بودن امامان علیهم السلام در اسلام مانند دوازده نقیب برای حضرت موسی علیه السلام است. آیا نقبای موسی علیه السلام مانند یزیدیان بودند؟!

-
۱. این کتاب اخیراً با تصحیح و تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد در انتشارات دارصادر و داربیروت سال ۱۹۵۸ م. چاپ شده است؛ خوشنویس، *میلاد حضرت مهدی موعود*، ۲۷۵.
 ۲. خوشنویس، *میلاد حضرت مهدی موعود*، ۲۷۸.
 ۳. ر.ک: خوشنویس، *میلاد حضرت مهدی موعود*، صص ۲۹۲-۲۷۵.

با وجود چنین وضوح عقلی، اشخاصی مانند سیوطی تلاش کرده‌اند دوازده امام و خلیفه را بر خلفای بنی‌عباس و بنی‌امیه تطبیق کنند. البته محمود ابوریه بر این توجیه سرد و بی‌منطق سیوطی، حاشیه خوبی زده است: «خدا پیامزد کسی را که بگوید سیوطی (با این توجیه‌اش) مانند کسی است که شبانه برای گردآوری هیزم رفته (که هر خس و خاری را با زخمی ساختن خود جمع می‌کند).»^۱

در نگاه کلی، می‌توان گفت از آن جا که احادیث اثنی‌عشر خلیفه قطعی و غیر قابل انکار است، دانشمندان شیعه، بالاتفاق با استناد به قرآن و دیگر روایات، مصداق این حدیث را همان امامان دوازده‌گانه که خود رسول خدا ﷺ به نام و مشخصات معرفی کرده است، می‌دانند و این تطبیق بدون هیچ مشکل است و حتی مشکلات احتمالی را نیز حل کرده است.

اما دانشمندان دینی اهل سنت سه گروه شده‌اند: گروهی منطق و استدلال شیعه را پذیرفته و مصداق اثنی‌عشر خلیفه را همان امامان دوازده‌گانه می‌دانند؛ اما گروهی دیگر، بی‌اعتنا به مفاسد و ستم‌های بنی‌امیه، از شخص ابوبکر تا دوازده نفر نخست را کاندیدای این حدیث می‌دانند. این گروه مقام جانشینی و خلافت رسول خدا ﷺ را تا سرحد اشخاص فاسدی مانند یزید و مروان پایین آورده‌اند؛

۱. اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۱۲.

حتی به عقیده اهل سنت نیز توهین کرده اند و ابوبکر و عمر را با مروان (که طرید رسول خدا و منفور مسلمانان بود) و با یزید (که شرب خمر، کار همیشگی او بود) همنشین و هم رتبه قرار داده‌اند.^۱

اما گروه سوم که زشتی نظریه اخیر را در یافته‌اند، راه حل گزینشی را انتخاب و پس از خلفای راشدین، میان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، آنهایی که به نظرشان عمل کرد بهتری داشته‌اند را مصداق خلفای رسول خدا ﷺ معرفی کرده‌اند.^۲ جای بسیار شگفت است که هر دو نظریه اخیر، امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام که منتخب مسلمانان و نواده رسول خدا ﷺ بوده‌است را در لیست خود جا نداده‌اند!

مصداق خلفای اثنی‌عشر، نمی‌توانند حاکمان بنی‌امیه باشند. چون اولاً تعداد آنان ۹ نفر بوده است، ثانیاً اسامی آنها با نام‌هایی که رسول خدا ﷺ بیان کرده است؛ هم‌خوانی ندارد و ثالثاً هیچ‌کدام لیاقت جانشینی رسول خدا ﷺ را ندارند. چون مهم‌ترین حاکم بنی‌امیه، معاویه است که بر امام و خلیفه مفروض الطاعه که با انتخاب شورای حل و عقد و رای عموم مردم انتخاب شده بود، خروج کرد و خروج بر چنین امام و خلیفه‌ای به نظر تمام مذاهب اهل سنت، حرام است. جانشینان بعدی او نیز همه از راه موروثی - بر خلاف هنجار مسلمانان - قدرت را غصب کردند.

۱. ر.ک، معارف، ۲۸، به نقل از فتح الباری، ۲۱۴/۱۳.

۲. ر.ک: همان به نقل از تاریخ خلفاء، ۱۰-۱۳.

حاکمان بنی عباس نیز شایستگی مصداق خلفای اثنی عشر را ندارند. چون اولاً تعداد آنان ۳۷ نفر بود؛ ثانیاً اسامی آنان همخوانی با اسامی ای که رسول خدا ﷺ برای خلفای اثنی عشر ذکر کرده بود، ندارند و ثالثاً رهبر آنان و دیگر حاکمان بنی عباس با قهر و حيله قدرت را غصب کرده‌اند.

خلفای راشدین به اضافه امام حسن علیه السلام و عبدالله بن زبیر نیز مصداق این روایت نیستند. چون تعداد آنان ۶ نفر است. سگ‌بازی و شراب‌خواری یزید بن معاویه^۱، تیرباران و پاره کردن قرآن کریم توسط ولید بن یزید بن عبدالملک^۲ و قصد او برای شراب‌خواری در بام کعبه و کشته شدن او به دست مسلمانان^۳ و جنایات خلفای بنی عباس در شهید کردن فرزندان زهرا علیها السلام اندیشه خلافت و جانشینی آنان را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نفی می‌کند.

جهان در آستانه ظهور امام مهدی علیه السلام

روایات در این باره بسیار زیاد است؛ منتهی همه این روایات قابل اعتنا نیستند. زیرا برخی روایات در این باره یا ضعف سند دارند و یا از دلالت کافی برخوردار نمی‌باشند. برخی از این روایات وضعیت اجتماعی عصر ظهور را توصیف می‌کنند و برخی به علائم ظهور

۱. سیوطی، تاریخ خلفاء، ۲۰۹، انه جل ینکح امهات الاولاد. و یشرّب الخمر و یدع الصلوة.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ۱۸۷/۲.

۳. سیوطی، تاریخ خلفاء، ۲۵۰.